[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در مطبع منشی نولکشور [illegible] طبع شد

[illegible]

طب اکبر — [illegible] ارزانی [illegible]

مفرح القلوب — فارسی تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی

معروف حکیم ارزانی

[illegible]

علاج الامراض — یہ کتاب [illegible] تالیف حضرت حکیم [illegible] صاحب [illegible] انسان کا خود انسان سے [illegible] ثابت کیا ہے۔

کنز الاسرار — تصنیف حکیم [illegible] صاحب [illegible] رسالہ [illegible]

[illegible]

...ین مکان فضل و خلایق زمین و زمان

...رجام سعادت التیام نسخهٔ عجیبه و رسالهٔ غریبه که محتوی بر مسائل
...ریه متعلقهٔ باه و نسخهای مجربهٔ این باب بی اشتباه است المسمی به

...ا الابصار
...ب الباه

...رئیس الاطبا رعالی نسب والا حسب حکیم محمود خانصاحب خلف الصدق
...علیخان صاحب مرحوم مطابق نسخهٔ صحیحهٔ مسیح زمان ارسطوی دوران حکیم علام نبی مغفور

...منشی نولکشور مطبع متین مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی قدر بقدرته علی معرفة ذاته من وجود مصنوعاته من جنس الحیوانات والنباتات
والمعدنیات وشرف جنس الحیوانات علی النباتات والمعدنیات من الموجودات من جهة یعقل الادرکیم
بین الارض والسماک فخصص تاثیر النباتات والمعدنیات علی ازالة الاسقام وکرم نوع الانسان
علی باقی انواع الحیوانات بالنطق والکلام وفضله باعتبار المتکلم وحصول العلم بماهیة ذاته وزینته
بحلیة العقل تحصیل العلم بصفاته ونظم العالم بانتظام الادیان وجعل المذاهب باختلاف الافهامات
واال الطبائع بالبدائع وآثار کل فرد بالصنائع دیعبدونه بانحاء العبادات ویسبحونه بانواع العبادات
لایوافق احد منه فی العبادة الآخر ولایستوی فیها واحد من البشر وآثار عقله فتشرافة مصدقة ابلاغیة
ودهن العقل عناده شده قوای السهوانیة فمیل الطبائع بازدواج نوعه حتی تحصیل ابقاء نوعه من
جنسه وافاق فرط لذة الجماع علی جمیع لذات العالم لیمیل الیه طبائع الخاص العالم الاتم
سبحانه ما اعظم شانه وارسل وارسل الرسول علی عبده شفقة عن زلة الاقدام من الضلالة اعنی
محمد رسول الله خاتم النبیین شفیع المذنبین بالکرامة امام المتقین بخلق الکریم هادی الصراط المستقیم

اجمع واکرمهم بالخلق المنیع وصدق ابابکر بالتصدیق واظهر النعم بالشجاعة التحقیق
بالحیاء والغناء الخفی والحلی والقصبا لکرار الغیر الفرار العلی رضوان الله علیهم اجمعین
ش حکمای حکمت آیین وطبیبان طبابت وسخن سنجان نصیحت آگین ومعاشران
محققان کامل وعارفان واصل که حقائق علوم را بنظر تحقیق و مدارج فنون را
ش نهاد خاطر و مد نظر میدارند اخفا و احتجاب نماند که من هیچمدان گوشه نشین عزلت
مخمول حیرت بل لاشیء فی الحقیقة محمود از قدیم بصادق الطبابت اشراف الحکمت
وارد والا از وقفیت دقائق این فن و از اسرار حقائق این علم معذور از
ت قدیم یاران ندیم و دوستان صمیم که با هم صحبت میداشتند بدرخواست ترقیم رساله
فی الباه که حاوی جمیع مدارج این امر باشد سائل بودند با اینهمه بسبب قلت فرصت و هجوم علائق
از حوائج ضروری وضروریات لابدی که هر بنی نوع انسان را تا بقای حیوة مستعار از آن گریز
نمیباشد با وجود گوش زدگی التماس ما فی الضمیر شان در طاق نسیان مے انداختم چون تکرار
التماس آنها بمن گوش زدگی کرد یارای گریز نماند و نیز رد قول ایشان و عدم سمع ارشاد ایشان
بعید از مودت پنداشتم بقول آنکه آرزوی دل دوستان جهل ست خیالش بدلم جا گرفت کمر همت بستم
و راه به انجامش جستم از فضل قادر کریم کارساز باسرع ازمنه سباک تحریر بر درآمد و ضیاء الابصار
فی علاج الباه که هم تاریخ اتمامش میتوان گفت مسمی و نامزد گردیده و از آنکه بعض مضامین نسبتی
زبان نسبت مناسبت فیما بین که اولی ترک آن بذکر یاوه مردان و انگیزی میکر ولابدی ابداء
قلم شکسته رقم تحریرش پرداخت اما بصدق قول آنکه الانسان مرکب من الخطاء والنسیان با وصفیکه
بهره از علم تحریر نمیدارم و به فهمید مطالب بزرگ و استخراج مضامین سترگ بسبب نقص عاری ام لهذا
امید از عالی همتان بلند همت و عالی رتبتان والا مرتبت که اگر سهوی و یا خللی و نقص معانی و یا
برقم الالفاظ دریابند بنظر اصلاح باصطلاح متوجه شوند و قلم را بر خطاء و اندارند الی الخطا یا معترف
و یا بجهل معروف و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی ونعم الوکیل مقام اول پوشیده آرزوی الافهام

و مخفی بر طبائع سلیمه مبادا که او سبحانه جل شانه جمیع انواع حیوانات را در نفس قضای حاجات علی الخصوص
در قوای شهوانیه شریک یکدیگر آفریده فیما بین ذکور و اناث مناسبت تام عطا فرموده منجمله از ان نوع
انسان را از روی فهم و فراست و عقل و کیاست بر دیگر انواع حیوانات اعزاز و امتیاز بخشیده و از میان
بعطای شرافت جوهر عقل افراد ذکور را من وجه بر اناث ترجیح داده از جهت پاس حیا و شرم و حفظ
مدارج تا بلی که از لوازمات عقل است در نهاد خاطر شان منقش گردانیده بخلاف اناث که قلت صبر و
تحمل و جبن و بد قولی و سوء باطنی و بیحیائی و عدم لحاظ عزت شوهر و ظهور امر جا بیجا که بسبب عدم کمال جوهر
شریف عقل میتوان گفت پیرامون سرشت خاطر شان است و نیز کمی فهم و ادراک و اختیار منهیات و
اجتناب از اوامر که متعلق انسانیت است علامت بر نقصان خلقت ازلی او شان است و ظهور قوت شدت
قوای شهوانی مرد را از روی کیفیت و کمیت بر اناث قوی گردانیده از ینباعث تعدد جماع انزال
چنانچه از مرد بوجود می آید از زن هرگز ظهور نمیگیرد و همچنان افراد ذکور را بسبب تفاوت مزاجی بر یکدیگر
ترجیح مرجح کرده چنانکه مزاج دموی و صفراوی به نسبت بلغمی و سوداوی بامر مجامعت قوی خواهد بود
از ان پس تاثیر صحبت را عمده اسباب ظهور نیکی و بدی مقرر ساخت از انجاست که آفریدگار تبارک و
تعالی انسان را باعتبار خلقت بجوهر نیک منزه و پاک بیافرید پس از فریقین صحیحه که اختیار نماید
ظهور افعال آن بوجود می آید لان للصحبت تاثیر او نیز بوجه اغلب شرافت نطفه را بر شرافت
افعال مقرر کرده اند از ینجاست اگرچه بعضی از اهل شرافت بباعث نقصان عقل خلقی فیما بین نیک و بد
امتیاز نکرده شریک صحبت بد بوده خوی آن گرفته مرتکب افعال قبیحه میشوند بالانجام حین کمال قوای
نفسانی و ظهور عقل کامل ترک آن اختیار مینمایند و مظهر حسنات مبرات و مصدر افعال نیک میشوند
لان کل شیء یرجع الی اصله و بصورت خلاف بر خلاف این پس شرافت نطفه بکمال جوهر عقل ممیزه
الخیریه خواهان امورات خلاف عقلی که مراد از صحبت بد اعنی ظهور افعال لایعنی و بیمعنی است نمی باشد
و حصول کمال جوهر عقل بر عنایات بیغایات واهب العطیات مقدر چه بر هر که از بنی نوع انسان
ذیل عاطفت می نهد بکمال عقل میرسد و بهمین جهت ذوی عقول سلیمه مختار صحبت شریفه

وتارک محبوب جهان وجهانیان میباشد بر ظاهر که عادی صواب وعیب ونیکی و بدی دنیا و دین
باعتبار تربیت وعادت وخوگرفتن ست بوقوع این امر فریقین مشارک اند لاترجیح بانات لنقصان
عقلها فی اصل الخلقة چه عادت بمنزلهٔ طبیعت ثانیه از مذهب اطبا ثابت لاجرم مرد عاقل پر محبوبیت
این جهان ناپایدار که هرآئینه نمونه جهان باقی ست غور و تامل بکار برده ترک نماید و بر اوامر و نهیات حق
جل شانه که مخبر صادق بالمصداقت آن پرداخته عامل عمل باشد تا از شرمساری دو جهان نجات یابد باب
اول از مقالهٔ اول بدانکه از جملهٔ مصنوعات خالقت بی نیاز جبلت خلقت چنان بشهادت ومعاینه منتهی گردید
که از جملهٔ اعضای بدن انسانی عضوی قوی یا ضعیف یا متوسط مخلوق نمیگردد چنانچه بدیهی است حاجت
دلیلی ندارد از آنجمله اگر اعضای تناسل بقوت پیدایش یافت هرآئینه این کس نسبت با فراد انواع خویش
درامر مجامعت بر دیگران سبقت خواهد برد والا بالعکس وهمچنین کلانی وعارضی بسبب تولید منی کثیر
علی الخصوص درصورت غلبهٔ او بر قوت والا فلا پس قوت جمیع بدن خصوص قوت معده که مشعر بر کثرت
طلب غذا وهضم اوست مستدعی قوت دکثرت مجامعت وباوجود این اگر آفرینش آلات تناسل
بر قوت البته درامر جماع قوی خواهد بود و درصورت دمویت مزاج که مستلزم شدت قوای جسمانیه
که مراد از قوت معده وجمیع قوای شست اعنی طالب کثرت اغذیه مع قدرت قوت معده بر انهضامش
علاوه از قوت قوای دیگر درامر مجامعت می شاید که عدیم المثل باشد تا انجام عمر خویش کثرت مجامعت را
لائق وصفراوی مزاجی او کمتر از دمویت ودیر نپاید زیرا که پیوسته مزاجش اسرع بر نقصان میباشد
الا نسبت دموی سرعت وجرأت بر مجامعت میدارد لحدة مادته وبل بشرط عدم کثرت واعتدال
در امورات لابدی ثلثش خواهد بود و بلغمی مزاج بباعث برودت مادهٔ خویش البته قادر بر انهضام
اغذیه کثیره نیست از آنجهت قابل کثرت مجامعت نمیباشد مگر نقصانش بسبب رطوبت مزاجی برودی
عائد نمیگردد و سرعت قدرت به فعل جماع کمتر از قسمین اولین میدارد و دیر نپاید لبرودة مادته
ومعاونة الرطوبة له وسوداوی مزاج البته نسبت به بلغمی قادر بر انهضام اغذیه میباشد و پیوسته
ماده اش باعث قوت مزاج واعضا ولهذا بالفعل جماع نسبت بلغمی قوی است الا در صورت کثرت اسرع

بر نقصان و نیز لایق سرعت و کثرت مجامعت نیست لما الفرقة فی الکیفیتین و ترکیب هر ماده
که بدیگرے صورت بندد و اگر بکثرت ست حکم آن مقدم میباشد و در صورت قلت افعال کش قلیل
بظهور می آید از ینجا عث حکم آن معدوم میگردد دیگر آنکه هر ماده که غلبه یابد حکم آن مقدم دارند
و نیز هر عضوی از قوی بدن انسانی از ضعف قوت و یا از صغر جثه نقصانے دریابد حکم
بر ضعف آن نماید و قوی را بقوت خواه از قوت قوی و خواه از جمعیت فصل اول از باب
اول بر حالمان احکامات دینی و واقفان معاملات دنیوی مخفی و محتجب نماند که سوای زن منکوحه
و کنیزک شرعی مرتکب فعل شنیع بودن علی الخصوص منکوحه دیگران که زنا همین مراد است فی حد النص
قرآنے شاهد برینکه الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ۵ نزد خلق شرمسار
و بزه کار و باعث کوتاهی عمر و کمی روزی و خوار خلق و رسوائی روسیاهی دنیا گرفتاری عذاب
منصوص ست اگرچه ساتر العیوب که کریم و رحیم از جمله صفات نامتناهی اوست هر آئینه عفو جرائم را
توقع از ذات کبریائی او ممکن الا گرفتاری گناه صعب ست که تا یوم قیامة بغیر سزا بدکرداری خروج و
رهائی ممکن الوقوع نباشد چه رنجیدگی شوهر عذابی ست الیم و اهل تصوف که اهل الله و فقرا مراد ست
کفر دانسته اند حسب قول حافظ شیراز ع که در طریقت ما کافریست رنجیدن چه جای صحبت و محض خیر عادت
از ین کدامی ملت و مذهب ترخیص هم نمیدهد که باختیار شین نسبت بران قوم جائز باشد غرضکه هر حال
پیرامونے این امر شنیع و فعل قبیح کدامی ذوی العقول فهمی و صلاء ملت بهمت تجویز اختیار آن نمیکند
لیکن از انجا که اکثر اهل دنیا از نصیب عقل کامل بے بهره اند بجهت نقصان عقل تمیز نیک و بد نکرده
و باموات جا بیجا خیال نموده مرتکب این امر شنیع میشوند علی الخصوص حین شدت ماده منویه که جوانے
مراد از وست اختیار این فعل میسازد و بعضی آن جمع شده اتفاق میکنند و کسیکه شریک حال آنها نشود
آنرا مخنث تعبیر مینمایند و مخالفت اصح را بخیال نمی آرند پس لوندگان هر مذهب و ملت اختیار این
فعل میسازند و بسبب کثرت ترغیب اغواکنندگان این امر شنیع چنان شائع گشته شاید کسی از ین فعل
باز مانده باشد پس اگر بمقتضای عمر و شهوات نفسانیه و لذات جسمانی در زدنے اعمال داعی آن شود

زینکه شایبه ملکیت غیر نداشته باشد مثل لولیان اختیار کند اگرچه حکم شارع مطلقا رخصت است هم
نمیدهد و ظاهر که در حالت جوانی جوانان اقویا در صورت ضعف قلب تمیز نیک و بد و خوب و زشت
که انیمعنی وقت کمال قوی دماغی و قلبی بوقوع میرسد نکرده زنان فاحشه را بمناکحت می آرند و
یا بمناکحت چهار ازواج بوجه جلت که حکم شرع شریف باین امر شائع یافته گرفتار دام بلا میشوند چون
نزول نشه جوانی و استفراغ ماده منویه عقل بجا می آید و گرفتاری آن عذاب الیم باعث انواع انواع
ترددات و تفکرات میگردد و علاوه ازین درصورت عدم واقفیت این فن لابدی منافع و مضار
جماع را محتاط نمیشوند پس بسرع ازمنه قبل از حدوث وقت نقصان باه حاصل مینماید که اصلاح
آن تا مدت العمر ممکن نمیباشد و از اجرای کار زن بازمیمانند و وقتیکه حصول تسلی نماند گردد
نائره حرارت شهوتش روکشی نمود طبیعتا و بجا نبود خواهان امور حیا بیجا خواهد گردید که ازین
روسیاهی شوهر در خلق و زبونی عند الله متصور خواهد گشت و بسا است که در حالت ظهور این حالات
غیر مناسبه هر وجه جهان و جهانیان اکثر اوقات ذی عزت و غیرت جان شیرین خود را بکار
بیسازند و بجرام موت گرفتار بوده تا قیامت بعذاب آن گرفتار میشوند و حال آنکه از قدرت زنها
بیک کس یک زن بشکل تسلی نمیباید و چرا نباشد که حالات زن بسبب خبث باطنی او آشکار نمیشود
تا حال شهوت و عدم آن و تسلی و غیر تسلی او مبرهن گردد پس شهوت چهار را چه یارائی که مناسب یک
کس ماند الا در صورت واقفکاری این فن و کسب این کمال میتواند تسلی بهر کس متعلق خود بوقوع رسد
غرضکه بهر حال کسب این کمال و حصول این دولت لازوال محتاج الیه خاص و عام که کسی را ازین
گریز نیست و باوجود این بسا تعجب که معیوب ترین خلایق تصور کرده میشاید که باعث و راستی
کنتیجه این خلاف انتظام دنیا و دین است عقلاء زمان و کلای دوران خلاف عقل اختیار کرده
معیوب ترین انگاشته باشند ورنه کدامی نظر دوربین و عقل صواب گزین تجویز معیوبیت این می نماید
بلکه تقاضای دین متین و دنیای دون بر ذمه همت مردانگی الزام مینماید که محتاج الخاص و العام الیه
و ضرورت محتاج الیه دنیا و دین ظاهر که هر که بمناکحت خود آید راضی و خوش باشد که عند الله ...

و نیز وقت وقوع چهار بنا کوت که حد تکالیف شرعیست از حصول مرام باز نمانده سوای خلق الله
و عمی و تلف جان که از بس عزیز بست عائد گردد لاجرم عنان شبدیز قلم را به تحریر لابدی پرداخت و
به نگارش این مدعای ضروری آشنا ساخت فصل دوم از باب اول مخفی و محجوب نماند که علم عیاشی
علمیست مشکل که از ابتدای تکوین الی الآن و نشده این بسمع نرسیده و نه کدامی کتب که متمسک الیه
این فن باشد بنظر گذشته تا به حلیه تیقن شد که بسبب اشکال کدام کس پیرامون این نگردیده و اگر
گفته آید که بباعث نازیبندگی این کسی گرد این نگردیده و دور از صواب نتماید چرا که این متعلق
بل جزوی از اجزاء علم ابدان است و علم ابدان علمیست بس شریف که پیشوائی دین متین بر علم ادیان
ترجیح داده فرموده العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و شرافت جزو شریف بشرافت ظاهر و
عیان است لیکن که موجد عالی حوصله و بلند همت بوده تا حال ترک کرده و بلکه صحبت ایشان را معیوب تصور مین
خلائق انگاشته اگر اهل عیش کتب تا درین فن تحریر کرده الا بسبب احتمال حشو کما ینبغی مطلب برآری نگردد
از انجمله کوکا پندت که خود را بلفظ موجد این فن نامزد میکند چه اثر که سوای دروغگوئی که شیوه شاعران عیاش
چه ترجیح کرده اول تمهید حکایتی نگاشته که سوای خشک دماغی او عقل و نقل آن قاصر علاوه ازین صنافت
مرد و زن چهار چهار کرده و هرگز نشان آن بجای نموده که این قسم مختص آنجا میباشد اگرچه هزاران مردان و
زنان بلکه بے مبالغه بی تعداد بنظر گذشته با وجود علم باصناف زنان هیچ خیال آن با همدیگر باعتبار قیام
هرگز تمیز نمیشود صحیح بر ما نیست بر لاعلمی نوشت صنافت او و همین تیره مقامات منی زن را تبار یخی
بمقام معین نوشته و گفته که از سه ساس آن موضع خاص و تباریخ مختص به جماع منزل میشود چه قدر بعید از قیاس
صدق تجربه او تصدیق میگردد پر ظاهر که مشار الیه از زن هم نمیدانست و اگر میدانست چنین گفتگوی
هیچ که محمول بر لاعلمی اوست نمی نگاشت فصل سوم از باب اول عیاشان این زمان که از عقل کامل بهره ور
نیستند با وجود نقصان قوای شهوانی از خبرگیری منکوحه خود باز مانده هم صحبت غیر بوده اند با در زمره
عیاشان روزگار نسا که ما باشند و سر خروئی بجهت حاصل نمایند که تفاخر این جهان خراب همین قرار یافته و معیوب نیست
این بجا اینهمه میکنند و هر گونه تبار نسپارند که خطا را بر صواب اختیار کردن دور از عقل و نقص ست لو فرضنا

در صورت استقرار عادت ذمیمه باعتبار زشتی اعمال در خاطر مهما امکن بمقتضای عقل بارتسام خیال معیوبیت این بدفعیه آن کوشاده در صورت غیر ممکن بودنش عیب امن حیث عیب بعمل آرد نه تا بارهم بقول آنکه عیب کردن راهزنی بباید و حلوا خوردن را روی بشاید پس بهر حال بربنای ذهن کامل خیال مختبط و دماغی که ترک منکوحه بخیته از سر بدر کن و بعد تسلی منکوحه اگر شهوت داعی دیگری باشد البته مضائقه ندارد چه نارضی زوجه بیجا ماخوذی عند الله و روسیاهی دنیا متصور است چرا نباشد که در صورت عدم خبرگیری و حین انقطاع ربط زوجه ناچار بخیال عدم مربوطی شوهر بمدت العمر برغبت مساحقه و یا باختیار دیگر طوری که صحبت میسر آید و تقاضای طبعی و دنبال مکر مشغول شود تو فکر هر ذی عقول بدامنگیر انصاف هرگز بغیر خبرگیری خانه پیرامون این امر جای دیگر نگردد واگرچه باین اثر باعث شرارت شهوت و قوت قوای دماغی که اینهمی مانع و خارج جستجو و جرأت و اخذ هر یک نیست بدام زن نمی آید الا وقت کمی شهوت و قوای جسمانی که لازمه نزول اشد نوعمری و حصول نتیجه کثرت مجامعت ست شهوتش سوای ما زنه جاریه غیر منکوحه قدرت بفعل دیگر نمیدارد ناچار گرفتار دام بلا بوده روز بروز خبط دماغی ترقی یافته جمله عیوب را و صواب مینماید و بسبب عدم قدرت بفعل دیگر بخانه او هی افتند و حال آنکه حین کمی شهوت هر دو آنهم تسلی نمی یابد ازین باعث با وجود موجودگی این هر دو ابر دیگر شده انواع انواع ذلت و خواری این بخواهد تا آنکه از خانه خود بدر میکند بار دیگر معاینه شکل این بدل گوار نمی نماید و نقصان زر که جمیع مدارج دنیوی بر ان قرار یافته آنرا حسابی نیست بمشاهدات حالیه و سابقه چنان مستنبط گردید که هر که نقص عقلی درین گرفتار شد ثمره خرابی برداشت حتی که امرای ذی اقتدار به پیرامونی صحبت غیر جنس باختیار این پیشه نوبت بگداگری و بربادی نیک نامی و عزت بزرگان اندوخته سالهای دراز بیک نقص عقلی رسوای کوچه و برزن گردیدند و سودی نه برداشتند حسب این رباعی

رباعی

رفتی بنزم غیر نکونامی تو رفت ؛ ناموس صد قبیله بیک خامی تو رفت ؛
اکنون اگر فرشته نکو گویدت چه سود ؛ در شهرها حکایت بدنامی تو رفت ؛

فصل چهارم از باب اول

اگرچه انسان تاکه در صحبت عیاشان روزگار و زنان فاحشه حاله

این کار فساد نگرد عقل و حواس و نیروی و لیاقت نشست و برخاست انسانی بهم نمیرساند پس
لازمهٔ مرد عاقل زاهد بینا و شرافت شریف این جهان مقتضی آن نیست که با وجود هشیاری هم صحبتی کسان
نیک و بد زمانه را بر بدنامی و نیکنامی ذات خود ملحوظ خاطر ندارد و سبب دوراندیشی و خیال پس و پیش
و نیروی عمل عقل و فکر بغیر فهمید نیک و بد خود حاصل بوده ضررهای دنیوی و دینی خود عاید کرده
مورد طعن جهان گردد چه مروجه جهان و جهانیان امر علوی جنان به ثبوت پیوسته که اول قدم
عیاشی باعث سرخروئی بعضی در این جهان خراب بخرابی شهرت می نهند و وقت حصول ضعف
که اول ثمره اش لحوق سرعت انزال است حسب ترغیب مغویان بد امنگیر خیال امساک اختیار برگ
قنب که خیلی ممسک است مختار میشوند و چون ملکه شهوت و ضعف قوای شهوانی که ثمره دوم نتیجه کثرت
مجامعت میتوان گفت بنا بر رهبری لوندگان عیاشی بدفعیه ضعف باه باستعمال شراب که حرام مطلق است
مرتکب گناه کبیره که قریب به تکفیری انجامد میگروند و شریک صحبت عیاشان بوده لقب عیاشی
حاصل میسازند و بل نیز اهل صحبت این شراکت شخص جدید ملوث او به امورات جابجا اختیار خود ما
میخواهند تا در صحبت دیگر رفته عیب جوئی این تجدید و انواع ترغیب داده گرفتار
عیوب جهان عادی خود مینمایند بخیال آنکه عند قیام به صحبت دیگر عیوب اینها طشت از بام
نسازند و بلکه شخص جدید را اگر ناقص العقل بیابند تا که بخور و نوش مثل خود مخفی سازند یا یکی
هم صحبتی نمیدهند پس اهل هوش ثاقب و صاحب فکر صائب بارجاع عقل خداداد بواسطه
دوراندیشی بخیال سوء انجامی امورات ذمیمه معیوب نسبتی بذات خود باعتبار رواج خاندان
و شرافت آبائی و اجدادی مقتضای وقتی و مذهبی که هر یک را دامنگیر حال خود می باشد
هرگز دم نه با وجود هم نشینی صحبت شان شریک عیوب جهان مختارشان ملوث نگردد علی الخصوص
باختیار صحبت شرب شراب که مختار جمیع عیاشان این زمانست و شاید کسی ازین فعل رهانده باشد
در دوری جدید جمیعت مختار این بانحوی بوده که اکثر کسان بسبب ضعف خلقی از کثرت مجامعت
عاری بوده حسب مقتضای وقت بنا بر ضرورت بکثرت مجامعت از بد نسبت بمزاجی خویش امریکه

درین کار بمثل شده راغب و شائق میشوند یعنی تشرب بشرب شراب که نسخه ایست عجیب و غریب بمفید
با هر باه باعتبار استعمال این کارروائی میکنند و عادی میشوند بحدیکه بغیر استعمالش قدرت بفعل جماع
ممکن الوقوع نمی باشد و نیز بصحبت ملوثی خود زنان هم بحیثیت خود را بترغیب عادی مینمایند و این
بیت مقوله خود برزبان میرانند ؎ شراب تا نخوراند بتجدید خاطری + که به حجاب شود کس بمدعا
پدر با پس لازمه دینی و شرافت مذهبی مقتضی آنست که ازین نجس العین که هر آئینه خبیثی حقیقی و
صادق تحقیقی بشهادت آن بقول الٰہی انما رجس من عمل الشیطان پرهیخته و چرا نباشد که ناقص
دین مسلمانی ست هرگز پیرامون این نگردد و اکثر کسان بحوالشرب شراب نسبت بعضی فقراء
ذوی اقتدار و موجدان عالی حوصله عقب گذاری میکنند و بخیال خود آرند که آن عالی همتان
باعتبار نجاست دنیا ملوث و نیالیستند بل بسبب تجوار مکروهات دنیوی باستعمالش مجاز
دنیا سے دون نخواهند شد آنکه بلذات نفسانی و مکروهات دنیوی که باعث حرمت او بوده
مختار اند بهرحال در صورت شرکت صحبت این کسان بنابر حصول انسانیت ترک و هنگیرے
عیوب جهان و جهانیان بلحاظ ننگ و عزت خاندانی و شرافت و نجابت خودی از مختارشیها
احتراز جوید فی الحقیقت شرکت صحبت اینان و عائد نمودن بدنامی در ذمه خود برای دلوله
چند روزه بنابر وفتیه ایام جوانی شایان انسانیت نمی باشد بل تجویز عقلی و ملتی شده روا ندهد
احتراز جوید باب دوم از مقاله اول مخفی نماند که آفریدگار عالم جبلیت زنان را بمکر و فریب
کرده و حیا شرم و عصمت و وفا وغیره لوازمات دنیا کرده انگیرا وست همه مصنوعی و کفی
لی جلی بالنص فی القرآن ان کیدکن عظیم + از جهت بدوستی و وفا او تکیه کردن
تجویز عقلی و ملتی و مختار ذوی عقول سلیمه نمی باشد حسب مقوله شیرازی ؎ زن دوست
بود و سے زمانے + تا جز تو نیافت مهربانی + چون در بر دیگرے نشیند + خواهد که ترا دگر
نه بیند + پس بر قول و فعل اینان اعتماد کردن دور از عقل ثواب گزین نیست زیرا که
بجبولیت این فریق بر راستی نگردیده بقول شاعر ؎ زن از پهلوی چپ شد آفریده

کس از چہار پارہ ہستی ہرگز نادیدہ ولیکن ازانجا کہ اہل دنیا را ازان گزیر نیست و چرا نباشد کہ بیہودگی
دنیا برین مجبولیت گشتہ بل اگر گفتہ آید کہ دنیا ہمین ہست بشاید پس چارہ ناچار مو انست و ربط این
فرقہ الزم افتاد والا خیال مصلحت این زہر بدر کردن و بہ امورات جا بجا بر عقل ناقص عمل نمودن
و مشورت با او فرمودن کدامی اہل ذوی العقول معیوبیت زا آمد ازین تدبست اند حق ہست
و عین صواب چنانچہ پیشوای دین متین ما و تابعین جناب کہ موجد ہمیشہ و اصل بحق بودند
تا اہل اختیار فرمودہ و اجازت آن نسبت بہ غلامان و خاکپای نعلین خود بخشیدہ الا نظم و نسق
آنہا بکلامی معجز بیان بر امر و نہی نحوی کردہ کہ اگر کسی عامل آن گردد ہرگز بنقصان و بدی
ازین فرقہ عاید او نگردد کہ بر واقفین احکامات دینی پوشیدہ نیست اما حکمای متقدمین
بنا بر استغراق و وحدانیت و معیوبیت صحبت این فرقہ دور از ہستی ترک مو انست و ہمنشینی این
اختیار فرمودہ و معیوب ترین افعال دانستہ و حصول ضرر بصحبت ایشان بعقل و دانش نگاشتہ
و اقوال مختلف بیان کردہ کہ شرحا درین مختصر درج کردن تطویل لاطائل تصور میگردد
اما متاخرین مثل جالینوس و شیعہ آن و شیخ الرئیس و تابعین شان باظہار این معنی اتفاق
دارند کہ منی فضلہ ایست از فضلہ ہای بدن پس دفیعہ آن چون لمس ضرورت مثل دیگر
فضلہا ضرور افتاد چہ در صورت عدم تدافع اغراض منکرہ کہ مشروحا بدرج آن پرداختہ ام
ظہور گرفتہ باعث خرابی و برہمی مزاج گردد پر ظاہر کہ اخراج ما یحتاج بر طریق اعتدال کہ بمزاج
ہر یک مخصوص ست لابدی افتادہ و قول بعضی علی العموم از جماع منع کردہ و نفی نفع آن
نمودہ بطلان و صحیح از تجربہ ثابت است و بقراط موید این حکایت جالینوس معاون
برینکہ جوانانیکہ منی ایشان بحد افراط بود ہرگاہ ترک جماع اختیار نمایند ہضم ایشان کم شود
و گرانی سر عاید گردد چنانچہ جمع کثیر مشغولی علم فلسفہ ازین فعل باز ماندند بسبب غلبہ بر وقت ایشان
و در حرکات بدنی ایشان ضعف عاید گشت و بدون سببی ظاہر در حزن و اندوہ گرفتار شدند
تا آنکہ آثار مالیخولیا و منکر حال ایشان گردید امر بجماع فرمودم در اندک مدت از عوارضات لاحقہ

نجات یافته صحت کلی بهم رسانیدند و محمد زکریا نقصان ترک جماع کسیکه شاغل بکثرت او باشد قریب سوس دانسته بل اتفاقاً عروض وجع شدید که گاه منجر به تشنج باشد نگاشته و دیگران مقرانند که خبث و رفع فضله منی هنگام زیادتی آن علی الخصوص در حالت جوانی بجوانان اقوی با موجب نشاط و سهولت حرکات بدنی و نفسانی و جلاء فکر و رفع غم و هم مسکن غضب و خیالات فاسده و مالیخولیا و جنون و دیگر حرکات دماغی و حرارت بدن و خسردگی خاطر و ذکر احبا مید بدر و عشق فساق را دور مینماید اگرچه بغیر از معشوق اتفاق افتد و بعضی امراض بلغمی و سوداوی را دافع باشد لانه تهیج الحرارة الغریزیة و تنعش القوی و بدفع الفضول الردیة بالجمله محال عقلست که در جماع منفعتی نباشد چه ظاهرست که جماع امریست طبعی و طبیعت مقتضا نمیکند امری را بدون منفعت پس منفعت او از قیاس و تجربه ثابت گشت درینصورت فاعل فعل جماع حسب تقاضای مزاج خود بغیر افراط و تفریط عامل این عمل باشد چه صحت و سویت مزاج بر اعتدال این منوط گردید چراکه در صورت کثرت وقوع این امر ضرر بیهاسی که دفعیه آن ممکن نباشد عاید میگردد و چنانچه در افراط جماع ضبط یافته و نیز در حالت کمی آن عوارضی که بذکر آن در ترک جماع پرداخته ام لاحق میشود لهذا عملدرآمد کار جماع بمقتضای مزاج خود منگیر دارد تا از شر آن امن باشد و عمل این کار بحسب امزجه مختلف میباشد چنانچه بجلگا هش معین گردید

فصل اول از باب دوم پوشیده برار باب تجربه نیست که زبان فاحشه را بنا نکاح آوردن بازواج متعدده خود را دام بلا کردن مختار ذوی العقول و دانشمندان روزگار نمی باشد چه خوش آمد قول ناصحم سه اسیر زن نتوان شد لباس الهی در آز چه برای یکدم شهوت که خاک بر سر او چه از حالات زمانه مخفی نیست و نخواهد بود که دنیا محل غرض و غرض از اسب مرد و زن شهوت رانی و ولوله شهوت چند ایام جوانست و دفعیه اینچند روزه از یک و دو و سه چهار بر سبیل مساوات مساوات مگر هوس که عین کمی شهوت و هنگیری میکند و دامن هوس فراخ بقول آنکه ع مرد چون پیر شود حرص جوان میگردد و در دفعیه اطفای آتش شهوت

مرد غرضی من الاغراض مختصه بذات زن متصور نمیگردد اما امورات دیگر سوای این از قسم آسودگی
اکل و شرب و غیره متعلق ذات خود بر فضل ایزد بیهمال است بهرکه از بنی نوع انسان آسودگی
میدهد کسی ناکس ممد و معاون حاجات او میگردد از انجا که انس مادری و پدری بر جمیع متعلقات
دنیوی بالتصنع ترجیح بر ترجیح الا ایشان نیز بغیر آسودگی ولدکه ینبغی مانوس و خوش نمی مانند
مشکوه که با وجود غیریت بجز غرض خواهان آسودگی نان و نفقه و لبس و دفعیه نائره شهوت و زنا
ازین ایشان شهرت نگردیده چنانچه بر ملوثات مکروهات دنیا پوشیده نیست مرد عاقل عاقبت اندیش
ملوث دنیا اندیش عواقب و از پنجار انجام هر مرام را نالیشیده و از اندیشه پس و پیش اندیشناک
بوده هر قدر که از ملوثات دنیا و ما فیها سبکدوشی مد نظر خواهد داشت امن و آسایش دنیوی خواهد یافت
اگرچه معاملات تقدیری ازین متعلق باین ملحوظات قابل فهمید نیست و بسبب عدم آگاهی بالکل
گنجایش دم زدن نمیدارند فصل دوم از باب دوم دانند که کثرت ولد نیز باعث کثرت
تعلقات دنیا و ما فیها پیدا باشد و وقوع این باعتبار قرینه قیاسی موقوف بر کثرت مجامعت یا قرینه
چه کثرت مناکحت بسبب کثرت مجامعت و کثرت مجامعت باعث کثرت اولاد و ازین جهت
قلت مناکحت و کمی مجامعت سبب امن و آسودگی میگردد و نیز بنابر حفظ صحت قلت باشتر
این عمل مناسب حافظ صحت اعضا و قوت باهی میباشد اما ناقص العقل ناقبت اندیش جاهل دائم
که تعدد مجامعت در روز و شب اختیار نمایند انجام ثمره ضعف باهی بیرون شده از قلیل تبه هم
خود را معذور می یابند و حال آنکه از تعدد مجامعت ایشان زن هم تسکین نمی یابد چرا که
جماع ایشان بنابر دفعیه خواهش نفس خود میباشد نه برای تشفی و انزال طرف ثانی
چه باعث نقص عقلی و ربیکار و لا علمی بر سر انزال تسلی مد مقابل را آگاه نمیدارند
و ظاهر که حین عدم انزال که اطفای نائره شهوتش مردان دارد وقت استفسار انکار
بر زبانش نمیرود و دوفا عدم انکارش را محمول بر شهوت کرده تعدد مجامعت او متوقع
شده آورده آخر کار شهوت فاعل اختتام یافته خواهش مفعوله بر قراری ماند تا چار جهان بر شهوت

ود چنانچه بسبب کثرت وقوع این مراتب بالسنه خاص و عام پرشوری مفعوله مشتهر گردید
ال لیس کذالک اما کسانیکه شدت وخواهش زن باختلاف مذهبین و چند یا ده چند
خلقت نسبت بمرد احتمال کرده با وجودش حقیقت واقعی آنرا بیان طراز نگردیدند بعقل
هم چنان میگذرد که چون این فن بسبب شهرت معیوبیت معدوم گردیده و با وصف اگر
از اهل دنیا در بنیا به تکلم پرداخت بسبب رواج معیوبیت کسی گرد آن نگردید تا برخوبیه
مات آن نظر غور و تامل صورت می بست و بر حقیقت واقعی او آگاهی بیافت و تحصیل
بعمل می آورد و عمل را آمد و باعث دفینه نائره شهوت زنان میگردید و حقیقت شهوتش
منکشف میشد پس ظاهر البسبب لاعلمی بتاویل دو چند و ده چند پرداختند و حجتی و دلیلی
قائم نکردند تا باعث تشفی و سکوت سامعین میگشت پس سردی و تری مزاجش که از اد اطبه
ثابت گشته برهانی ست قوی و حجتی ست ساطع بر کمی شهوت او و چرا نباشد لان البرودة
یبست القوی والرطوبة مسترخی لها ومعاونة للبرودة فی هذا الفعل و نیز اگر زیادتی
شهوتش صادق بودی حکم کتاب ربانی که رهنما در دین و دنیا از آمد از بین تمسکی نداریم آنی
مثنی و ثلاث و رباع بچهار ازواج نسبت یک کس از خلق الله بطور رواج یافته شایع
میگشت بلکه برعکس آن بودی و نیز صحیح خلاف مشاهده یکذب آن شهادت میدهد که هر که
در دنیا پیدایش بیابد با زواج مردی در آید و در مشاهدات عالیه و زنان سابقه گاهی
بسماعت قرین نه پیوست که کدامی زنان بسبب شهوت ناکی خود شوهران خود را با وجود [illegible]
گذاشته مرتکب این فعل شده باشند و بلکه اینچنین بصداقت می آید که شوهران او خبرگیران نشده اند
از ینجا باعث باختیار صحبت بد فاحشه گردیدند نه آنکه خود را فاحشه کردند و اینهم نیز شنیده
قوم زنان بوقوع نمیرسد و بلکه نسبت به لواج کوچه گرد شخص بشخص بسمع می درآید آنهم اتفاقی
و نادر النادر کالمعدوم و بلکه اکثر زنان با وجود نقص مرد در جبلیت ستر عیب او کرده نیست
بوده اند و نیز صحیح ظاهر که آنانکه در حین شباهیت بیوه بوده در اکثر تا زندگی اختیار شوهر دیگر

نمی کنند جاسه انصاف و محل غور است که اگر شهوتش زائد بود همچنین حالات بخود وقوع می‌رسید
و با اینهمه بی اعتدالی و نقص مرد آنرا کسی اشعار نمی آرد پس بهر حال سر رشته انصاف از دست
داده طوریکه ممکن باشد خیال منع زبونی نفس جنس خود و معیوبیت نفس زن جانند کرده مورد
طعن جهان و جهانیان میکنند حالی محصل آنکه بوجه من الوجوه شهوتش زائد از مرد نا یکثبت
لاثباته بالبداهة و آنکه عوام الناس بر حال شهوتش آگاه نمیشوند سبب بدذاتی اوست که بیات
خبث باطنی از حال خود آگاه نمیکند و نیز مرد بسبب عدم قدرت بر چگونگی حالات خودش
از انکشاف آن معذور بوده بر شهوت او محمول میکند زیرا که صریح ظاهر که اگر کدامی از جنس
زنان بباعث انس یا از دیگر اسباب خود جهان هم از مرد میگردد مرد را از راه تسکین وقت
نقص خود در ینکار عقب گذاری از آن دشوار میشود چه جای بعل دیگر و در صورت توقفیت
سبب خط جانبین و انس فیما بین شهرت پیدا بدل قدرت بفعل دیگر هم میدار و چون
اصل در ینکار اول کثرت و سرعت شهوت بیش و توقفیت چه سرعت شهوت سبب غیبت
زنان میگردد و توقفیت باعث دفعیه نائره شهوتش پیدا شد بل اهل هوش صاحب است
و توقفیت را بر قلب شهوت باعتبار تسلی زن ترجیح میدهند بدلیل آنکه تا که سبق آن فاخوابد کرد
انجام از ینکار باز مانده معذور خواهد شد و چون کمی شهوت بشرط وقفت کاری جدائی فیما بین
ممکن نخواهد بود و در حالت نقص این هر دو هرگز گرد این کار نگردد که باعث خرابی است
علی الخصوص با خاذ زن فاحشه که فحش آن کافیست بر عذر اینکار فصل سوم از باب دوم
استان مردانرا اگرچه حکمای سابقین باعتبار اوقات آنزمان بتجویز بخیر تحریر کشیده اند اما
از انجا که حوادث زمانه و ترددات متعلقانه فرصت آسودگی و اطمینان که باعث انشراح خاطر
و قوت قوای جسمانی ست مهلت بر آسودگی نمیدهد از تجویت قوائیکه پدر را حاصل میباشد
نصیب پسر نمیگردد و ازینجا باعث مولود بوقت من الاوقات بر سبیل ضعف ظهور پیدا بدلهذا
مولود این زمان را تا بست ساله بیخبر از حلاوت دنیا و ما فیها میباید و شهوت هرگز نباید جماع

[illegible]

بلکه هم صحبتی زنان نگردانند از انجاست که صحبت زنان سبب میلان طبائع بجانب مجامعت
نماید بعدش تا سی سال حسب تقاضای وموزونیت مزاج که بیقراری طبع دل بر آنست و
قوت قوای جسمانی که یکی را مختلف میباشد اعنی دموی مزاج صحیح الترکیب قوی غیر ملوث بامراض
فارغ از مکروهات دنیا اگر یک مرتبه در روز و شب اتفاق مجامعت کند بیشاپاره صفراوی
مزاج متصف باتصاف مذکوره مطابق دموی و بلغمی که اوصاف مظهره داشته باشد یکروز
درمیان و سوداوی که صفات معلومه دهنگ دارد در روز چهارم حامل عمل باشد و از سی تا چهل سال
دموی بحسب ضرورت اگر هر روز نکند بهتر است و صفراوی یک روز درمیان و بلغمی در هفته
بحسب ضرورت دو بار در هر یکمرتبه و سوداوی بحسب ضرورت یکبار در هفته بهتر در دو هفته و از
چهل تا پنجاه دموی در هفته یکبار نهایت دو بار و صفراوی در دو هفته یکبار نهایت دو بار
و بلغمی و سه هفته یکبار نهایت دو بار و سوداوی در چهار هفته یکبار نهایت دو بار و از پنجاه تا
شصت دموی در دو هفته یکبار و صفراوی در سه هفته و بلغمی در پنج هفته و سوداوی در شش هفته
بل اولے ترک است این هر دو و از شصت تا انتهای عمرش مطلقاً ترک واجب بر جمیع امزجه بلکه فایده
غریبه بقول اطبا را از بیست سالگی تا سی سال در هفته یک دو دفعه و در سی قوت در هر ماه
دو سه بار و در کهول و بعد اربعین ضعفا را جماع مناسب نیست و شباب دموی مزاج در جماع
قوی میباشد علاوه از مقرر بالا و تیر قریب اکثر میباشد و صفراوی کمتر از دموی و بلغمی و سوداوی
قابل کثرت مجامعت نیستند نصیحت هاست اطبا اجلین فی فصل المتعلقه بهرحال کثرت و قلت
جماع موقوف بر قوت مزاج است هر قدر که مقتضای طبعی ایشان و کثرت ماده منویه داعی باشد
کاربند شوند نه آن قدر که بار انگیزی تکلف خود را در معرکه هلاک اندازند انشاء الله مخفی مبادا که
اوعیه منی در سه چهار نهایت پنج جماع علی التواتر تهی میگردد بحسب الامزاج و در صورت صرف
ازین خون صالح که صلاحیت غذا از اعضاء دارد بیرون می آید که باعث تباهی آن باید بعمل
عمل نه آید از ترقیم بالا ازدیاد تصور زیاده محتاط باشد و در صورت خلاف این تاسف بربادی شهوت بر نقصان

شهوت علاوه از ثمره مرضی من الامراض خواهد برداشت و بدانند که حال مولود این زمان از تبر و خرابی
چنین است که بنوع فسخ جوای فرج بوده بمجرد خروج دخول را اختیار میکنند یعنی بعمر ده دوازده سالگی میتوانند
قوت قوای طبیعیه ظهور نمی یابد مشغول باین کار میشوند تا بیست سال از قوت باهی دست بردار
بوده با مراض بدنی گرفتار گردیده خرابی و رسوائی میبردارند و حصول فرزند برای آنها که قوای این
بوجود می آید و مکروهات زمانه معاون بر ابتری او بوده هیئت و شکل قوای مولود کل ایشان
بتر میشوند پس دانشمندان ذوی هوش و معامله فهمان خردپیش از حالات فرزندان خود خبرگیران
باشند و پنبه غفلت از گوش بدر کرده از صحبت بد که داخل حالات ذمیمه میباشد مصون و داشته
تا بیست سال از ازدواج بل از جماع زن منع نموده بعد از ازدواج آرند و من بعد نیز از امور آنها
جابجا نگران بوده در هر امر ناصح باشند نه آنکه چادر غفلت کشیده و بگرفتار خرابیهای زمانه گرفتار کنند.
فصل چهارم از باب دوم پوشیده آرای ذوی الافهام و ذوو طبایع سلیمه مباد که برای
کل سن از سنان بنی نوع انسانی مقتضی و لازم میباشد چنانچه لوازم سن صبی شرارت استعداد
بفرح مثل لوازم طبیعیه فحص بیع و سکران جانب فرح میباشد سبب آن غلبه حرارت و رطوبت
و خلو آن از عقاید راسخه و رزینه آن و عدم تجارت کثیره در خیر و شر اما شباب پس حرارتش
مایل بحرارت و مزاجش به یبوست مائل و تقاضای طبعی ایشان راغب بسرور و مقتضی سرور
کثرت معاشرت و مصاحبت اهل عیش نه برای تحصیل منافع عقلیه بل بواسطه تحصیل لذت
بدنیه از صحبت و دوست سیار از هزل و لعب را اما کهل پس حرارت شان با وجود قلت حدت ضعف
سورت نسبت حرارت شبان الانقص نوع به نقصان مثل شیخ نیست از نیا عث توسط اخلاق
در شجاعت و تهور و صداقت محبت کل شی من غیر تخییل کذب اما شیخ فلبه منها یابد بر مزاج ایشان برودت
و یبوست و باعث حصول عقل از تجارب سنین سابقین و نیز بسبب غلبه یبوست مزاج این احکام
مزاجی و عدم تقیین با حکایات و اهیه اثبات لوازم عقلی و تعیین بصحت امور حقیقه عقلی از نصایح لابد
فصل پنجم از باب دوم بر خاطر ارباب بصیرت و اصحاب خبرت مخفی مباد که حقیقت صحیح قوت شهوانی

نسبت زنان از روی سرعت و قوت بمردان عطا فرموده و ثبوتش از بدیهیات ثابت حاجت
دلیلی ندارد اما سبب سرعت انزال مرد با وجود قوی تر و سریع تر بودن شهوتش زانجاست
که سرعت لذت سبب کثرت منی و کثرت منی بسبب کثرت تولید و کثرت تولید باعث کثرت تولید
خلقی ست نسبت بر اناث و چون نزول منی مرد از کمر ست بسبب قرب مسافت زود تحریک
می آید و باعث سرعت او گردد و الا دیر نپاید لقرب موضعه چه از لوازمات ست که هر قدر شهوت
و لذت بیشتر همانقدر انزال منی زیاده تر و نیز حرارت مزاجش باعث بر سرعت انزال ست •
لان مزاج الذکور حار یابس اما نزول منی زن از پستان ست بسبب بعد مسافت بدیر
شهوتناک شود و بسبب قلت تولید منی بطی الانزال و باعث قلت بر تولید نظر بنقصان
ماده منویه در اصل خلقت بوده لهذا شهوتش دیر یابد و نیز سردی و تری مزاجش سبب
دیر شهوتناکی و بطی الانزالی او میگردد لان مزاج الاناثی بارد رطب و نیز گفته اند
که موضع خروج منی زن ثدیین و موضع خروج منی مرد صالب باب سوم از مقاله اول
حکمت داعی حکیم مطلق بر ظهور خصیتین مردان و اخفای خصیتین زنان درون فرج
هر دو بر دو جانب رحمش بر توافق انزالین یا قریب تر که باعث حمل ست گردید چه منی مرد بسبب
حدت مزاجی خویش بزودی بحرکت جماع تحریک پیدا بود و چون مدفونیت خصیتین مرد در حرارت
بدن که حرکت جماعی معاون بر شدت اشتعال و ست اسرع بر انزال میگردید از جهت ظهورش
مقرر گشت تا از حرارت بدن دور ماند ازانجا که سردی خارجی مانع سرعت انزال ست لانه
مکشف و منی زن کثیر المائیه بارد رطب باعث بر بطی الانزالی اوست و با وجود این وقت
بعدی از رحم در حالت ظهور آن و عدم تسخن آن از حرارت بدن علی الخصوص حرکت
جماعی معاون بر بطی الانزالی او میگردید لهذا بفعل حکمت خالقی مدفون کرد تا حرارت بدن
و حرکات جماعی باعث بر تذوب منی او بوده سرعت بر انزال نماید پر ظاهر که در صورت
خلاف این نسبت فریقین باعث توافق انزالین که باعث حمل میباشد علت غائی و لعینه

کثرت لذت جماع و ترطیب طبائع خاص و عام بمجامعت حمل ست و حمل سبب آفرینش و آفرینش باعث
خلقت دنیا و دنیا محل ظهور حکمت حکیم مطلق و گواه بر وجود او فصل اول از باب سوم
سبب ظهور قضیب انسانی با وجود استرخا نسبت جمیع حیوانات ماشیه چه مسافت ما بین صلب و
ظاهر بطن جمیع حیوانات ماشیه از جانب خالق الیه المرجع والمآب بیشتر گشت تا حین استرخا
آن مسافت متسع بوده باعث گنجایش قضیب گردد و حین انتشار ظهور یابد بخلاف انسان
که مسافت گنجایشی غیبت قضیب نمیدارد و لهذا ظهورش میگردد فصل دوم از باب سوم
خالق ارض و سما ظهور وجود قضیب انسانی در حالت صغر و استرخا نسبت بدیگر حیوانات
علامت فارق فیما بین کرده و بول منجمله باعضاء انسانی خاصیت عجیب سوای دیگر
اعضاء نسبت به قضیب عطا فرموده که وقت انتشار یکبارگی عظم و طولانی بهم میرساند و حین استرخا
یکمرتبه صغیر و نحیف گردد و ودیعت حکمت خالق بوجود حالتین بعضو واحد عجیب احتیاج بنا بر ظهور
نوعیت ست و رنه اگر فقط ضرورت اجراء بول تصور کرده آید حاجت باین مسافت طویل نمیداشت
بل گنجایشی اخراج بول از سوراخیکه در جلد میتکون میشد حصول میگردید مثل زنان و خواجه سرایان
پر ظاهر که مخلوقیت این به شکل طولانی بنا بر فعل مجامعت که علتش وصول منی ست بقعر رحم
که اینمعنی سبب توالد و تناسل و ست ثابت و مخلوقیت بشکل ایستاده را امری داعی نبود
چه ایستادنش برای ضرورت مجامعت که اتفاقاً بوقوع می آید و استرخا او اکثر ضروری بواسطه
اخراج بول لهذا بحالت اکثری خود که استرخا ست مخلوق گشت از جهت مختلف البته بهر دو فعل
بواسطه ضرورت داعی هر یک امر قرار یافت لهذا خلقت قضیب بجوهر لحمی یافت فصل سوم
از باب سوم خلق کرد خالق قدیر قضیب را بر سه مجری اول فوق همه مجری بول دوم پس
زان مجری مذی سوم زان پس مجری منی و نزدیک راس قضیب هر سه متحد گردید لهذا وقتی
پس مخرج آن مخرج بول ست و آن رطوبت ست عجزه و به لزجه جاری میشود و در مجری بول نزدیک
اراده آن تا تعدیه آن مجری نماید چرا که بول بسبب کثرت مقدار خود طول میگردد و زمانه مرور آن

دران مجرے وچون بول خشک شده است بحصول انجراد آن مجری احتیاج گردید بدین رطوبت تاکه
انکسار نماید این رطوبت بسبب لعابیت خویش حدت بول را ومحفوظ نماید مجرے را از انجراد
و تولد این ودی از غدد هر دو فروع بقرب عنق مثانه میباشد و جریانش بدین حیثیت بوجود می آید
که منفذ های شد وآن غدد نزدیک حرکت بول که برای خروج میگردد وازین انضغاط ظهورش بوجود
می آید لهذا هر دو در یک مجری قرار یافت واین ودی وقتیکه کثیر گردد وغلیظ میشود سیلان
مینماید بعد بول نیز و مذی رطوبتی است خلق کرده شد بنابر تلیین مجرے منی وتسهیل اندفاع آن و
از شان اوست سیلان آن نزدیک ابتدای شهوت جماع چه هنگام شدت آن سیلان منی و اندفاع آن
مینماید از همین جهت تقدم سیلان مذی بر منی ظهور می یابد الا گاهی سیلان مذی بقدر تلیین مجری
منی میباشد وظهور آن بخارج مشاهده نمی آید وقرار یافتگی مجری مذی علیحده از منی بنابر
عدم اختلاط آن بمنی تا که فاسد نسازد منی را و فایده جریانش بنابر تسهیل اندفاع مجری از انجاست
که طول زمان خروج منی که در صورت عدم اندفاع از مذی ممکن میباشد فاسد میکند مزاجش را و
سرد مینماید اثرش پس حاصل نمیشود از ان احبال که مقصود بالذات است و مجری آن بالاے
مجری منی مقرر گشت زیرا که حصول تلیین نه بالا نیز بر ودی حاصل میگردد بخلاف فلاش وسبب
خروجش آنکه حین ابتدای شهوت جماع حرکت میاید اجزا رقیقه بسبب انغاظ بنابر تهیه جماع حاصل
میگردد وازین انغاظ منفذ ها میشود غدد که موجود هست در رقبه مثانه واز حصول انضغاط
سیلان رطوبت ظهور می یابد بنابر هوالمذی هر چند که تلاش و هنگام حال ماند که حالات تولید
مذی و ودی مثل منی منکشف گردد الا چنانچه باید نشانش نیافت بحقیقت تا قصور حیات میگذرد
که شاید که این هر دو فضله منجمله فضلات غذای انثیین بوده باشد چنانچه شیخ در قانون باحتیاج
فضله غذای انثیین پرداخته و کیفیتی بدفع آن نگاشته شاید که مدفع او ازین طریق بوده باشد
و نیز عدم سفیدی حقیقی مذی مثل منی را نیز انجنین از تحریر شیخ یا پر آنکه سفیدی حقیقی نمیدارد
و بادر چنین منی را رقیق نمیباید از امنی مجازی گویند باعث شاید است آن منی حقیقی واین منی مجازی

فضلهٔ غذای انثیین است فصل چهارم از باب سوم اما بدانید انعال علی الخصوص جما
اند دو قسم تقسیم میباشد قسمی طبیعی ای الصادره بمقتضای مزاج اصلی وقسمی تکلیفیه صادر بحسب عادة
عشق و ریاضت نفس اما قسم ثانی ممکن نیست که استدلال کرده شود بآن بر احوال طبیعیه خلقیه ما
زیرا که امور طبیعی اصلی و مبنی بران نشده بل شی دیگرست نکته اما از آنجا که لا بدست بر ک
تحریک از تحرک از انجمله محرک شهوت جماع روح و ریح و دم قرار یافت باب چهارم از مقاله
اما کیفیت حدوث انتشار را از ریح و روح و دم بدین نهج میباشد که چون قضیب را تجویفی مقرر کر
تا که شدید القبول باشد بهر تمدید اتساع و تحویل پس چون نفوذ کنند دران ریح قوی و دم
و روح شهوانیه و روحیکه با آن حس قضیب و حساس بلذت است تمدید میدهد قضیب را از
طول و عرض منتفخ میسازد و آنرا انتفاخی کثیر بخلاف سر قضیب که آنرا انتفاخی کثیر حادث نمیگ
زیرا که اعصاب و شرایین که در سر قضیب اند شدید القبول بهر اتساع نیستند چرا که مسامات آنجا
تنگ مخلوق شده اند چه اگر گشاده میبودند هر آینه روح و ریح آمده قضیب بنابر فعل انتشار برودی
قبل از تمام فعل جماع بسبب کشادگی مسامات آنجا برودی تحلیل یافتند و فایده انتشار
که قبل از جماع است زائل میگردید و نیز حکیم مطلق جلدی که بر سر قضیب که در طرف بالا است منفذ
بجهة انزال است بمسامات تنگ خلق کرده تا ریاح و ارواح که حین انتشار در آنجا جمع شوند تحلیل شده
برودی قبل از اتمام فعل جماع تحلیل نشوند و جماع بخوبی حاصل شود ولهذا خصوصیت شدت مسامات
با عصاب سر قضیب گردیده آنکه جلد کل قضیب زیرا که اگر جلد تمام قضیب مسامات تنگ خلق میگردید
هر آینه فعل انتفاخ و تعریض حین انتشار که مخصوص قضیب است بالکل باطل میشد پس بدانید
که انتشار یا طبیعی است و یا غیر طبیعی اما انتشار طبیعی را شرط بر وجود روح مع ریح و دم کرده اند
از انجاست که حصول انتشار طبیعی بغیر ازین هر سه محالست چرا که در صورت وقوع انتشار تنها
از روح هر آینه انتشار خفیف بغیر انتفاخ که لازمه ریح است بی سنگینی که لوازمات دم است آنهم بر یافته
تحلیل مع فرط لذت حاصل میشد للطافة الروح و تصور حدوث آن فقط از دم البته انتشار

طویل مع سکینی بغیر حدوث و لذت کثیر کہ از خواص مخصوصہ روحی ست و لی اتفاع کما ینبغی
ست بوجود می آید و نیز انسداد مجری منی حین امتلاء آن از وم ممکن مے بود
و آن از ریح تنہا نشاید کہ انتفاخی نسبت بہ قسمین اولین چنانچہ باید بظہور مے یافت
و تواری و استحکام و لذت کما ینبغی حصول نشود و در صورت قرار داد و از این سہ باہم
طبیعی حصول نمیگردد چرا کہ بصورت روح و ریاح بمعاونت دم سکینی بعد جزم خواہد شد و
ست موقوفیت ریح و ترکیب روح و دم انتفاخش موقوف خواہد کرد و تحلیل دم و ریاح بالطال
بطال احساس لذت نتوان شد و از قسم طبیعی ست انتشار حین گرمی شرایین بنفیس بسببی
ریح و روح و دم بجانبش منجذب گشتہ انتشارش بوجود می آید لان الحرارۃ جذاب
ست فارق فیما بین ہرسہ روح و رجماع نحوی کردہ اند کہ نشان کثرت لذت متعلق جماع
بروح طبعی ست چہ روح قلبی بغیر ہمراہی روح شرایینی نمے آید زیرا کہ محل اوست و دم شرایینی باعث
بر زیادتی لذت جماع میگردد و علامت کثرت روح دماغی کثرت لذت عند ادراک فرج حین
نزدیک دخول و خروج میباشد و نشان کثرت روح طبیعی کثرت انتشار ست پس تمام انتشار طبعی
بمعاونت ارواح کثیرۂ ثلثہ و ریاح و دم شرایینی ثابت گشت و گاہ بسبب عظم انتشار روح و دم شرایینی
میباشد مثل انتشار عالم شباب انتشار یکہ حادث میگردد و نیز و افر الالذت و جماع محبوبہ اما انتشار
غیر طبیعی مثل انتشار یکہ پس طفولیت و یا شیخوخیت و اتصالیس جماع بسلی حاصل میگردد و بغیر از معاودت
خواہش طبیعی و بتکلفے و علامت این حصول انتشارش بغیر سنگینی و استواری ظاہر و نیز گاہ انتشار
غیر طبیعی فقط از ریح غلیظ میباشد مثل انتشار مرض فریسموس غرضکہ بے وجود سہ اعنی روح و دم
ریح انتشارش غیر طبیعی میباشد اما در حالت قرار داد انتشار فقط از ریح متولدہ نفس قضیبی
بغیر از آمد ریاح از اعضاء دیگر پس حاصل نمی شد انتشار پس طفولیت تا حد طوغیت لعدم
حصول الحرارۃ المحیلۃ لرطوبات الفضلیۃ ریاحا فی سن الصبی و نیز اگر انتشار از ریح
نفس قضیبی ممکن باشد ہر آئینہ اکثار و اغذیہ منفخہ باعث زیادتی انتشار میگردد و الحال

لیس کذلک اما از انجا که تولد ریح نفس قضیبی و رقبه عروق بیضتین و انثیین
از حرارت این محل که طبخ دهنده ماده منویست احداث ایشان ریح امکان پذیرست الا روح
و قضیب و بیضتین و انثیین تولد شدن نمیتواند زیرا که محل تکونش سوای این سه عضو است بسبب بقای
شخص ثابت نیست علاوه ازین ریاست انثیین بسبب بقای نوع متفق علیه جمیع اطباست
نه مولد روح از جهت تولدش درین محل ممکن الوقوع نمیباشد و سبب فاعلی انتشار قضیب جماع است
و سبب قابلیش طبیعت و سبب مادی آن ریح و دوم شرایین ست که منتفخ میسازند قضیب را
و روح و سبب صوری ایستادگی و ریاح متولده نفس قضیب نیز معاون بر انتفاخش میگردد و وجود
رطوبت فضلی بسبب تکون لابدی میباشد و این رطوبت غیر مذی و ودی است که بعد تاثیر حرارت
محلله قضیب درین رطوبت فضلی اثر ابریح تحلیل میکند و نیز علامت وجود رطوبت فضلی در نرمی
آن عضو است نکته و بدانکه فلقه مجری منی بر اعتدال مائل بلین سبب سرعت خروج منی
بر وجهیکه انزلاق آن آسان باشد و شدت لین باعث بر تقیید بلکه بر عدم خروج منی میباشد
و علامت نرمی سهولت انطباق اوست فصل اول از باب چهارم اما اسباب لذت را
در دو جنس محصور کرده اند جنس اول آنکه تغیر دهد مزاج خلقی را دفعة و جنس دیگر آنکه اعاده کناد
اتصال طبیعی را دفعة و آنکه تواقع شود دفعة حس نمیگردد بان پس لذت نمیدهد و ایلام نمی نماید
چنانچه حاصل نمیگردد و لذت عند اجتماع ماده منویه حصول میگردد و لذت نزدیک استفراغ آن نسبت
برای این سبب لا آنکه اجتماع ماده منویه بالتدریج است و استفراغ آن دفعی و سبب این از انجاست که
قوت حاسه دریافت میکند از محسوسات آنکه باشد برای آن قدر محسوس و دریافت نمیکند آنرا که
نمیباشد بآن قدر محسوس سبب التذاذ وقت خروج منی ظاهر که لین مجری منی سبب انفعالی اوست
احدت منی و حصول نوعیت لم شیته بتفرق اتصال لسبب مجری از حدتش و التحام آن تفرق بسبب
غروبت و لزوجیت منی بعد شروع وقوع تفرق و اتصال دفعی بسبب سرعت حرکت منی باعث
بر لذت میباشد و همین ست حال اتصال که باعث بر التذاذ است نسبت زن از انجاست

کر سطح رحم فی نفسه مساس مرد و منی زن به سطح حاس رحمش بوقوع تفرق وضعی از ریح لذع
منیش و اتصالش با آن ماده عروقیت و لزوجیت منی آن سبب التذاذ گردیده و کثرت و قلت لذع
جماع برای فریقین بسبب اختلاف امزجه و مناسب طبیعی و نیز بر قوت و ضعف اعصاب فاعله و منفعله
مختلف میباشد چه قوت بر قوت و ضعف بر ضعف و نیز حاملین کثرت جماع را التذاذ بکثرت عائد
میگردد و از ینجاست که کثرت ارتسام تلذذ جماع بر انگیزی تخیل باعث کثرت وقوعی آن مع
شوق رهبری آن میکند و نیز بسبب لذت شعور مرد و منی با اعصاب حاسه قضیب از جهت ادراک
میکند حاسه از حدت منی و حصول لذت میگردد چنانچه در حکمه فصل دوم از باب چهارم اکثر اطبا
بظهور مولود نر و ماده غلبه احد المنیین بر دیگر قرار داده اند چه یکی محیل و دیگر مستحیل مثلاً اگر منی مرد
غلبه یافت مولود نرینه ظهور گرفت و اگر عکس باشد بالعکس چنانچه حال اقسام تولید مولود
بخوبی و شرح او نگارش می آید عند مساس حاجت متوجه شوند بشرطیکه مرد و زن بکمال مزاج خود ها
رسیده باشند و قوت قوای ذکوری و اناثی بمزاج و منی هر یک حصول گردیده باشد و وصول هر یک
بقوت مزاج خاص خود ها بحسب تفاوت امزجه مختلف میباشد یعنی غایت حصول قوای ذکوری
سی سال نهایت سی و پنج سال باختلاف مذهبین که انتهای عمر طفولیت برین قرار داده جمیع
اطبا گردیده میباشد و حصول قوای ذکوری این زمان در اکثر به بیست سالگی نهایت بیست و پنج
سال میگردد و غایت مزاج اناثی بیست سال نهایت بیست و پنجسال مقصود است اگرچه شناخت
این از علامات دیگر بر محققین مسائل طبی پوشیده نیست ممکن است الا عجب ظاهر علامت این
از استشمام بوی عرق که آن از بوی پارچه ملبوسی پوشیده نیست ظاهر میگردد و بسبب اختلاف
این حالات یعنی بغیر وصول هر یک بمزاج خاص خود ها و تولید مولود درین آوان حال مولود
از تولید خنثی و غیره مختلف میباشد چنانچه بمقاله سوم بشرح آن پرداخته ام بوجود می آید و نیز اکثر
پیدایش مرد بجانب راست رحم و آفرینش زن بجانب چپ رحم و خلاف این هر دو بر سبیل ندرت
و نیز کلانی و بزرگی بیضه راست مرد وقت بلوغ اعنی وقت نبات شعر عانه سبب تولید اکثر به

برفرزند نرینه و بزرگی بیضه چپ چنین نبات شعر عانه باعث آفرینش اکثر نرینه باده میباشد و
و نرمی البشره مع ظهور دیگر علامات مخصوصه بلغمیت مزاج که غلظت و لزوجت منی دال بر
اکثر به خواهان تولید نرینه میباشد لان البرودة المزاج و رطوبته یدل علی ان تولید المنی
فیه علی الغلظ و اللزوجة لان فعل البرودة التغلیظ و التجمید فالمنی من ایهما کان
الصفاة یدل علی تولید من جهة خصوصا فی الرجال لان منی هؤلاء اغلظ من
من منی النساء ولان قوة مزاجهم فی اصل الخلقة مع غلظة المنی لمناسبة مزاجهم
دلیل غلبتهم بخلاف النساء و بعضی تقدم وصول منی بر رحم از جانبین بر غلبه مولود و نر
و مادینه مقرر کرده اند چه اگر منی مرد با وجود غلبه اول بر رحم رسد و تاخر منی زن گردد مولود
بوجود آید خلافش بر خلافش و اگر منی مرد با وجود تقدم وصول خود بر رحم نسبت بمنی زن قلیل است
و یا رقیق و ضعیف لسبب من الاسباب درینصورت در تولید مولود بر نرینه فرق خواهد افتاد
مثلاً اگر منی مرد با وجود قلت قولیت و قوت او بمزاج بکنفی است فرزند نرینه با عضاء و یا باوضاع
و اطوار زنانه تولید خواهد یافت و اگر قوتش از مزاج تجاوز کرده با عضاء رسید پس با وجود اعضاء
مردانه اوضاع و اطوار زنانه خواهد یافت و اگر با وجود قلت رقیق و ضعیف است با وصف تقدم
وصول دختر با وضاع و صفات زنانه تولید خواهد یافت شاید که با مری من الامور از عضاء و غیره
شائبه مردانگی یافته شود و عکس بر عکس چونکه انحصار مخلوق خالق بے نیاز به مسلک عقل تجویز کردن
با وجود لاتعد و لاتحصی بودنش جهل است و نادانی الاسباب مناسبت مقامی چار و ناچار نبذی
ازان تحریر آید و الله اعلم بحقیقة حاله و بصدقه و کذبه و نیز گفته اند که اگر اتفاق مجامعت
وقتی گردد که مرد را النفس از بینی جانب راست روان باشد و زن را بالعکس البته مرد بر زن
غالب میماند و باعث تولد فرزند نرینه هم میتواند شد و اگر عکس بالعکس تجهیش بالسنة خاص و عام
مشتهر ازین باعث بر قمیش نمیدوخت و نیز تجربه چنان به ثبوت پیوست که جماعیکه باعث حمل گردد
اگر وقوعش بتاریخ و یوم طاق امکان پذیر باشد یعنی یکم و سوم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم و غیره

روز یکشنبه و سه‌شنبه و پنجشنبه بشرط توافق تاریخ و یوم بر طاقیت لقین و اثق الیه
ی و المآب آنداریم که بحکم فیضان مطلق فرزند نرینه ظهور یابد خلافش بر خلافش پس انگیزی
بوقوع جماع حسب قرار داد بالا مرکوز خاطر دارد و در صورت عدم توافق تاریخ و یوم خیال
عدم دارد و هریکی ازین تاریخ و یوم و عروج ماه و زوالش تاثیری دارد و بر اختلاف مزاج خلقت
بسبب احتمال تطویل از تقسیمش درگذر کرد و فصل سوم از باب چهارم چها قدرت کامله خالق
را افعلت عظیمه متخیله الفعل مصوره و ظهور افعال عجیبه نسبت متصوره بفعل عجیبه بر تولید
ر افعال و صور حسنه و قبیحه حسب قرار داد حین انزال که باعث بر تولید باشد ثابت گردد
لها ر علامت عجیب آنکه شنیدم که حکایت کرد امام فاضل فخر الاماثل جمال الدین ترکستانی
انله وحید امام فاضل نجم الدین حنفی خوارزمی پیدایش یافت از شکمش مولودی که راس او مثل
سر آدمی و باقی بدنش بدن مار بود و آن مولود که می آمد جانب او در خود و شیر می‌نوشید پس
میرفت در سبزه که در انجمن بود و می‌نشست در ان و بیرون می آمد از ان سبزه شکل ریعینه و باز نزد
مادر آمده پس در سبزه میرفت و برین طریقه عرصه یکماه منقضی شد پس ازان مفتی زمان فتوی بر
وجوب القتل آن ثابت کردند چنانچه بقتلش پرداختند هرگاه بخیال وجود مولود عجیبه از کیفیت
بمادرش از چگونگی حقیقت ماجرایش سائل شدند مشار الیها سوی اینکه خوف خود را مشاهده
مار و تخیل آن مار حین انزال متکلم نپرداخت ازینجهت عقلای زمان و حکمای دوران
بوصیت نسبت بمعاشرین پرداختند که خیال کنند وقت مباشرت انچه نیک باشد از صور جمیله
افضل از انکه از بشر بود تا مشابه شود مولود با انصورت خوب و سیرت نیک با تنبا تحریک اوهام
افعال را و حکمت نحوی باثبات آن پرداخته اند که توهمات نفسانیه بالتحقیق میگردد باعث
حدوث احوال در بدن چراکه از شان نفس است احداث حسب توهمات جاذبه امور در بدن
سن غیر فعل و انفعال جسمانی اعنی احداث حرارت نه از حرارت و برودت نه از برودت حکایت
آنکه صحیح تخیل متوهم مرض مریض میگردد و بالعکس لان الوهم خلاق ثان لیس له مکان

اتفاق وقوع انفعال بدن از تصورات وهمیه صادق الا وجودش بدون حرکات روح
محال پس وجود تصورات وهمیه بدون ثوران امور طبیعیه ممکن الوقوع نباشد از انجاست
که وجود صور مولود حسب شائبه تخییل مجامع نزدیک مجامعت و قریب بودن مولود و بلوغ التزام
بصر عند انزال چه مشابهت صورت موافق تخییل بصورت دیگر سوای مجامع و قریب بودن مولود
بلوغ التزام بصر از امورات طبیعیه است که امورات وهمیه بواسطه حرکات روح و طبیعت فریقین
مرتکز گشته اند یعنی انتقاش امور وهمیه در طبیعت باعث بر ظهور آن میگردد و شرط انتقاش
موافقت بر طبیعت منوط و این تصورات وهمیه گاهی ببا شد سبب بحدوث حوادث
ازینجست حکما امکان خوارق عادات و اثبات نبوت و معجزات ازین قبیل کرده اند مؤید این کلام
حکایت والد امام فخر الدین رحمه الله تعالی که والدین تخییل کرد صورت حسنه عند مجامعت زوجه خود
وقت انزال پس تولید یافت امام بان صورت حسنه متخیله والد خود چون تولید امام بصورت حسنه
و اولی صور آن زمان گردید با وجود عدم صورت حسنه والدش متعجب شدند قوم باستماع این
حکایت والد متحیر گردیدند بوجود صورت حسنه امام باعث تخییل صورت حسنه والدش عند انزال
و بصدق این خبر واقف شدند چه بیخبر بودند القوم بر احوال غامضه از احوال موجودات این عالم و
بر بیچون و چگونگی سبحانه ما اعظم شانه و ازین قبیل است تبدل مزاج بسبب تصور شیء خائف و مفرح از انکه
نیست شک که وجود تغیر عظیم باعث بر تغیر مزاج و تبدل آن میگردد چه ظهور جمیع این تغیرات بسبب
تکمیل حصول صور از واهب الصور بنا بر تکمیل این اشیاء بکمال بر آمیخته اذهان باعث استعداد بل جمیع
حوادثات حادثه این عالم بالتحقیق از جانب واهب الصور مستعدات تحقیق تحقیق پس فیضان می یابد
از فیاض مطلق بر آن کل مستعد با هو الیق و اولی بهمین غیر تخیل نوع فکر باشد سزای
خداوند پس :: فائده عجیبه قدرت خالق بی نیاز چه قدر بر عجائبات محیط که ناطقه انسانی
با وصف فهم و فراست و عقل و کیاست در وصف لال تا انجا ره و تیدگی دم باشیر لنتاج نسبت
بعضی زنان بسماعت صادقه از اقاویل اطبای سابقین ثابت و نیز یافتند بعضی طوائف

ترک را دم صغیر که بپوشید مخرج را و تحرک با را و و میکرد طاقه بالا و صیبین را بموجودگی دم سخت
که حرکت نمیکرد و بسرعت می شکست و شکست آن قاتل لهذا محتاج بود نار بنابر حفاظت آن نشست به
کرسی شقوب بقدر گنجایش دم تا از شکست محفوظ ماند و نیز میرونید برای بعض ملوک شام تدریق
نزدیک قرب موت آنها شبیه بشاخ صغیر فصل چهارم از باب چهارم در منافع جماع جماعیکه
بروجه اعتدال باوقات قرار دادیش واقع شود بنابر استفراغ فضول ردیه مجتمعه که باعث
انغمار حرارت غریزی میباشد انبعاث حرارت غریزی نموده سبکی بدن و تهیه آن بنابر تغذیه و
تنمیه مینماید چه چنین استفراغ فضول ردیه مستقره بجواهر اعضا رستها عای بدن بغذا بنابر یک
باتحلیل و انبعاث قوی و حرارت غریزی را برانهضامش ظهور فعل قوای طبیعیه باریه بنابر تغذیه و
تنمیه بوقوع میرسد و بواسطه تحلیل فضول روحی انبعاث روح بر فرج میکند و بسبب زوال
تکدر و تسخن روح که از ابخره و ادخنه محتبسه بوجود می آید و استفراغش بجماع میگردد لهذا ازاله
غضب و حصول عقل عاید مینماید و باعث لذت جماع انبساط روح و حرکت آن بخارج بوده
و زوال فضول کثیفه متحیره طبیعت گردیده دفعةً فکر غالب میکند چه فکر از انقباض روح و احتقان
آن بداخل بظهور می آید بل بدفعیه دخان منی محتبسه از ناحیه قلب و دماغ و باعث انبساط
نفس بنابر دفع ابخره محترقه مظلمه و ادخنه منویه وسواس سوداوی و مالیخولیا و اکثر امراض سوداوی
را نافع باشد و نیز بواسطه انبعاث حرارت غریزی و قوای طبیعی باستفراغ فضول و انضاج
بلغم و دفع آن نموده کل امراض بلغمی علی الخصوص بمزاج کسیکه حرارت غریزی قوی باشد واقع
میباشد و زوال و جاع کلیه امتلائیه و قاطع مواد اورام حادثه نواحی انثیین و بیضتین مینماید و ترک
جماع بمدت ممتد و احتقان منی باد عیه اش ظلمت بصر و دوار و ثقل سر و اوجاع حالبین و حقوین و
اورام انها عارض میگردد و وقتیکه اعاده بدان کنند صحت میباید و هرگاه تقاضای مزاجی بتفصیل
جماع داعی باشد و بضرورت اتفاقی ترک آن بوقوع رسد سردی بدن و برودت حال آن
و اسقاط شهوت طعام بوجود آمد عقب گذاری این حالات غریبه بغیر جماع ممکن نمیباشد و ابدانیکه بخار

ودخانی کثیر دشته باشد وقوع مجامعت مزین آن میگردد زیرا که بعد افراط با دعید خویش باعث کثرت
مختص شده اطفای حرارت غریزی گردیده مرد بوده سرفی بیماران عاید مینماید از جهت آنکه
انثی بکیفیت سمیه مستحیل گشته بخارات ردیه سمیه جانب قلب و دماغ صعود گردانیده غشی و صرع
میکند بهر حال جماع مزیل دیگر در فصل پنجم از باب چهارم در مفاسد جماع استفراغ از جوهر
کرّا بلیت جزء بدن میدارد و ظاهر و گواه بصدق این ضعف است استفراغ منی که مثلش دیگر استفراغ
ضعف نیست باهر وجه بدیهه حصول ضعف شدید الالذت بافراط لذت جماعی و لیلیت ساطعه
جوهر کثیر از واحی او دستکشیدن جماع را تبرید بدن و تهزیل تبلد حرکات و تحلیل حرارت غریزیه
انهاک قوت است و صرع بر مفاسد و دلیل تکثیر هیجان حرارت غریزیه از جماع تبدخن کثرت شعر بدن
الا انجام تبرید بدن تام مینماید و ضعف دماغی از بصر و سمع و غیره بمرتبه انگیزی میکند و
بساق آن فتور و وجع بجای آن عروق میگردد که حمل بدن متعذر بوده قریب بسقوط میرسد بل
حالش مشابه بصرع خفی از امورات دینی و دنیوی میسازد و نقصان حرارت غریزی غلبه سودا را
و شدت حرارت غریبه کثرت صفرا را صدق گردیده و ایضا شدت حرارت غریبه اشتداد و احتراق اخلاط
کشیده بحدوث حمیات حاده محرقه هلاک میکند و ثمره ضعف دماغی حدوث طنین و دوار بل
بصورت کثرت ضعفش حرکت رفتار نمل در اعضایش علی الخصوص از سر تا آخر صلب محسوس میگردد
غایت ضعف دماغی و اعصابی علامات رعشه و سهره بجحوظ چشم و دیگر حالات ردیه که قریب نزع میباشد
حدوث مییابد و محروق شدن حرارت غریبه پشت گرمی آن انجذاب ماده موجبه سبب الم پشت
و وجع کلیه و مثانه تکلیف بر رنج میدهد و انعدام رطوبات دار التشنج مشابه بعلت ثعلب علیل میکند
و شبه شکم بمرض قولنج رنج می افزاید و بحر و نیز فهم و تعفن لثه و تعفن از دهن مشابه تشنج مبتلا میدارد
اجتماع اخلاط ردیه مرار به بدن جامع که حرکت جماعی متحرک آن مینماید و شعر بعد جماع بحرکت
اهتزازی اهتزاز میکند و موجودگی اخلاط عفنه به تن جامع اشمام رایحه تلخه بساعة بعد جماع
شامه را تکلیف شم میدهد و صاحبان ضعف البصر را امداد شقاق و بعید تر حدوث مینماید و ترک

...سان ابتلاء مزاج زودی بلحوق کرب و ثقل بدن و سدد ضعیف و کثرت احتلام بر احتلام
و تجنب جماع کسانیکه عادی ابدان بر معده یا برد و یا ضیق النفس خفی و خفقان شود
و ذات شهوت الطعام داشته باشد اولی و انسب و اند مخصوص صاحب ضعف علیل باشند و
المعده را ترک او فوق در زنان عادی اسقاط را اجتناب از جماع اولی و افضل شده و
بار هم فی اوقات الجماع حین شبق صحیح و کامل که بتخییل متخیله از روی شکل و شمایل و غیره
علی الخصوص تکلف باعث بر زوال هیجان شبق را کثرت ماده منویه داعی بوده باشد
ث قوی و انفعال بدنیه اعنی نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه عدم وقوع امتلاء و خلاء و تخمه
استفراغات قویه از قی و اسهال و فصد و حجامت با شرط و در عاف و اخراج دم کثیر از باسلیق
و غیره و عرق بسیار و سهر و حرکات قویه بدنیه مثل تعب و مشقت که موجب ضعف قوی بدنیه اند
و ماندن آن از تقاضای بول که سبب احداث عارضه ناصور و دیگر امراض مجری و حبس بول که
ایجاد مرض بواسیر و غیره امراض تحمل لاحتباس المواد الغلیظة فی طبقات المثانة و حرکات
نفسانیه مفرط از قبیل غم و فرح و غضب و فزع و خجل که باعث بر تحلیل و حرکت روح اند و زنان
بلدان و ابدان حاره و بارده مفرطین الاحرارت نسبت به برودت کمتر زیان می آرد و همچنین
رطوبت مزاج نسبت به یبوست چه امتلاء با وجود بالعیت هضم موجب اسرع امراض حرکت آن امتلاء
بوجود می آرد مثلاً امراض سددی و در صورت اتفاق وقوعی حرکت نماید لعاب جماع نابهر
استقرار طعام در معده و خواب طویل بران البته تدارک مضرات آن نماید و در خلجان شده
استعمال سکنجبین اولی است و خلاء مفرط بار امتلاء از آنجاست که باعث انطفای حرارت غریزی و
تحلیل روح است لهذا اجتناب بان و وقت نماید علی الخصوص مزاج یابسه و در دیگر لقاء
بحسب الامر جهت و مراد از خلاء اشتهای صادق مع کمال هضم اربعه نه هضم معدی فقط
و در هضم تفضیر آن از اغذیه جید الغذاء صالح الکیموس که بنا بر تولید منی قوت یافته و بمعه مراعات
تفریح و تقویت روح و تخمه که عبارت فساد غذا و تحلیل شد لیکن بعد از تحصیل هضم صالح جایز باشد

درین آوان بدفعیه کیفیت غیر مناسبه مع تقویت پرداز دو در حالت وجود استفراغات قویه و
ظهور مجامعت عقبش بتقدیم مراعات تقویه اعضاء رئیسه بنا بر نقصان جوهر ارواح و حرارت
غریزیه و بدفعیه نقصان مادهٔ منویه بغذا جید الجوهر مشغول شود و معهذا که حرکت مواد فاسده
سمیه غیر منضجه است برای انفصال جانب قی و اسهال بحسب اتفاق در صورت وجود مجامعت عقبش
مثل تدبیر تخمه پرداز و الا و هنگامیکه تقویت قوت هر قدر که امکان پذیر شد. و درین مرعی دارد و بعد
تعب و مشقت که ظهور ضعف عائد نماید بمقویات پرداز دو مجامعت در حالت مجامعت در رعایت
حاجت بول بادرار و در صورت تقاضای براز بمدافعت قبض مع رعایت بواسیر مشغول شود
و اگر بعد حرکات نفسانی اتفاق مجامعت بوقوع آید هر قدر که تقویت روح و حرارت غریزیه
که نافع ترین اشیاست ممکن باشد بدفعیه ضرر آن تصور کند و در حالت زمان و بلدان و ابدان
حاره مفرطه بدفعیه حرارتش پرداز و تقویت و برودت را بالعکس و لذا لالحاظ تقویت آنها نسبتا
حرارت ملحوظ دارد لان البرودة ممیتة للقوی و للحرارة الغریزیة و در رطوبت مزاج اگرچه نقصانش
بزودی ظهور نمی نماید و در صورت ظهورش تقویت متوجه گردد و تدبیر یابس المزاج به تدبیر خلاف حراره
فائده غریبه اوقات مفهوم اربعه در اشخاص بحسب مزاج مختلف میباشد الاحسب قرار داد
اطباء چنان مستنبط میشود که تقدم از شش ساعت و تا آخر از دوازده ساعت نمیباشد پس
جماع اوسط این الیق بوده و اولی آنکه بعد نصف شب بعمل آید آن اختیار کنند که خواب طویله
بعدش تدارک ضعف جماع بنماید و استراحت ببدن و واقع ضعف و اذیت جماع میگردد و باعث
استقرار منی در رحم ممکن میباشد و فرزند بحسب خلقت بهتر بوجود می آید مدعا محصل آنکه وقت داعیه
جماع هنگامی ست که شبق بباعث کثرت مادهٔ منویه تحرک آن عضو نماید و دفع آن موجب
سبکی بدن و نشاط نفس و ذکای حواس گردد و حافظ صحت عاقل جماع را شاید که فاصله مدت
بین جماعین آنقدر قرار دهد که بعدش ضعفی و تغیری بمزاجش راه ندهد و در صورت درگذشتگی
ازین حد دست بردار از صحت خود تصور نماید و کسان نا عاقبت اندیشان زمان مستحق و مورد طعن

نسبت این قول دراز میکنند و تا استفراغ ماده منویه زعم ناقصه خود الصحیح تصور نموده چندی کامرانی
بیش میکنند انجامش نقصانی می بردارند که راز مخفی نقصان جماعی طشت از بام بوده آشکارا
جهان میگردد ناچار نجبای دامنگیری انصاف بشهادت دل خود بر کذب زعم مسلمه خویش لب
به تسلیم میکشایند فصل هفتم از باب چهارم در اوضاع جماع از جمله اوضاع جماع وضعیکه باعث
صحت و امن از نقصان است و فضلترین اشکال مجامعت بنا بر سهل خروج منی قرار داده اند
اینست که زن بر بستر نرم مستوی دراز شود و مرد بالای زن آمده بر دو زانو قائم بوده هر دو پای
زن بر داشته در پیغوله ران خود نهاده عانه بعانه شکم به شکم سینه بسینه لب بلب منضم شده بحرکت خفیفه
جماعی مشغول شود ماسوای این وضع اوضاع دیگر خصوصاً که زن بالا آمده و مرد از زیر به تعب
متحرک باشد ضار ترین اوضاع بنا بر عسر خروج منی تصور نموده اند چه حین انزال حرکت منی بفوق
میباشد و میلان وضع طبیعی بسوی آن بزیر میخواهد لهذا کما ینبغی خارج نمیگردد و بل بسا است
که باقی میماند بقیه منی در ذکر و تعفن یافته قروح ذکر احداث میکند خصوصاً وقتیکه منی شدید الحدت
و اللذاع باشد و نیز اکثر رطوبات فرج بمجرای ذکر بنا بر مقابل و اتساع مجری خاصه حین انزال سیلان
مینماید در عسر خروج منی مرد معاون بوده تغیر مجری و تعفن آن حسب مراتب نقص رطوبات
مسیله فرج بخود می آید اکثر ضعیف الباه این وضع را اختیار میکنند بباعث عدم قدرت بفعل
جماع بهیئت قیامی و چون این وضع زبون ترین اوضاع بود نگارش ضروری افتاد
اما اوضاع دیگر که بجهتی من الجهات نقص می آرد شرح آن تطویل لاطائل دانسته ترک کرده
که گنجایش این مختصر ندارد و حین احتیاج از مطالعه مطولات عالم باشند انتباه استعمال
جماع بعد هضم مراد آن دارد که هضم معدی مع دیگر هضوم بمرتبه کمال نرسیده باشد ورنه حکم خلا
خواهد داشت و مضار جماع در حالت خلا بتر از ملاء و دیگر حالات میباشد و شرط وجود جماع از
اعتدال حر و برد و رطوبت و یبوست و خلا و ملا نیز از واجبات است چه جماع اولاً تهییج حرارت غریبه
بنا بر ظهور حرکات بدنیه و نفسانیه حادث مینماید و بعد حرارت بدن و اشتدادش از حرکات بدنی که مستلزم

جماع میباشد باعث تحلیل قوی میگردد ثانیاً انطفای حرارت که نتیجه برودت بدنی ست بواسطه آنکه
منی که سبب تحلیل روح و حرارت غریزی میباشد از دیاد برودت حاصل آمده بوده سبب انطفای حرارت
بدن میگردد و وقوع جماع حین ممتلی بودن رطوبات بدنی حرکات جماعی ترقیق آن نموده و سیلان
جانب اعصاب که از جماع ضعف برداشته اند گردیده مرضی من الامراض مخوفه از قبیل استرخای
اعصاب مثل فالج ولقوه وغیره ظهور یابد و نیز وقت عمل حرارت جماعی در رطوبات موجوده
تصاعد بخره جانب دماغ بوده باعث تحیر طبع میگردد و اکثر بنا بر احتداد رطوبات حاصله بسبب
حرارت جماع احداث حمیات بنماید و از آنکه جماع بسبب کثرت حرکات و استفراغ رطوبات مجففه
میباشد و خلاکه مجففات از دیاد یبوست شده آنکسار جمیع قوای بدنی و مرض یبسی که دقیقه از آن
عسر البرء است احداث بنماید پس تاثیر جماع خلا نسبت دیگر حالات ظاهر که خشکی بخشکی و سقوط قوت
بر فوت و انطفای حرارت غریزی بر حرارت غریزی بمرتبه که عیاذاً بالله منجر بدو ذبول بهر آئینه
زوالش بوجه من الوجوه و گاهی نبوده نصیب دشمنان شود و جماع امتلا که مراد از تصاعد بخره بسبب
حرکت جماعی محرک آن شده و باعث انجذابش باعضا گردیده احداث سده بنماید و نیز لازمه جماع
امتلا ضعف معده میگردد چرا که طبیعت بخیال جماع راغب و شائق میباشد و روح نیز بسبب
لذت سیلان بخارج نموده کلی در عمل ظهور می یابد و انقسام فعل طبیعت و روح و اشتغال
نفس بفعل جماع و لذت آن باز می یابد از هضم از آنجهت ضعف هضم لازمه جماع امتلا گردیده
الا گاه عادی بجماع امتلا هضم ایشان قوی میگردد بشرط قوت مزاج اما از انجا که سقوط قوت
انطفای حرارت و برودت و یبس لازمه جماع خلا گردید که اعظم مضار بدنی ست لهذا اخطار حالت
خلا و برودت و یبس تحرز از خلا و حرارت و رطوبت بدنین ثابت گشت و سزاوار است که جماع بعد قیام
شهوت بوجود آید یعنی کثرت ماده منویه در اعضاء جماع که محتاج بانفصال باشد تحریک یافته
لذع سید بالات محرکه را و مشتاق بنماید جامع را بجماع نه آنکه بد انگیزی تکلف فکر صور حسنه و
دیگر امورات وهمیه میباشد چه تصورات وهمیه گاهی سبب بنا بر حدوث حوادثات باذیه میشوند

ت دربیان شهوت صادقه و کاذبه همین قدر بست که با شهوت صادقه علاوه از منافع قرار او که
ع حصول خفت بنابر زوال ثقل منی و نقص منی باعث ثقل بدن و ثقل بدن بسبب ازدیاد
ل قابل رفع و ازدیاد فضول باعث عجز قوای و حرارت غریزی و عجز قوای حرارت
ی سبب ضعف از حمل بدن میگردد و نیز حصول نوم برای استراحت طبیعت از زوال ثقل واکه
میباشد و شهوت کاذبه بعکس این فصل هشتم از باب چهارم در فواید ملاعبه آنرا سما
با چونکه منی زن بسبب برودت و رطوبت مزاجی خویش بطی الحرکت است و حرکت او در جماع
ف سریع الانزال مرد بواسطه حرارت مزاجی او ممکن نمی باشد لهذا توافق انزالین او جود
دشوار بلکه امکان پذیر نیست از نجهت ملاعبه قبل از جماع بنابر تحریک و ذوبان
منی زن ضروری افتاد و پیش ملاعبة ما قبل از جماع بر توافق انزالین لابدی آمد و از جمله ملاعبه
و غدغدی بنابر هیجان شهوت و تحرک منی آن میباشد و اگرچه ثدی محل و جیه منی زن نمیباشد
الا از انجا که شدید المشارکت برحم دارد برود که هیجان شهوت و تحرک منی آن بوقوع میرسد و چون زنان
باعتبار اختلاف مزاجی خویش مختلف اند لیکن باعث مردان و کثرت وقوعی آن اکثر مساس پستان
راغب میباشند بسبب عادت که از جانب مردان کثرت ملاعبه آن عادی میشود زیرا که ثدی
بسبب بلندی و پرگوشتی اکثر محل رغبت مردان میباشد و نیز نفس بسبب وزونیت آن
بجسم زن و خوبصورتی و صلابت آن بمس آن راغب میگردد و از نجهت اکثر زنان را بمساس
آن علی الخصوص حین انزال میلان میباشد و دغدغه فرج جانب اعلا را آن چه اعلا موضع
الیست کثیر الاعصاب قلیل اللحم مس این محل قوی و لذت حک انجا اشد تر تهیج شهوت
و غلیان منی زن میباشد غرضکه بهر جانب که میلان طبع و شدت ظهور شهوتش یابند بهر تدبیر
آهسته آهسته مساس کنند تا تغیر هیئت چشمانش بسرخی گردد زیرا که نزدیک شدت لذت روح
بمعاونت دم غلیان نظاهر مینماید از انجمله عینین بسبب صفای لون خود ظهور سرخی بزودی
مینماید و گاه عند شدت لذت تغیر هیئت عینان با نقلاب سوادش جانب بالا بسبب تغیر نفس از

شدت لذت میباشد و نیز ظهور تغیر مختصه بعینین بنا بر مشارکت آن به آلات تناسل علی الخصوص
رحم که از قول بقراط ثابت گشته ظهور میگردد و عند کثرت لذت عظیم گردد و نفس آن باعث نهوض
قلب و آلات تناسل از وقوع حرکت مضطربانه بسبب شدت لذت که آنهم معنی باعث بر حرکت
روح و اشتعال حرارت غریزیست و شدت اشتعال حرارت غریزی و حرکت روح طلب هوای
بارد میکند و بطلب چسپیدن مرد زیرا که در وقت شدت لذت رحم شدید التحریک بجذب
منی بمعاونت مقارنت مرد میباشد و بل اکثر زنان درینحالت می پیچند پایهای خود را که مرد
جذب میکند از پایهای خود کمر مرد را بسوی خویش تا که قریب تر گردد و رحم آن قضیب را و نیز
هر دو ران زن بهمی بر داشته در پهلوی ران خود داشته تا که قعر رحمش نازل شده عنق آن
عالی باشد که نزدیکی بسر حشفه ذکر برسد و التذاذ بتمامتر یافته نزدیکی انزال شود و سبب
آنوقت دخول قضیب بقعر رحمش نموده بحرکت خفیفه متوجه شده از سر ذکر فم رحم کثرت لذت و
انزالش ممکن نمیباشد پس وقتیکه شدت و بیتابی اش نزدیکی بانزال رساند حرکت قوی
بعمل آورده توافق بر انزالین نماید چه توافق انزالین بسبب خوشنودی حصول باعث وقیعه
شهوتیش و سبب حمل میگردد فصل نهم از باب چهارم علامت انزال زن حین مباشرت و اشتیاق
تمام قریب مرد که ظهورش از خمار آلودگی و شوریدگی چشمش و دیگر حالات مضطربانه یا چه احساس
بتوان نمود ظهور یابد در وقت قربت و نزدیک انزال خواهان التصاق مرد و ظهور محبت او
دران و چسپیدگی او در شدت خواهش و بیقرارانه هر دو طرف نشاط باطنی و تزاید آن
لحظه بلحظه و آغاز تبسم و ناز و کرشمه و دیگر حالات عجیبه بتقاضای امر عادی بودنش و بیهوشی و مستی
و حیرت و هیجان چشمش و شدت بیقراری و کمی حیا و عظم نفس و فتور بهر حرکات و سکنات و خوف
ارتعاش بدنش و بعد انزال استرخاء مفاصل بل تمام اعضا گویا که بیجان گردیده اند
و زردی یا سفیدی مع بیرونقی چهره و عرق پیشانی و روگردانی و حیا از جانب مرد و نافراز
جمیع حرکات علی الخصوص جماع و ظهور رطله و رطوبت بقعر رحمش بسبب قلت کثرت ماده منی اش چه سبب

که جمیع حالات انزالیه بوقوع میرسد الا بسبب عدم وجود رطوبت خواهش مفعوله برقرار نباشد
لهذا وجود رطوبت علامت انزال گردید بشرطیکه مرد منزل نگردد چه از انزال مرد که از تحقیق منی مرد
مراد است رطوبت او کما ینبغی دریافت نمیگردد و نیز نسبت جماع غیر محبلی در جماع محبلی رطوبت کمتر ظهور
پیدا باید چه جماع محبلی اکثر باعث کمی ظهور رطوبت میگردد و لمیلان بنیه فی داخل الرحم اما ظهور رطوبت
بغیر این علامات در فرجش محمول بر انزالش نباید کرد چراکه یافتگی رطوبت در غلبه شدت لذت
بل بشروع لذت بسبب ضعف قوای مفعوله و یا رطوبت مزاجی او نیز ممکن است لا عدومی علامات
مختصه انزالیه علامت فارق فیما بین میگردد بهرحال ناشائی این حالات بغیر وقفیت از بینش کامل واجد
اگرچه بحسب جولانی خامه بر تشریح آن پرداخت و بدانند که از حالات مختلفه زنان مخفی نخواهد بود
که اکثر زنان را انجام مباشرت انزال پدید آید و بعضی ساعتی مساک نماید و برخی آغاز مباشرت
انزال کنند درینوقت با تمطی و تثاوب پدید آید و یا آب در دیده بگرداند و یا چشم برهم نهند و یا گریه
و یا خندد و یا مرد را بسوی خویش کشد و یا پا در کمر پیچید و یا آه سرد کشد و یا سرد نماید و یا بیتاب
شود و یا بیحجاب گردد و تا آنکه منی در آغاز مباشرت فرود آید بیهوشی بر او طاری میشود کما لا یخفی
علی من له معرفة تامة فی هذه الصناعة العجیبة لازم که محبوبه را از لباس شرم معرا سازد
و در چادر مباشرت بپوشاند و شربت عشرت بنوشاند تا تواند که شاید پوشیده نماند که فی الحقیقت
بهر حال وقفیت این امر و علم با وضاع و اطوار زنان که مزاج هر یک مختص است دشوار بل غیر ممکن
چراکه بسبب عدم قدرت شخص واحد بر وقفیه شهوات مختلفة المزاج که باعث وقفت کاری میگردد
ممکن نیست زیراکه شخص واحد واحد الشهوت و واحد القلب است با قلوب مختلفه و شهوات متعدده
چه طور برابری کردن میتواند و حال آنکه با وجود این اختلاف از خواص مختصه زنان ثابت شد نیز بسبب خبث
باطنی که بجنس زنان متحقق است ظاهر کرده تا که مرد را خواهان خود نمی یابند و هم از خود نمی دانند بر حالات
مزاجیه خویش آگاه نمی کنند گو که مرد هوشیار درین امر باشد لیکن هوشیاری او بکار نمی آید زیراکه بغیر
رهبری مفعوله بر حالات مزاجیه او وقفیت با مرع از منه امکان پذیر نیست لعلها شافیه بدیهیة فرد

شعر ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید + تان گر لطف شما پیش نهد گامی چند تنبیه مخفی نیست
که شهوت این زمان از کمال قاصر بالفرض اگر بهر و فعیه شهوت زن واحد قادر گردد تاهم
کامل آن متصور نمیگردد درین صورت بنابر شهوت زن دیگر شهوت دیگر بباید و مراد از شهوت زن
تسلی اوست نه آنکه آب خود خارج کردن تسلی زن تصور کرده آید بهر حال خیال شهوت ثانی شهوت
مخیلات از شهوت واحد بجز خلل دماغی تصور نمیگردد والامر و عاقل عامل اینکار کامل الشهوة یعنی
عقل و شهوت کامله خدادادی خویش نهایت دوسه را راضی و خوش خواهد داشت بشرطیکه زنان
فاحشه نباشد فائده عجیبه با چونکه امورات وهمیه را تاثیر عظیم است در افعال طبیعیه خصوصاً بفعل
جماع از انجاست که فعل جماع و میل نفس بآن بتعشق مفعول و محبت باینکار از امورات وهمیه است
لهذا رویت مجامعت و نظر بمجامعت حیوانات و قرات و سماعت کتب مصنفه درباره و حال اشکال
این و حکایات اقویا را از مجامعین و استماع رقیق و خوش الحان از اصوات نساء مهیج شهوت
و معاون بفعل جماع میگردد و بدانکه جلق بالجمیع باعث غم و ضعف بر انتشار و قلت به تولید منی
میگردد چه رایگانی شهوت و منی بفعل عبث و قلت التذاذش آنهم بتخیل سبب این امور گردید چراکه
بجهت غیر عادی بودنش بسبب انقباض نفس و انقباضش موجب غم میباشد و چونکه طبیعت معتاد
بخروج منی بدون قوت انتشار عادی میشود زیراکه ایلاج که باعث بر قوت انتشار میباشد حاجتی ندارد
ضعف بر باه میکند و قلت التذاذش و عدم احتیاج استفراغ منی برای عدم جاذب رحم قلت
اهتمام طبیعت بر تولیدش مینماید و نیز بزرگی و کلانی حشفه و باریکی بن آن که ثمره در دکنندگان
جلق میباشد ضعف بر شهوت عاید میگرداند و کسانیکه عادی باین فعل میشوند بسبب حصول ضعف
شهوت قدرت بفعل جماع نمیدارند و بلکه تا آنکه مختار باین فعل میشوند معیوب بیت جماع و ترجیح
جلق پیش نهاد خاطر خود میدارد و انتباه جلق بکار مهمله در باب هیجان شهوت مردان تاثیر عظیم دارد
زیراکه مرو و موسی برعانه شوران می آرد حرارت را جذب میکند و روح را بطرف آلات تناسل
و با دمیدانند طبیعت نفس را بر وجود آن آله مجهول برای جماع و نیز غذا از شعر در انجا فاضل بوده جمع شده

[illegible]

باه و شهوت میگردد و ترک قلق و رزبار و عدم جماع بمدت طویله نسیان نفس بر جماع مینماید پس باقی
نمیماند برای طبیعت اهتمام بر تولید منی چنانچه در فاطمه بتولید لبن اهتمام بر طبیعت نمیباشد زیرا که جماع
غلمان قبیح نزد جمهور محرم است و در شریعت غرا کم میکند استفراغ منی بنابر عدم معاونت جذب رحم
بدافعه انثیین و من جهت غیر طبعی بودنش و نیز کثرت حرکات شهوت بجهت عسر خروج منی ضارترین
اشیاء میباشد و من جهت اقل استفراغ منی اقل ضرر میباشد لا لکثرت حرکات که باعث بر تحلیل
میباشد اضعاف آن میکند پس ضررش با وجود قلت استفراغ منی مثل ضعف باه گردید

فصل دهم از باب چهارم اما زنانیکه جماعش بالخواص مضعف باه بود و نیز بدلائل
صحیحه قابل تسلیم و هم تجربه و قیاس قرین از انجمله جماع عجوزه که بسبب کثرت رطوبات فضلیه آله
حرثیه که لازمه سن عجوزیت میباشد سبب وسعت مکانی او بوده باعث قلت لذت جماعش
میگردد و نیز بمقتضای منی جاذبه رحمش متشدد گردیده جذب منی بشدت نموده کما ینبغی نقصان
بر نقصان می آرد و جماع صغیره که بحد بلوغ نرسیده باشد باعث عدم ترغیب نفس که سکنش
مقتضی آن میباشد علی الخصوص تنفر نفس از اضطرابی آن حین جماع و نیز قوت جاذبه رحمش
المجذب منی کثیر نموده نقص باهی عاید مینماید و جماع حائض بسبب قذارة مکانی و تنفر نفس
از جماعش ضعف و حصول مرض مجری بول لاحق میگرداند و جماع زنیکه از مدت ممتد با و
اتفاق مجامعت نگردیده باشد بنابر اجتماع فضول کثیره و فاسده و متعفنه بمکانش نقص باه
حصول میباید و جماع مریضه و قبیحه المنظر بواسطه تنفر نفس از جماع این هر دو خاصه با وصف اینکه
نتن و قذارة داشته باشند معین بر ضعف باه میشوند و جماع باکره اگرچه اکثر مرغوب مردان
این زمانست و بسبب عدم وقفیت بهتر از جمیع می تصورند الا اضطراب وقت جماعی و سیلان
دم که سبب تنفر طبع میباشد مضعف است مجموع این زنان و زنانیکه جماعش لذت کما ینبغی
نمیدهد بسبب عدم حصول فرح که باعث عدم انشراح خاطر که سبب تقویت قوی و انتعاش
حرارت غریزیست قلت اهتمام طبیعت بنابر تولید منی بوده ضعف باه حصول میگردد و از انجاست

که جماع محبوبه بسبب انشراح خاطر و میلان نفس و حصول فرح که باعث تقویت قوی و انتعاش حرارت
غریزیست با وجود کثرت استفراغ منی اهتمام بر تولید آن بوده چنانکه باید ضعف نمی آرد و اما
زنانیکه اولویت باعتبار مجامعت میدارند از حال آن زنان که ترقیم مییابد آشکارا خواهد بود فایده
نحویه اما وقت بعدی رحم و قصر آلت که انضمام هردو ممکن نمیباشد البته داشتن تکیه زیر کمر برود که
ملاقی فیمابین میگردد و عوام که تکیه مطلقاً زیر سرین میدارند اگرچه درصورت نزدیکی رحم بسبب
بلندی فم آن بمقابله سر ذکر باعث بر لذت میباشد الا وقت بعدیش و قصر آلت بعدش میکند
پر ظاهر که بمقتضای وضع طبیعی رحم داشتن تکیه باوضاع مختلف میخواهد یعنی آنانکه فم رحمش مستوی
بوده داشتن تکیه زیر کمر یا سرین خواه عریض خواه طویل حسب مقتضای محل شایان میباشد لیکن آنکه
فم رحمش مایل بزیر باشد داشتن تکیه عریض زیر سرین مناسب وقت میباشد چه حین داشتن
تکیه زیر سرین فم آن مرتفع ببالا مقابل قضیب میگردد و اگر زیر کمر خواهند داشت فم آن زیاده
جانب زیر مایل بوده ناقص مدعا خواهد شد اما زنانیکه فم رحمش مایل ببالا باشد نهادن تکیه
عریض زیر کمرش نحویکه سرینش مایل بزیر گردیده فم آن مقابل فرج بوده سبب التذاذ جانبین
میگردد و در صورت داشتن تکیه زیر سرین فم آن زیاده مایل ببالا بوده از حصول مرام باز
خواهد ماند زیرا که فم رحم تا که بمقابل قضیب نگردد هرگز لذت و انزال حصول نمیشود اما در حالت
میلانش بجانبین اصلاح آن از قابله مع تدبیرش از دو دیه یا مرد عاقل هوشیار و واقف این کار
کار برآر میگردد فصل یازدهم از باب چهارم اندری بجری اگرچه علمیست عجیب و واقفیت او برده
همت عیاش ضروری میباشد الا ازانجا که نشست او که مدار العلم میتوان گفت بوجه من الوجوه
صادق نمی آید و دانندهٔ او بسمع نرسیده و آنها که خود متعلم این علم مشتهر کنند از حال نشست
واقفیت نمیدارند و ثمرهٔ این علم نیز ازو صادر نیست فقط اظهار ربانی دارند از جهت کذب
بیانی او صادق می آید الا اینقدر راست که ورد کنندگان آن بغیر نشست قادر بر حبس منی
ازدیاد نسبت معتاد خود میشوند بشرطیکه سرعت انزال و ضعف و خفقانیت نداشته باشند

که شلش اگر صحیح بغیر مراتب استعمال آن خیال حبس منی نماید میشاید پس استعمالش چنانچه سفید جانگر دید
علاوه ازین درد کنندگان اندرسے مجری را انجام بسبب جماع حرارت مختاد تشنج جریان احتراق
باخلاط گردیده عیاذاً بالله جذام حادث میگردد که دفعیه آتش طورسے ممکن نمیباشد و این علم اکثر محتاج
جوگیانست که بنابر حبس منی که از قبیل دم ست عمل در آمد آن مختار این فریق گردید چون فائده
قلیل و مضار کثیر داشت لهذا از بیانش درگذر کرد مقاله دوم چون تقاضای حکمت خالق
قدیری در ودیعت لذت جماع بقای نوع ست لهذا آفریدگار تبارک و تعالی شوق لاکلام
جماعی و طینت انسانی سرشت نموده و میل طبائع خاص و عام بلذت مجامعت نسبت بدیگر خواهش
لابدی و برحوائج ضروری ترجیح داده و جزو اعظم شرافت عقلی را که افضل ما یحتاج الیه بدنست
عند شدت قوای شهوانی چنان مغلوب ساخته که وجودش کالعدم میگردد و حیا و شرم و لحاظ یگانه
بیگانه و اندیشه پس و پیش و تحصیل معیشت فرزندان و نسوان وغیره لوازمات دنیوی از قسم اکل و شرب
که تا بقای حیات مستعار ازان گزیر نیست و نیز از لازمه انسانی ست چنان از خاطرش محو میشوند
که سوای ترجیح خواهش نفسی جماعی بخیالش هرگز نمیباشد و نیز چه قدر حکمت بالغه صانع قدیر بر
غالبیت شهوت خواهش جماع نسبت بجمیع امورات دینی و دنیوی گواه عیاذاً بالله وقت
شدتش محبوب حقیقی را فراموش کرده و بر اوامر و منهیات جل و علا خیال نموده چنان امورات
دینی و بعینی خلاف عقلی بوجود می آید که طائر وهم و خیال بآن فهم نمیرسد چون علت غائی
از مجامعت بقای توالد و تناسل ست پس ایگانی شهوت و بربادی تخم بوجه حرمت مختار
ارباب دانش و بینش نمیباشد اما شرافت انسانی باعتبار نوع ظاهر و بقای نوع او موقوف
بر توالد و تناسل ماهر پس حفظ صحت اعضاء تناسل و ازاله امراض آن هم مطالب بقای نوع
گردید لهذا علمیکه وسیله صحت اعضاء تناسل بران منوط گردد علم شریف طب مقرر گشت لهذا در موضوع
باب اول از مقاله دوم اما بر ارباب فطانت و لهذا اصحاب بصیرت مخفی نخواهد بود که منشاء اصلی
شهوت جماع قلب ست از انجاست که بے سلامتی قلب بوجود وساوس دنیوی وغیره کدورات

هرگز حدوث مجامعت ممکن الوقوع نیست چرا نباشد که رئیس مطلق قرار داده اند الا قلب
روح شوقیه و داعی انجاش نخواهی رسید چه از تجربه ثابت است که اکثر عدم قلبیه ائی بر مجامعت
و بسبب عدم تهیج شوقیه کما ینبغی بوجود نمی آید و نیز عند عدم شوقیه بغیر خواهش قلب هم
ممکن نمی باشد چنانچه بر عالمان انکار مخفی نیست پس حصول مجامعت کماهی بشرط تقدم
و معاونت شوقیه منوط گردید و حس که ادراک لذت جماع بدخول و اخراج و انزال است از
و نخاع و دم معتدل المزاج کبد و نیز بعض شهوت طبعی جماع از کبد بمشارکت کرده مقرر است پس هم
که وقتیکه عارض میگردد و عند اراده روح شهوانی بهمراهی ریح قوی و دم کثیر و روح غلیظ امتلاء
بتجاویف عصبه مجوفه و دیگر اجزای قضیب از ریح و شد آنیست از روح و اوردة اش از دم که نیز همین سبب
عرضت و طوالت او است حاصل میگردد و از دو هشتاد و آنانکه طبعی قرار میدهند میگویند که حرکت
جماع طبعی است مع شراکت ارادی یعنی جبلیه بدلیل آنکه اگر فقط ارادی تصور کرده آید پس
وجود شهوت و حصول جماع وقت موجودگی مجامع صورت بندد و الا فلا و المحال لیس کذلک
لان مع وجود المجامع و عند توجه الطبیعة فی امر مهم ینسی خیال الجماع و عند الفراغ
عنه بمیل الطبیعة الیه و بل اکثر کثرت لغوظی داعی بر جماع میگردد و از جهت حرکت جماعی با نعم
طبعی ثابت گشت و شراکت اختیاری نیز ضروری است یعنی امر اختیاری معین بر طبعی میگردد
یعنی در اصل حرکت طبعی و باعث لفعل جماع اراده و اختیار و نیز روح مرتیح که عند اراده
جماع به قضیب میرساند آنرا الطبعی و عضلات محرکه را با رادی مقرر کرده اند و لازم می آید
مجامع را حرکت نفسانیه و بدنیه نیز چه حرکت نفسانی باعث انبساط النفس و فرح و حصول لذت
علی الخصوص حین انزال و حرکت بدنی او وجود حرکت جمیع بدن وقت جماع خاصة حین انزال
لهذا تابع نفسانی و بدنی گردید و نیز باعث احداث حرارت از حرکت بدنیه تحلیل رطوبات و
ریاح و بسبب انزال استفراغ جوهر اخیر غذائی که قابلیت جزو بدن بسیار داشت و بنا بر حصول
لذات مطلقه تحلیل جمیع ارواح بدنیه از جهت استفراغ و مشارکت جماع اتفاقیه تحرک آید یعنی تا

حرکت بدنی و بعضے حرکات نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه میگردد و بدانند که اطبا نسبت میکنند جمیع افعال
را به طبیعت مدبر للبدن یعنی آن قوتی ست عدیمة الشعور بنا بر تدبیر بدن بالتسخیر و نسبت مینمایند
فلاسفه بنفس و طبیعت را القوت جسمانیه حافظ برای کمالات بدن و از شان طبیعت ست که
بتمامها تحصیل غرضی از اغراض دینی و دنیوی خود اینکه مشغول شود مع جمیع حرارت بدن
و قوتهای قوی بنا بر تحصیل آن از انجاست که تا حین استغراق مثلاً بلعب شطرنج و غیره اشغال
دنیوی از ضروریات بدنی و نفسی خود مثل تدبیر بغذا و دفع فضلات و از دیگر امورات باز
میماند و همین بنا بر استغراق برای طلب غلبه جانب مقابل بوجود می آید و نیز از شان اوست
که بعد احساس حاجت یا غرضی من الاغراض متوجه میگردد و توجه کلیه مع جمیع قوی بدنیه نفسانیه
و ترک میکند سوای آن باقی افعال مثلاً فکر یا امر مهم پیش آید در پے تدبیر آن چنان استغراق بظهور مے آید
که از جمیع ضروریات باز میماند و ازین قبیل ست استغراق عشق به عشق حقیقی خواه مجازی فصل
اول از باب اول از مقاله دوم مخفی از آرای ذوی الافهام نخواهد بود که ریاست انثیین باعتبار
نوعیت ظاهر که مولد منی اند که باعث بر خلقت میگردد و مفید منی و جمهور الناس قوی و نظم
از لیبری و خلافش بحکم نادر و ظهورش بکلانے خلاف زنان گردیده خصیتین زنان خرد و پهنا و
نیز در مردان در اصل قضیب و در زنان در اصل عنق رحم و کلانے خصیتین و انثیین بتوسط یا
کثرت تولید منی که همین سبب بر قوتے که دال بر کثرت باه مردان پیدا شد میگردد و الا اگاه کلانی
آن زاید از حد که از رطوبت حاصل میشود و اکثر به ملک مرطوب بسبب کثرت رطوبیت آب و هوا
بساکنان آنجا این مرض شایع میگردد و بل باعث کثرت رطوبیت که سبب انتشار بل انطفاء
حرارت غریزی پیدا شد و همین باعث ترقی مزاج مولود آنا فانا برودت میگردد و لهذا کلانی
آن با نسبت بساکنان آنجا میرسد که عیاذاً بالله حرکت و سکون با آنها متعذر پیدا شد اکثر بلاد
قریب دریای شور و غیره عاید میگردد و لغلبة البرودة والرطوبة علی امزجتهم چنانچه بنگاله و غیره
بکثرت شایع ست باعث نقصان باه بل موجب ابطال میشود و خوردی آن از حد باعث

چنانچه باین ضعیف الباه ومخنث وغیره باین صفت متصف میباشد ونیز اینچنین سبب
ضعف بنیه که از کثرت شعب جاورده وشرائین واعصاب ارحام کثیر ونحافت احتمال
فربهی بسیار شده دبل وراه منفرب بانها ضعف طاری میشود و میشاید که در صورت وقوع فربهی
قوی بهلاکت انجامد ومنی سکران وصبی وشیخ وکثیر الجماع قابل تولید نمیباشد ومنی ناوقت
الاعضار تولید سلیم نمی نماید واگرچه تقاضای مقامی بر ترقیم تشریح اینچنین داعی بود ولیکن بباعث
عدم حصول شناخت کما ینبغی باوجود کوشش وسعی بالاکلام از تحریر تشریحش باز ماند الاجمالا
هرچه از حال مجری واوعیه منی بثبوت پیوست بحواله آن در ذکر حالات منی پرداخت فصل دوم
از باب اول از مقاله دوم شیخ بوعلی استعمال جماع مقوی العضو دانسته و ترک آن فبول آن را گفته
وابوعلی باهو وارد بقراط است که در فصول خود یاد کرده که عمل هر عضو بالفعلی که مخصوص العضو باشد
تقاضا و تقویت و تعطیل عمل باعث بر ذبول و گمان بعضی بر صلیت این قول از افلاطون طبیب
که مقدم بر بقراط است کرده وجالینوس استعمال جماع در زنان بلوغ باعث بر قوت شهوت جماع
گفته زیرا که استعمال آن در ابتدا بسبب کشادگی رگها که از همین سبب یا دلی ریختن خون الجمل
میگردد میباشد ونیز افلاطون گفته که سکون قوی موجب ضعف میگردد وریاضت قوی مخصوصة العضو باوه
میکند صحت تقویه را باعث تقویت آن میگردد و طول فرج مع قصر وسعت فرج بنا بر عدم وصول
منی بر قوت وصرافت رحم زیرا که اول ملاقی بجوانب رحم میشود و پس تا زمانیکه ملاقی رحم شود بسیار حرارت
غریزی او میگردد ولهذا تولید شد ممکن نمیباشد و بول حامل جماع ذخیره میباشد بشرط عدم استنجاء
بول و بلدان و اهویه خصوص اوقات بارده بنا بر اجتماع قوی و حرارت در باطن از برودت خارجی
بمردان شهوت قوی میباشد و زنان بالعکس و بعضی بر آنند که زنان را شهوت در زمستان و اوقات
بارده زیاده میگردد و مردان را بالعکس ظاهر التصدیق قول اول بصدق می آید زیرا که چون
مزاج مردان حار است و برودت خارجی باعث بر محصوریت حرارت شان گشته و تواتر آن جماع
بوده موجب زیادتی باه میگردد ونیز بسبب حصول فرج و تمدد انفصال از برودت خارجی سبب سیلان

طبائع جانب جماع میگردد الا اینشاید که صدق قول ثالث نسبت بمزاج مردان بارد المزاج صادق باشند کثرت شهوت بحسب اتفاق نصیب کسی گردد اگر فی الحقیقت فی اصل مرض نیست بل بقول لویندگان شیخ اللهم ارزقنا مستدعی اند الامن جهة اند غیر طبیعی و نیز بعضی اوقات که لوازم بشریت داخل مرض میگردد مثل ودی که بعد از بول عارض میگردد چنانچه نسخ بحبت دفعیه آن ترقیم خواهند یافت حین مساس حاجت متوجه شوند باب دوم از مقاله دوم در سبب منی و احوال آن ماده منی فضله هضم چهارم عضویست یعنی از رطوبت مغذیه مشابه بدنی که مراد از رطوبت قرینة العهد بالانعقاد باشد بعد هضم چهارم در عروق انثیین مجتمع گردیده منی میگردد و طریق تکوینش در عروق انثیین بنحوی بوده که دوم محصله عروق انثیینی که لطیف و نضج ست در مجاری بیضتین که از شریانی و وریدیست و شعبهای کثیر التعاریج شده منتسج گردیده اند متحرک بعروج بوده امدادات هوائیه لطیفه مینماید از انجا بمجاری اوعیه منی که رگی از کلیتین و رگی از صلب بانثیین آمده و کثیر التعاریج گشته مجری طبخ و اوعیه منی قرار گردیده ست نضج بمرتبه ثانی یافته سالب سرخی که قبل از طبخ سید شته بوده تقوم معتدل آن ماده سفید گردیده منی میگردد و حین تحرک از ین محل که وقت انزال بوجود می آید در حصل قضیب رسیده بوسیله مجری قضیب که بخروج منی مقررست بجامع نساء بطرف رحم منزلق گردیده ملاقی فم رحم میگردد و باعث جذب طبعی خویش بانکشاف فم خود آن منی را بخود میکشد و در حالیکه توافق گردد و بر انزال این هر دو این راجماع طبعی قرار داده اند اما از انجا که ماده منی را اگرچه فضله منجمله فضلهای بدن باعتبار ما فضل من غذاء الاعضاء ما یحتاج الیه بدن تصور یافته اند الا از فضلیت منی که حیات مراد از وست و چرا نباشد که تقویت اعضاء رئیسه بل جمیع بدن بران منوط گردیده لهذا گفته اند که منی قره چشم و استوار کننده بازو و مخ ساق و قوت بازو و حکم دست بل شهر و گی منجمله اخلاط صالحه بوده اما اگر منی را نیز فضله باعتبار ماده اش تصور کرده اید نقص وارد میشود چه اگر اعتبار فضله قابل رد و دفع تصور یده آید مثل بول و براز و عرق و مخ هرگز فضیلت او صادق نمی آید زیرا که این فضلها باعتبار ما یحتاج بها بدن فضله

بخلاف منی که هرآئینه فائده اش بقول آنکه منی قره عین الخ باثبات رسید پس فضلیت این باعتبار
بول و براز وغیره ثابت نگشت واگر فضله باعتبار ما الفضل من غذاء الاعضاء نقد
کرده آید تاهم قابل تسلیم نیست زیراکه غذای اخیرین از و حاصل میشود چنانچه شیخ در قانون تصریح
کرده و نیز باعتبار عدم تغذیه روح هم فضله قرار خواهد یافت با وصفیکه مربی بدن ومدار حیات
موقوف بر آنست با آنکه در قوام بدن دخلی ندارد بخلاف منی و نیز اگر منی نزد اطبا فضله بودی
تصدیق قولش که اگر دو چندش خون صالح بیرون کرده آید بمقابله اش ضعیف نمیکند چه طور صادق
می آمدی و ظاهر که اگر منی فضله بودی هرآئینه استفراغش ضعف نبودی چه استفراغ فضله باعث
آسودگی طبع میباشد نه ضعف اما سبب شدت حصول ضعف از استفراغ منی نسبت بدیگر
استفراغات از انجاست که ماده منی نضیج دم صالح و لطف محصله از استحالات کثیره بعد هضوم
اربعه مسمی برطوبت غریبه العهد بالانعقاد اعنی حین وقوع هضم چهارم عضوی بعد بدل ما یتحلل
اعضا ما بقی فاضل بوده بادعیه منی مجتمع گردیده غذای اخیرین شده نضج مرتبه ثانی یافته باسم منی
مسمی میگردد و این ماده مجتمعه بسبیل ورود از اعضا میرسد تا آنکه نزد شیخ مخ و نه میباشد پس استفراغ
اینوقت جماع یا نصف ست یا از آن یا کم بهر حال بسبب قلت مقدارش ضعفش کثیر خواهد بود چنانچه در اکثر
در سه چهار جماع ادعیه اش تهی میگردد لهذا اکثرت کنندگان مجامعت را اکثر بمرتبه اخیر در انزال بجای
منی خون می آید بخلاف استفراغ دم و دیگر اخلاط موجوده بدن که هرآئینه استفراغش اقل قلیل نسبت
موجوده بدنیه کمتر میگردد پس ضعفش چنانچه باید ظهور نمی یابد و نیز استفراغ دم اکثر بوقت ضرورت
میباشد و ضرورت داعی آن بنا بر فسادش بوقوع میرسد پس حین خروج اخلاط فاسده آسودگی
طبع میگردد نه ضعف بخلاف استفراغ منی که ضرورت بلی ضرورت بنا بر التذاذ و مانوسیت طبع
باین فعل با وجود صالح بودنش ضروری میباشد پس استفراغش علی الدوام مع قلت مقدارش
و استفراغ خون قلیل آنهم اتفاقی با وجود کثرت مقدار چه طور مقابل باشد پس ظاهر که حال وقت
حصول منی باعث وقوع استحالات کثیره و کثرت اخراجش باین مرتبه و کثرت دم مع دیگر اخلاط

باوجود اتفاق خروجش باین مرتبه رتبه برابری نمی کند علاوه ازین کثرت استفراغ ماده که باشد
باعث ضعف و خرابی بدن است خواه منی باشد خواه غیر الا ماده مرضیه چنانچه پیداست که چنین کمی
ابدان بوجه من الوجوه و خروجش بطریقیکه باشد الا بکثرت نسبت ببدن ما باعث ضعف و
زیر دا اطراف و دیگر حالات ردیه حادث میشوند که از کثرت استفراغ منی هم عارض میگردد
و نیز کدامی رطوبت قریبة العهد بالانعقاد را از فضله شمرده همچنین حصول لذت که عند مجامعت
از تحلیل روح حاصل میشود همراه فضله کسی نگفته و نیز تعلق روح کثیر بسبب روایت فضله همراه
فضله نمی باشد بهر حال رفضلیت منی باعتبار رطوبت قریبة العهد بالانعقاد بودنش و کثرت
استحالات و کثرت تعلق روح نسبت دم و اصلیت جمیع بدن شدنش فضیلت بر فضیلت
پس منی جسمی ست رطب سیال مستحیل از امشاج بدن باستحاله که صلاحیت میدارد با آنکه تکوین
گردد ازو شخصی دیگر از نوع منفصل عنه یا قریب آن نوع باشد مثل تولید استر که از منی حمار و رمکه
ماده ظهور مییابد مراد از جسم در محل جنس طبیعی ست و از رطب آنکه قابل باشد بنا بر سهولت
انفعال و انتشار و از جمله تغیر و رهیآت تا که باشد سهل القبول برای انفعالات که تمام شود خلق یا
و از سیال انبساط اجزائش متصل باشد و قتیکه رشته شود بجسم دیگر تا آسان شود و انزلاق منی
در قعر رحم شکم باعث بر تولید ست و از استحاله امشاج بدنی تا که باشد تکونش در نشیّن عروق
که قریب بیضه باشد و از قید اخیر تا که خارج گردد باین باقی اقسام رطوبات و همچنین خلط مستحیل از خلط
و از رطوبت قریبة العهد بالانعقاد رطوبت ثانیه است چنانچه حکیم علی شارح قانون تحریر نموده است
و ماده منی فضله هضم رابع ست که بعد اتمام هضم عروقی رطوبتی که از افواه عروق مترشح باعضا بوده
متوزع غذا را باعضا میگردد و هضم اعضا تمام شده غذا را عضا گردیده باقی مخزونه نزد عضا بنا بر
تغذیه وقت فقدان غذا میماید چه عند فقدان غذا از آن بقیه بعد تغیر خفیفه غذا از آن عضا
میگردد و ازین باقی ماده منی میشود و اطلاق فضله بر ماده منی باعتبار انفصل عن غذا الاعضا است
چه عند قرار داد و تشبیح منی را از جمله رطوبت قریبة العهد بالانعقاد چگونه مثل و بکر فضله نا بدلی تصور کرده آید

چنانچه صاحب بحر الجواهر ثفل بالضم بمعنی افزون از چیزی گفته نه آنکه قابل دور و دفع باشد مثل
بول و براز و عرق و مخ و طریق وصول این ماده از مشاج بدن بانثیین بعضی نحوی کرده اند
که بعد تناول غذاء معتدل بهفتاد و دو ساعت قابل استحاله منویت بود و از جمیع اعضا براه
عروقیکه قاسم غذا اند به کبد می آید و از کبد بوسطه اجوف نازل بکلیتین و از کلیتین ایضا
بوسطه شعبه اجوفی که بانثیین آمده منتسج گشته اند بانثیین رسیده نضجی مرتبه ثانی یافته منی میگردد
و از انجا باوعیه منی میرسد اما از قول قدمای حکما وصول این ماده برین نهج ثابت که این رطوبت
بعد هضم رابع از جمیع اعضا بامر پروردگار عالم بوسطه حرارت غریزی تبخیر میکند سوی دماغ و در دماغ
رسیده بسبب سردی این موضع حرارت متصاعده از وزوال یافته سرد بوده متکاثف میگردد
و بقوام اصلی که قبل از صعود رسیده شده بود میل میکند و از دماغ براه عروق پس گوشی بنخاع وصول
مے یابد و فائده وصول شدنش بنخاع تقویت استفاده قوت حصله دماغی هست از تعدیل
تا بار دیگر قبل از استحاله منی قابل تبخیر نماید پس آن ماده از نخاع براه صلب به کلیتین تا آنکه
رسد بموضع قریب بانثیین اعنی بعد وصول بکلیتین در عروقیکه از کلیتین بسوی انثیین
آمده نزدیک انثیین وصول میگردد و این عروق مملو اند از خونیکه استفاده حرارت
از کلیتین برداشته هست و وقتیکه آن ماده نازله دماغی باین عروق میرسد تعدیل مے یابد و
مشابه او میگردد و باستحاله خفیف یعنی رنگ نازله دماغی بسفیدی میگراید و از انجا بانثیین
رسیده اتمام تعدیل مزاج و سفیدی رنگ و نضج آن میگردد پس مندفع میشود باوعیه منی
و در انجا نضج کما ینبغی یافته منی میگردد اما انچه بحد کمال رسد از تعدیل مزاجی و نضج و سفیدی
رنگ او در انثیین چون نرسد بعد ازین باوعیه منی آنرا منی مجازی میگویند بباعث مشابهت
آن بمنی حقیقی چرا که این فضله غذاء انثیین هست و نیست مختلف الاجزاء که شرط به مادهٔ منی قرار یافته
بل هست متشابهة الاجزاء و چون فضله غذاء انثیینی هست لهذا مستحیل بمنی حقیقی نمیشود اما
قال القرشی من الحکماء فصل اول از باب دوم از مقاله دوم اما بقراط جمهور مادهٔ منی را

از دماغ مقرر کرده و وقت نزولش از دماغ براه دو رگی که پس گوش است نخاع و از نخاع بجانب
صلب بوده بکلیه و از کلیه بوساطت رگی که از کلیه بانثیین آمده بانثیین می آید لهذا فصد رگ پس
گوشی را سبب عقر و قاطع نسل دانسته و بعد نزولش از دماغ و حصولش نخاع باعث کمال آن تصویر
و نیز تا بعد مسافت تغیر مزاج ماده منی راه ندهد و جالینوس مخالف بقراط بوده اما شیخ در قانون مظهر
که از کلام جالینوس قطع این دو رگ بر عقر ثابت نگشته و اعتقاد شیخ بقطع رگ پس گوشی در باب نسل
سبب عقر موید بقراط بوده اما جمهور ماده منی تنها از دماغ معاون ندیده اگرچه بر خمیر اصل آن
از دماغ مقرر است بلکه تبرشح اجتماع ماده منی از جمیع اعضای بدن بهر سه اعضا رئیسه بر شیمه جاری
بانثیین گفته و مشابهت مولود با والدین و تولید عضو ناقص مولود بمقابله عضو ناقص ابوین و لیس
بر اثبات مدعی خود آورده و علامه باختیار مذهب جالینوس در عدم قطع نسل بفصد عرق پس گوشی
چنین بیان کرده که در صورت تسلیم تولید منی در دماغ پس قطع عرقین با آنکه سبب گردد برای
انقطاع منی بالکلیه و یا برای قطع نسل باین مراد تا که انحدار ماده منی در عرقین و از آن بانثیین
و پس لقضیب زان بعد برحم نگردد استفاده قوت عاقدیت نمی نماید و یا مراد این تا که امتزاج
شی از دم عرقین مذکورین بماده منی نیامیزد موجب نگردد و نسل را اول ظاهر البطلان زیرا که
کسی را که انقطاع هر دو رگ گردند انقطاع منی بالکلیه نگردید و همچنین ثانی چرا که انقطاع انثیین
و بحال بودن عرقین باعث نسل نمیشود و الحق ما قال الشیخ فان العرقین خلف الاذنین
سبب لحصول المادة المنی من الدماغ الی الانثیین و عند القطع و ان کان لم یمکن
انقطاع المنی بالکلیة الا ینقطع نصیب المادة المنی من الدماغ والظاهر ان انعدام
المادة المنویة من الدماغ لم یحصل الاستعداد فی المنی فی تولید الدماغ و من البدیة
ان نقص عضو الابوین لا محالة یوجب نقص العضو المولود دون اعضاء الآتیة فان نقصانها
سبب لنقصان خلقة المولود حتی ان ابلامة او رامه و جراحة و غیرها فی الاکثر مهلکات فعند انقطاع
احدها کیف یوجد الخلقة و یبقی النسل و مراد از دم در تولید منی مجموع اخلاط است و دم تنها چرا که تولید

منی از مجموع اخلاط است من حیث المجموع و اطلاق دم باشتراک لفظی و در محاوره بر مجموع صادق می آید
زیرا که وجود دم تنها بغیر اخلاط دیگر در عروق کسی باثبات نرسانیده الا مع قلت و کثرت نسبت باخلاط
دیگر و نیز عند غلبه مجموع اخلاط فصد مستعمل میگردد چنانچه وقت شدت وجع قولنج که اکثر بلغمی می افتد
بنابر امالت فصد میکنند و ایضا در ذات الجنب که آن نیز در اکثر از ترکیب ماده صفرا و بلغم میباشد گرفتن فصد
و سهل قرین و شسته اند بدانکه رنگ منی بنابر مناسبت محل که در خلقت لحم بیضتین چون کرده
سفید میباشد و بعد ازدواج کثیره آنجمل بسبب حدات زبدیت باعث برازدیاد سفیدی آن هم
چه عند خروج بیرون بسبب زوال زبدیت که باعث غلیان میباشد سفیدی آن کمتر میگردد و ظاهرا
غلظت منی نسبت بخون زیاده معلوم میشود بسبب غلیان و نضج بمرتبه ثانی ست فی التحقیق غلظت
حقیقی نیست زیرا که وقت خروجش بسبب بدیت و غلیان رقیق میگردد بخلاف غلظت خون که
چون سرد میشود بسته و منجمد میگردد و منی مرد نسبت به زن سفیدتر و غلیظ ترست و بعضی برانند که
رنگ منی سیاه فام سیاه میباشد و دور از صواب ست چرا که ماده منی فی التحقیق خون ست و چون
حبشی هم سیاه نمیباشد چنانچه مشاهده عند اخراجش بفصد شاهد و نیز مخلوقیت لحم باعتبار اصل
خلقت بر سفیدی ست علی الخصوص لحم ثدی و انثیین از نجهت بنابر سفیدی محل استحاله دم بشیر
در پستان و استحاله ماده منی که نیز دم ست در انثیین بسفیدی میگردد و مشاهده شاهد بران که
شیر زن سیاه فام بل زن حبشی سیاه نمیباشد و ایضا منی مرد حبشی فصل دوم از باب دوم از مقاله
دوم مسئله مختلف فیه بین الحکماء و الاطباء بوجود قوت عاقده و منعقده در منیین الحکماء بدلیل
مؤلفه خود مظهر اند اگر در منیین هر دو قوت تصور کرده آید هر آینه وجود مولود از منی واحد ممکن الوقوع
باشد و المحال اللبس کذلک لشهادة التجربة اما الاطباء مثل جالینوس وجود قوتین بمنی و حد
بیان کرده حجتها بجای خود قرار داده الا عاقدیت بمنی مرد و منعقدیت بمنی زن غالب داشته
لاثبات احد القولین او نیز بسبب عدم قدرت بر چگونگی حال آتش لا یعلم حقیقته حاله الا
اینقدر بعقل میگذرد که چون منی مرد حار یابس و منی زن بارد رطب وقتیکه منیین مجتمع نگردیده

ن فاعلیتین و منفعلیتین ظهور نماید قابل تولید نمیگردد بشرطیکه هر دو برابر اصلیت مزاجی خود باشند
پس در ان راه نیابد پس منی مرد فاعل و منی زن منفعل گردیده آینده والله اعلم بالصواب فصل سوم
در باب دوم از مقاله دوم و نیز علما متفق اند بر اینکه انجذاب منی از جمیع اعضا میباشد چه ماده
منی فضله هضم چهارم عضویست و نیز اتفاق دارند که منی متشابه الاجزا در حس و اختلاف فیما بین
که آیا منی مختلف الاجزا حقیقی است یا نه مذهب بعض شق اول قرار یافته بدلیل آنکه پیدایش کل عضو
از جنین بسبب انجذاب جزء جزء از هر اعضا مشبه به والدین بوجود می آید چنانچه عینان از جزء
منجذب از عینین والدین و انف از انف همچنین جمیع اعضا جنین از جزء جمیع اعضاء
والدین بظهور می آید از جهت مشابهت مولود بوالدین دال برین است زیرا که مثلاً جزء
منجذب از عینین بخلقت انف و جزء منجذب از انف بوجود عینین ممکن الوقوع نیست چرا که
قرینه فهمی مستدعی است که وجود هر عضو از عضو مشاکل خود بوجود آید فائده و نیز بعضی قدما
فیما بین مختلف اند که منی متشابه الاجزا است یا متشابهة الامتزاج پس ارسطو و اتباع آن مقر اند
که منی متشابهة الاجزا است زیرا که منفصل میشود از انثیین فقط و نیز کل جزء مشارک است در اسم
و حد و بقراط و شیعه آن گفتند که منی متشابهة الامتزاج است چرا که خارج میگردد از کل بدن از عظم
شبیه بعظم و از لحم شبیه بلحم و علی هذا القیاس حقیقت کل جزء منفصله مغایر است با حقیقت جزء
دیگر بنا بر اختلاف اعضا که این اجزا از آن بر می آید درین وقت نمیباشد متشابهة الاجزا بل
متشابهة الامتزاج زیرا که حس تمیز نمیکند در میان این اجزا با وجود آنکه در نفس الامر متمیز است بعض
ازین اجزا از بعض و برای تکاو اجدا ازین مذاهب حجتها اند که متحمل این مختصر ندارد و انتباه با اختیار
اطبا در جزئیه منی مرد و نسبت بین ظاهر چنانچه جالینوس نقل از معلم اول نظر که منی مرد مختلط نمیگردد
مشکوک او نمیباشد جزء از آن و اظهار شیخ در شفا که نیست این رای معلم اول بر این معلم
بر منکر اختلاط منی مرد با منی زن باعتبار فاعلیت است نه مادیت و نیز عدم دخول آن قوام
اعضا با هر چه دخولیت در قوام شیء از خواص روحیه است یا آنکه باشد از شان او بعد فاده حقیقت

تحلیل اما شیخ بنفسه مضطرب گردیده کلامش درین مسئله اگرچه تصریح کرد در قانون هر جا که
گفته که کل واحد از انثیین جوهر اند در جنین را فصل چهارم از باب دوم از مقاله دوم مسئله
مختلف فیه بین الاطبا بر وجود منی زن زنان مشهور از معلم اول یعنی ارسطاطالیس وجودش
انکار است مگر از جنس دم طمث قرار رسیده و شیخ الرئیس بعد طول کلامی درین مقام خلاصه از معلم اول
اقرار بیافتگی رطوبت نسبت زن شبیه بمنی که می آمیزد متکون را ورنه هرآینه خلقت انثیین برای
ایشان عبث میشد استنباط کرده و تغایر منی را بدم طمث بنحوی بیان کرده که لذت یابد زن
بسیلان منی بطرف رحم و متالم میگردد بجریان دم طمث و اقرار شیخ بطور اظهار حق بر وجود
منی زن گردید بلکه قوت عاقده بمنی مرد و منعقده در منی زن گفته اما جالینوس مقر بر منی
مرد و زن ست و قوت عاقده و منعقده نسبت هر دو مظهر گردید الا ترجیح عاقده بمنی مرد و
منعقده بمنی زن سپرده اما علما حکما فقط بر عاقده بمنی مرد و منعقده بمنی زن مقر اند و فیما بین
فریقین بنا بر ثبوت دعوی خود با دلائل و حجتهای موثقه هر یک بطول کلامی متکلم اند که اظهار آنرا
دفاتر باید که متحمل حجتهای متخاصمین گردد و از حیثیت خلاصه مطلب متخاصمین را اشاره گردد دلائل
که احتمال زوال آید دارد اگرچه اثبات مذاهب بنحوی ممکن میباشد لیکن آن مکان گنجایش این مختصر
نمیدارد لهذا بترک آن پرداخت پس در صورت امتزاج منیین منی مرد حسب تقاضای نوعیت خود یا
قریب نوع منعقد میسازد مگر آنکه مانعی باشد یعنی نقص منیین و مانند آن و منی زن مستعد ست در
قبول صورت موافق نوع منفصل عنه اما حکما متفق اند که عند اختلاط منیین منی مرد فعل میکند
بقوت عاقدیت در منی زن و منی زن و دم طمث در تربیت بدن مولود مدخل عظیم دارد و اکثر دخل
منی مرد بروح بدن مولود ست مثل مایه در شیر اما از انجا که در اثبات منی زن دلائل و حجتهای جالینوس
بمقابل ارسطاطالیس باعتبار صحت پسند خاطر آمد لهذا پاره ازان بنا بر استفاده حواله خامه میکنیم
تا اهل انصاف بنظر انصاف منصف باشند و جانب حق نگاه داشته بطلان ترجیح نه نمایند اینکه ارسطاطالیس
بر انعدام منی زن مقر بل از جنس دم طمث نامیده و جالینوس در ردش حجتها بیان کرده اول آنکه از ۸

تشریح زنان معلوم شد که در اوعیهٔ منی زنان رطوبت سفید لزج موجود است چنانچه در اوعیهٔ منی مردان
دوم عارض میگردد بزنان عارضهٔ اختناق رحم بسبب بعد عهد ایشان از جماع پس انزال میشوند
و تلذذ می یابند از خروج آن همچنانکه حاصل میشود التذاذ از جماع و موجب سبکباری ایشان ازال
علت میگردد و سوم آنکه اگر نمی بود برای زنان منی هر آینه خلقت انثیین برای ایشان عبث میشد
چهارم تولد اعضاء صلبیه مثل استخوان و رگها وغیره از رطوبت لزج که عبارت از منی اوست آسان تر
می شد البته از تولید آنها از خون پنجم فرزند گاهی شبیه به پدر و گاهی مشابه بمادر نسبت منی پدر مشابه پدر
و یا عث منی مادر مشابه بمادر میشود ششم اگر تولید جمیع اعضاء از خون باشد هر آینه ممکن بود عود بعض
اعضاء بعد معدومیت آنها و نیز ممکن باشد اتصال اعضاء صلبیه بعد قطع آنها بسبب وجود ماده
و فاضل شیخ از جانب ارسطاطالیس و حجتهای جالینوس را بدلائل صحیح بمقام شمار که
حوالهٔ آن جانب شیخ کردن استعجاب می آید بنظر گذشت از تحریرش باز ماندم و نیز در صورت
عدم ثبوت منی زن خلاف حکماء عاید میگردد زیرا که قوت عاقدیت منی مرد و منعقدیت منی
زن مع حجتهای مکملهٔ خویش باثبات رسانیده اند و نیز اگر منی زن معدوم میشد چرا که شرط توقف
انزالین در وجود حمل مختار جمیع اطبا میگردید زیرا که فرق در رطوبت و منی و دم طمث همین طور قرار یافته
که سیلان رطوبت بغیر التذاذ و بر مدعیت دیگر حالات انزال که بجایگاهش مبرهن گردیده می باشد
و خروج منی بالتذاذ مع علامات مختصه اش که در ضمن انزال منی ضبط یافته بارها پیدا شد و جریان
دم طمث را بایام مخصوص بایام جریانش وا نگیر میگردد و اگرچه منی را منجمله رطوبات بدنیه تصور نموده آید
باشتراک اسم مشترک میتوان گفت لا اسم منی تا که رطوبات بدلی نضج مرتبه ثانی بمحل خاص خصیتین و عدیم
منی نیابد باسم منی مسمی نمیگردد و مقالهٔ سوم خالق ارض و سما جلت عظمته از مخلوقات اجناس و انواع و
اصناف لا متناهیه خلقت کرده که انحصار آن بر ذمهٔ همت عبدیت خارج از وهم و خیال است اما انچه
ازان بصداقت و معاینه قرین پیوسته نگارش آن پرداخت از انجمله آفرینش خواجه سرایان بصنف بود و
بادامی و پستی و صندلی قضیب بادامی مثل بادام و پستی بقدر پسته و صندلی بجز سوراخ

خروج بول عضوی بنیدارند بنابر غلبه جزو ذکوریت بسحق مے آیند و باعث انانیت که لازمه عدم ظهور
ذکر و غیره است با بونیت اختیار مینمایند غرضکه چونکه بحسب ترکیب غلبه مزاجش میباید بر آن فعل
بکار بسته میشوند و ریش هم بر رووت که علامت فارق فریقین است بخواجه سرایان میشاید که مخصوص
بنا دادی باشد و در غیر آن امر اتفاقی و سحق بینهما و اصل سحق زنان است بل انبعی لصدق قوت
شهرت یافته که زنان مربوطه بسحق مساحقه زنان و خواجه سرایان بکار مردی نمی نمایند و وجه این
بسحق زنان ترتیم یافته وقت ضرورت عمل آورشود و قسمی است اسم خنثی بسبب قلت جزو ذکوری
و اناثی سوای مخرج بول عضو ما بین نمیباشد پس قسم صندلی خواجه سرایان و اصل خنثی گردید لفظ را
بعضو فریقین آفریده لمساواة المادتین لاترجیح بقوت یکی ازان کرده لغالبه مزاجه
و علامت قوت و اهلیت هر یک خروج بول است ازان مخرج و ظهور حیض و استقرار حمل بر سبیل
ندرت در اناث و خروج منی و فاعلیت حمل اتفاقا مذکور مصدق بشدت آن نموده لهذا قطع عضو
ضعف و تدبیر آن براہم بعمل ہمی آید که معطل است و بیکاره گاه مساوی داشته از جهت فقها
بخنثی مشکل نام زد کردند و حکایت جناب جدی قبله و کعبه مرحوم مغفور شاهد برین قومی است در
هند مسمی بمخنث بلفظ هیجڑا اشتهر باعث غلبه مزاج اناثی و مخلوقیت باخلاق زنان قطع عضو
تناسل و تدارک آن براہم کرده پیشه ابونیت اختیار میسازند ازان میان هم پیشه جمع شده بلفظ
گرو قرار میدهند که منفصل با نفصال قضا یا می فیما بین باشد و بسبب کثرت سماعت قرین صدق
پیوسته که قضیه اتفاقی را گفتن هم گنجایش ما ندیل ضروری قرار یافته که چون شراکت شخص جدید که اهی
بچه بطور نیاز مرتب میکنند هر کسی شجاع و مرد و در انجا نشیند با تخصیص مردانگی او یکبارگی از سر
بدر شده شریک حالات آنها میگردد و سوا سحر بقیاس نمی آید و قومی جدید از قبیل مخنث که خود را
بلفظ زنانه نام زد میکنند انقدر غلبه مزاج اناثی بنیدارند که قطع عضو تناسل نموده شریک مخنثان
شوند با بونیت و رقص را پیشه میکنند ناز و کرشمه زیاده از لولیان میدارند و در اکثر بسبب غلبه
مزاج ذکوری خود فاعل بوده صاحب توالد و تناسل میشود پس بهر حال اظهار سبب لادت

هر یک لابدی می آمد پر ظاهر که از دلائل طبیه با ثبات رسید که مزاج مذکر گرم و خشک و مزاج مونث سرد و تر
بالضرورۃ پس هر یک مشاکل مزاج هر واحد باشد بوقوع توافق انزالین بحکم خالق بے نیاز یا اگر اجتماع
منیین بسبیل توالد و تناسل ظهور یابد حرارت و یبوست منی مرد با برودت و رطوبت منی زن مختلط شده
اعتدال فاعلیتین و منفعلیتین ظهور گرفته فیض نسمت المزاج بوجود می آید و در صورت کمی و بیشی فاعلیتین
و منفعلیتین میلان مزاج مولود بدان سمت قرار میباید مثلاً مزاج ذکور بر سی درجه حرارت و بیست درجه
برودت و پانزده درجه یبوست و ده درجه رطوبت و مزاج اناثی بر سی درجه برودت و بیست درجه حرارت
و پانزده درجه رطوبت و ده درجه یبوست قرار داده آید اگر حین امتزاج منیین منی مرد غلبه یافت یعنی
حرارت و یبوست ذکوری مزاج اصلی خود غلبه کرد که جمیع صفات و خواص مردانه داشته باشد و در صورت
کمی و بیشی این اختلاف در مردانگی مے افتد چنانچه اگر بسبب مزاج ذکوری فیضان مزاج اناثی
کما ینبغی صورت نبندد مرد با عضاء مردانه و بعضا اوصاف زنانه بوجود آید الا اغلب با انثیت
بالفرض وقت جوانی بحسب اتفاق اگر راغب شود و قدرت یابد بلواطت نه بزنان قوای باهی
او ضعیف خواهد بود ولانه لازم المزاج الاناثی بعد رفع حرارت جوانی علی الدوام با بون خواهد ماند
و در زمره مردان با بون مسمی گشته شریک زنانه و مخنثان نخواهد شد و در صورت نقص فیضان مزاج
اناثے در طفولیت با وجود صحبت این فریق با بنیت اختیار خواهد کرد و حین ظهور قوای حیوانی اکثر
بفاعلیت و گاه بمفعولیت لا در آخر عمر وقت زوال قوای بهیمی سوای مفعولیت کار دیگر نخواهد کرد
بحسب العادة المستقرة فی هذا الانسب قسم اول اکثر شریک حالات مردانه خواهد شد
قوی المزاج این قسم که لازمه قوی الشبق و قوت حرارت غریزیست در حالت طفولیت به مفعولیت
گرفتار بوده و حین ظهور حرارت غریزی و قوای شبابی سوای فاعلیت فعل دیگر نخواهد کرد لان
قوة المزاج الذکوری وظهور الحرارة الغریزیة والقوی علی کماله لشغفه و یدفع المزاج
الاناثی لکونه ضعیفا فی اصل الخلقة و اگر فیضان مزاج اناثی باعث نقص مزاج ذکوری گشت الا
قلیل نسبت باصل خلقت از قسم زنانه تولد خواهد شد و در صورت کثرت نقص مخنث تولد خواهد یافت

وبعد قطع عضو تناسل شریک خواهد گردید واگر با وجود عدم فیضان مزاج اناثی در اصل خلقت مزاج مذکوری روبکمی خواهد نهاد والا قلت خواه بسرایه با وصاف مردانه از قسم باداهی و یا پستی پیدایش خواهد یافت لقلة مادة العضو الذکوری وکثرته و شباهه با بونیت نخواهد داشت بل بسبب قصر آلت اگر قدرت بجماع زن نخواهد داشت بمساحقه زنان گرفتار خواهد شد واگر باوصف کمی مزاج ذکوری و نقص ماده ذکوری شائبه مزاج اناثی داشته باشد خواه سر از قسم صندلی پیدا خواهد شد واگر به قسم صندلی خواه بسر او عضا و اوصاف مردانه باشد ور خواه بسر او اکثر زنانه در زمره خنثی شمردگی خواهد یافت چرا که اطلاق لفظ خنثی در اصل آنکه عضو زنان و مردان ندارند کرده اند غرضکه هر قدر که کمی فیضان مزاج انوثی خواهد شد باعث کمی مفعولیت خواهد گردیده قوت مزاج و قوی و فعال لازمه مزاج ذکوری و خلاف این لازمه مزاج اناثی و گاهی قوت جسمانی بقوت الا باعث ضعیفی مزاج خلقی گاه به مفعولیت راغب میباشد مدعای محصل آنکه کسیکه مزاج مردانه در اصل خلقت پیدایش مییابد قوی القلب و دیگر افعال مردانه میدارد چه حرارت در قلب شان بکثرت میباشد مثل اسد بخلاف زنان که برودت مزاج اینان قوی میباشد مثل ارنب و تصلب اعضا نشان غلبه مزاج ذکوریست اما قرار یافتگی مزاج اناثی بر سردی و تری ظاهر اگر اناث بر مزاج خلقی خود آفرینش یابد زن با اوصاف زنان مخلوق خواهد گردید و در صورت غلبه مزاج ذکوری هم خبر با جماع زنان الاصفات مردانه از عضا و غیره خواهد داشت غالب بسحق راغب خواهد شد اما در صورت خلاف این با وجود کمی مادتین علی سبیل التساوی مع تساوی مزاجین غلبه ماده اناثی یا غلبه ماده ذکوری یا تساوی مادتین و غلبه مزاج انوثی و یا ذکوری در صورت اول خنثی که سوای مخرج بول عضوی جانبین نمیباشد و در ثانی خنثی که عضو زنان بقوت داشته باشد و در ثالث خنثی بقوت عضو مردان و در رابع خنثی مائل بمزاج اناث و در خامس خنثی مائل بمزاج ذکور و در قسم رابع و خامس اگر با وجود تساوی کثرت مادتین باشد عضو جانبین خواهند داشت والا فلا و چون کثرت ماده اناثی میشاید که تولید رحم و ظهور پستان هم صورت بندد بحسب قلت الماده و کثرة

وقت شدت غلبهٔ مزاج اناثی یا بونیت و در حالت غلبهٔ مزاج ذکوری بسحق راغب خواهد شد چنین عدم عضو فرج قبیح نرمی بشره علامت اناثیت **فائده** جلیله بباید نیست که قطع عضو تناسل قبل از بلوغ و فیضان مزاج ذکوری که علامتش ظهور ریش و برودت استحاله صدا و بعد مردانست بعمل آید هر آینه مانع فیضان مزاج ذکوری میگردد و بدل مزاج شبیه به اناثیت فیضان می یابد ازانجاست که قطع العضو قبل از بلوغ سبب عدم رستن ریش و غیره و باعث عدم استحاله صدای ذکوری میشود اما بعد از بلوغ و فیضان مزاج ذکوری در اعضاء و ظهور گرفتن علاماتش مانع آن همه نمیشود و هذا حاصل ما قاله الشیخ فی کتاب حیوان الشفاء فی باب عدم نبات الشعر فی اللحیة والمروة باب اول از مقاله سوم علت غالی سرد مزاج زنان بچند وجه قسمت کرده اند یکی آنکه محتاجیست جنین بحسب تکون و تغذیه بنابر تکمیل و نشوآن بعد ولادت بسبب ارضاعت و موقوفیت این بتدفق ماده عزیزیه ببدن ام که حصولش بر برودت مزاجی او موقوف گردیده چه حرارت باعث بر تحلیل ست دوم اینکه تولید بدن ایشان بر رخاوت و سستی بجهت استعداد تمدید بنابر قبول این ماده کل شهر و مخزونیت آن جنین احتیاج گرد سوم آنکه حصول کسل که لازمهٔ سردی مزاجی اوست غلبه یافته قابل صلاحیت بنابر ترتیب اجنه و لزوم مسکن و قیام با مر اولاد و مصالح البیت باشد **فصل اول** از باب اول از مقاله سوم فرایاد خاطر باشد که اعتبار زنان این زمان از دوازده سالگی شهوتگی بهیابد تا پانزده ساله قابل موزونیت از جهت جسم و ظهور پستان وغیره لوازمات الابتدا سنگیری بیابی خبر از حلاوت جماع و بست سالگی از چنین شبابیت بسبب حلاوت جانبین در حد سی سالگی اش کمال خوبی در غنج و دلال و کرشمه و عشوه و ناز مشحون راغب و شائق بلذت جماع از آستگی خود میخواهند و هیچ مهر مرد بهتر از جماع نمیدارند و ظهور فرزند بزودی بینمایند و چهل سالگی عجوزه گوشت بدنش از استخوان شسست شده نداوت و بهجت و صفائی رد بکمی آورده و ساختگی خود را میخواهند و خواهان خود میجویند خضوع و فروتنی و تملق بمردان بیشتر و بهمین جهت خواهان مراعات شوهری که در خاطرش جا دهند و در صورت گندگی از بناهون گنجایش و توجگی هم شهوت مردان نمیدارند لذت سوم فرو مجامعت ایشان حاصل نمی باشد

چنانچه پنجاه سالگی او قابل قتل و قاتل باعتبار مجامعت لا قابل پرورش فرزندان دیگر مراتب
اهل دنیا را تا الم و شصت سالگی تا انتهای عمرش بر عادم مجامعت ولعنة الله علیه والملائکة والناس
اجمعین پر ظاهر که هر قدر سنش بالا آید شهوتش در بالا آید فصل دوم از باب اول از مقاله سوم
خالق ارض و سما از مخلوقات هر یکی را امزاج خاص خلقت کرده در باطن طبیعی و عادتی نامتناهی
عطا فرموده اما در انسان سوای طبع دیلی علامتهای از اعضا میریزند ظاهر ساخته که علم قیافه
نامزد گردید پس حکمای سلف و خلفای خلقت بجداشت تمام و میل بالاکلام کوشش و سعی بکار برده
اسرار خفا از روی آئینه مدعا سیما امکن زدودند اما اشتراک قیافه هر دو زن در اکثر حالات ظاهر
لیکن از آنجا که شاهد مدعا محلی مستدعی اظهار قیافه مختص زنان و اسنا پیری گردانیدت این
بی بضاعت بر حسب عقل از روی تجربه و قیاس خامه را مشغول ساخت والله اعلم بحقیقة الحال
کلانی جمیع اعضا با وصف پر گوشت و پر قوت بودنش سبب بادلی جمیع قوای جسمانی دیگر اعضا
نسبت به موزونیت جسمش انقصانی باشد حکم بر ضعف آن نماید و خلاف این بر خلاف در از بالا
سینه و رنگ لاغر اندام سریع الانزال حکم این بر عکس کثرت شعر و سیاه گندگی آن بر قوت مزاج
اول جمیع خلافش بر ضعف و صلابت چهره علاوه از آثار پد اجیب شهوت ناک بیباک مدور ی
فربهی وجه بر تنگی و فربهی و گیست تشنج و عکس آن بر عکس آن سفیدی و نرمی بشره بر کمی شهوت
و سرخی آن بر کثرت شهوت و شهرت بر زیادتی شهوت نسبت سرخ و تیره بر افزونی آن نسبت
به شهرت بلندی پیشانی بر ذهن دولتی او و گربه چشمی بر شهوت ناکی و سیاه بر عکس و بزرگی مع خمار
آلودگی آن بر وسعت فرج و خواهش ناکی آن و اکثر مغو پیر و ان باشند و شوخی چشم با حرکت
سریعه علی الخصوص جانب سر و پر قدر که باشند باعث بدکاری او خواهند و طولانی و فربهی بینی
بر طولانی فربهی رحم خلافش بر خلافش و نیز بلندی بینی بر عمق فرج و عکس این بالعکس تنگی
دهان بر تنگی فرج و فراخی آن بر فراخی او و خوشصورتی دهان بر خوبصورتی او و بدصورتی آن به
بدصورتی او و غلظت لب بر غلظت کنار فرج و باریکی آن بر باریکی آن خوشصورتی لب بالا باعث فرج

دهی زنارش طولانی ذقن بر عمق فرج و کوچکی آن بر تنگی او و غلظ گردن بر بزرگی فرج و ریش
بزرگ بر گوشت مع عرضت استخوانش بر قوت قوای بدنی او پستان صلب پر گوشت که میل به بلند
داشته باشد مع باریکی کمر بر شهوت و زیبائی بسبب جماع اکثر مرغوب مردان باشد بزرگی شکم که در آغوش
بجماع خلاف این بخلاف این و بلندی استخوان‌ها مع قلت لحم و شحم و سمین سریع الانزال عاشق باشد
زود و رغبتی بمساحقه زنان و عکس بعکس کلانی [illegible] باعتبار فربهی بیل مساحتی که از استخوان جانب
تا ناف نسبت به موزونیت بدنش زیاده باشد بر عمق فرج والا فلا سرین [illegible] و فربهی بر عمق
فرج و اگر عکس باشد بالعکس فخذ و ساق صاحب فربه کثیر الشبق و عکس بر عکس لیس اکثر این امور
بهر جانب که یابند حکم آنرا مقدم دارند فائده و نیز گفته‌اند اگر باشد دهن زن وسیع باشد فرجش
وسیع و بالعکس و صغر شفت سفلی بر ضیق فرج و سرخی زبان بشدت بر تخفیف فرج و زبان مدور
گویا که مقطوع الراس است بر کثرت رطوبت فرج و جد بزرگ مع غلظت گردن با وجود صغر عجز بر
بزرگی فرجش با وصف ضیق و کثرت لحم پستان و ساق و قدمین فرجش عظیم الا اکثر جانب شهوت
بل بی شوهری و حمرت لحم حاره [illegible] سخت پستان مع طولانی تا [illegible] بر بزرگی عجز از روی نکاح خطر
ندارد و همچنان سرخ رنگ گر چشم شهوت ناک و چشم بزرگ مثل گوساله بر حلمیت زن بزرگی دو سرین
و عجز بر افرج کبیر و بلندی چشمان بجانب پیشانی وسعت فرج را شاید و نیز فرج شحمی اعنی شحم آگین
نمی‌یابد لذت جماع مگر از ذکر طویل دوازده انگشتی و فرج طویله چسپیده سریعة الانزال و صغیره
بطیئة الانزال باب دوم از مقاله سوم اسباب اختلاف موضع ثدی قرینه عقل است مستدعی
برین بود که موضع آن قریب رحم قرار یافتی تا که وصول ماده رحم در حالت حمل به پستان میگردید
الا از انجا که تولید مولود انسانی بعد ولادت بقیام و قعود و حرکت قادر نیست بل مستلقی میماند
و [illegible] بهم میرسد از تحت موضع ثدیش مرتفع از جمش باعث سهولت ارتضاع
بر حول حلمه ثدی بحکم عقل بصورت تولید [illegible] قرار یافت و نیز موزونیت جسمانی او و داعی بر ارتفاع
بمقام سینه مستدعی شد و اگر تولید مولود غیر انسانی از قسم ماشی بقدرت رضاعت از ثدی ام خود

بسبب مجوفیت و قابلیت و تحرک بسرعت نسبت مولود نهانی میگردد و لهذا موضعش را بقرب حجم ثدی
بیافرید فائده عجیبه قدیر علیم و عالم علیم پستان را بسه قسم خلقت نموده یکی خرد و غلیظ الاصل
از باریک که از تفاع کم داشته باشند مسمی بچگی پستان در حالت شیر دهی و هزال بدن از مرض
یا بکبر سن معدوم شده سینه صاف میگردد دوم کلان که بجسم زن موزونیت نمیدارد و به گهیا
پستان نام نهاده اند در حالت کبر سن و ارضاع وغیره مسترخی و شست شده باعث تنفر مردان
میگردد و زنان پنجاب اکثر باین صفت اند سوم متوسط در کلانی و خردی که باوجود غلظت اصل ارتفاع
و غلظت بالا هم میدارند این را برای نام زد کرده اند بهترین اقسام پستان دانسته بالغرض بسببی
از اسباب مذکوره بالا خلل پذیر شود تا هم حیثیت اصلی خود نمیگذارد و معدوم نمیگردد و لباس که بسبب
عدم رواج نقص حجم نمیکند اگرچه پستان خوب باشد الا بوجه قلیل خراب شده معیوبیت پیدا میکند
و بدانند سر پستان که بهندی بهٹنی گویند نیز خورد و کلان میباشد خصوصیت کلان به پستان کلان
وابسته اند و گاه بقسمی سوم هم یافته میشود و خرد مخصوص بخرد و اکثر در سوم و اگرچه در حالت ارضاع
میل بکلانی میکند و کلان اکثر بمساس لائق بخلاف خرد انتباه اگرچین لمس پستان تعمد در ان
یابند علامت مستی و اجتماع منی اوست مثل زنان چه مردان نوعمر دال است برانکه از دیر آشنای مرد نشده
و اگر شده باشد باعث رفع خواهش او نبوده و بدانند تعقید که وقت بلوغ بشروع جوانی عارض میشود
بسبب کثرت ماده منویه و طمثیه طبیعیه آن را از اوعیه منی جانب ثدیین بر سبیل بحران به تجنیر صعود می کنانند
لان المشارکة بینهما و بین اوعیة المنی بالعروق الواصلة ثابتة پس اجزاء متصاعده باعث
نخافت جرم پستان لطیف آن به تحلیل رفته باقی بسبب برودت آن موضع کثیف و غلیظ و صلب
گشته عقد می پذیرد و کثرت ماده طمثی و ضعف و حرارت ثدیین باعث بر زیادتی عظم و ظهور آن
میگردد و نیز ظهور و عظم آن فعل بحکمت باشد دلیلی ست صریح که عضو مستعد بنا بر تولید لبن در وقت
حاجت باشد لان فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة فصل اول از باب دوم از مقاله سوم کیسان
ناتجربه کار هر صعود و سیتی منی زن مقرانند حق آنست که وجود منی زن الا بلیست و خبر انها شد

بالا دو نماس
بایں قسم
پاشکال تمام
بوقوع بر ...
بخلاف اقسام
دیگر ...
...

کہ صریح مشاہدہ بشہادت آن شاہد کہ اخراج رطوبت رقیق کہ مراد از منی اوست و قلیل نسبت بمنی مرد
در عین شدت لذت بدفق از باطن رحم حین انزال یافتہ میشود و منفذ بعدش از مجامعت کہ تنظر انزال
مرد نیز بر بین مقرر است بوجود می آید و علاوه ازین وجود حملاش بسبیل ندرت لقولہ اللمنی فیہ
وظہور حیوان معاون برین لاثبات القوة المنعقدة فی بینہا و شہادت معاینہ جالینوس عارضی
در بعضے زنان مملو از رطوبت منیہ لنج موید این فصل دوم از باب دوم از مقالہ سوم فی کیفیة البکر
از انجا کہ شاشت انضمام فم رحم در حالت بکر بطور احداث عضون میباشد و بر عضون انتساج از عروق الرحم بظہور
مے آید و در حالت مجامعت کہ قضام بکارت مراد از دست عروق و عضون می شکنند و سیلان دم میگردد
و در صورت ظہور حیض بباعث انفتاح مجری فم رحم آن غضون شکستہ میشوند لیکن رافع بکارت نمیگردد
و مجری بول بالای فم رحم ست فائده جلیلہ جل جلالہ با عظم شانہ آفرینش رحم لبعضے کرده
چیکہ نرم و باریک نازم و لطیف بود از ضربات قویہ متضرر گردد بلفظ تیز یا دہرن شہر دوم صلب
و کثیف و غلیظ باشد خواہان ضربات قویہ بل بغیر او لذت نیابد بہ پیتہ سیا دہرن شہرت دارد
سوم متوسط در ضروریات و کثافت و لطافت الا وقت انزال البتہ خواہان ضربات قویہ
میباشد لسبوا دہرن تعبیر کرده اند و لیباست کہ رحم در اصل خلقت قوی و غلیظ و کثیف باشد
لیکن بسبب کثرت مجامعت و یا باعث تولید دیگره ضعفی بہم رساند آنہم بسبب ضعف تحمل ضربات
قویہ نمیکرد در اعتبار این بحسب خلقت قادح مقصد نیست لانہ دخل فیہ المرض نیز صلابت
و بلند و بدن بر صلابت و غلظت رحم دال ست در اکثر و اگر عکس باشد بالعکس شدید الحرص خواہان
جماع را رحم صلب میباشد اشتیاه قلت حرص و دیر خواہش و بطی الانزال بر بلغمیت مزاج دلالت میکند
و صفراوی زود انزال و شدید الحرص زود خواہش بجماع اند و دموی کمتر از صفراوی و سوداوی
کمتر از بلغمی الا در خواہش جماع و عین ترکیب مادتین بہر ماده کہ غلبہ یابد حکم او را مقدم دارند باب
سوم از مقالہ سوم فی حدوث الحیض و احوال الحبلی مخفی خاطر ارباب بصیرت مباد کہ از ابتدائے
شروع حیض از نہ یا ده سالہ و انقطاع آن در اکثر زنان چہل و ہشت نہایت پنجاه سال بہم میرسد

تا که حیض می‌بیند و بعد پنجاه سالگی حبل قلیل الوقوع می‌باشد و اقل مدت حمل شش ماه چنانچه شفا یافته
شیخ شاهد بر زندگی او و اکثر چهار سال و حکایت شیخ گواه بران که زنی وضع کرد حمل مع طول و دندان‌ها
مولود بعد چهار سال یا از اینجا که اول وقت حیض سن دهم یا نهم قرار یافت پس خروج دم قبل از نزف
گردید و همچنین مدت دوره اقل آن دو روز و اکثر هفت یوم مقرر گشت زائد برین نزف خواهد بود
و نیز درمیان دورین اعنی ایامی که سبب عدم جریان است و لیست روز نسبت از ماه آید مقرر
گردید اگر حائض گردد و نزف باشد و قلت برین مثلاً بعد پانزدهم یوم هم داخل نزف همین سان
بعد سن خمسین در نزف شمرده می‌باید فصل اول از باب سوم از مقاصد سوم بقول شیخ جریان
طمث در زنان در اکثر غالب امر کم از مدت چهارده سال غالباً از بیست سالگی ممکن نمی‌باشد یعنی غایت
شروع جریان تا بیست سال و وقت انقطاع سی و شش سال و نزدیک انقطاعش حمل منقطع
میشود به خیال آنکه این ماده طمثیه بکار غذائیت جنین در رحم می‌آید زیرا که از محالات است که اینها
فصد رویه قابل دفع که مکروه مبالغیه بدنیه است و بجهت حرارت دفع میکند از بدن لیکن
چگونه تصور کرده آید که غذای بدن جنین از و حاصل میشود و با وجود این بدن جنین مزاج آن
لطیف است و ترکیب آن ضعیف و قوای آن سست و رطوبات اش و از لیکن دلیل سبب بحث
خرابی او میگردد لهذا که این فضله رویه جز فرج بل سبب احتباس آن در ایام حمل بنابر اشتمال رحم
بر او هم لیس بر جنین و فضله جنین نزدیک بهر گیش یا وعیه رحم از جهت فضله مذکوره میشود و هم
در وقت احتباس آن فائده ایست که آن فضله مذکوره اعانت میکند جنین را بر خروج بازلاق و نیز ظاهر که
اگر جنین غذا ازین می‌یافت از و چگونه اخراج مقدار کثیر عند ولادت مشاهده میشد پس غذا جنین کی آید
از فضل داجو و دم موجوده بدن ام که آن غذای جنین میگردد و اندفاع بالاصلح بنابر تغذیه
باقی میماند مع فضل مذکوره وقت خروج بخارج تا وقت ولادت قال العلامه فی نظر که من المشهور
که دم طمث منقسم به سه قسم میباشد قسمی منصرف بغذای جنین می‌آید و قسمی که صلاحیت لبن پیدا ارد
بنابر لبن جانب ثدی از آن صعود میکند و قسمی که فضله است محتبس تا وقت نفاس میباشد پس نفاس

نزاع میگردد و الحق عندی ما قال العلامة از عدم تسلیم قول المسیحی لا یجوز احتباس الطمث
فی ایام الارضاع و انما یجوز فی اکثر الامر لم یحض المرأة فی ایام الارضاع الا فی ندرة
ای فی وقت التشابه و بکثرة مادة الحیض فیحیض بخلاف الاوقات الاخر و لهذا من البدیهة
ان احتباس الطمث فی شهر او شهرین فی ایام غیر الحمل یحدث المرض من الامراض و من
العجیب ان یحتبس الطمث فی ایام الحمل بشرط عدم افتقار الجنین به الی تسعة اشهر
اندری قابل الدفع و من شان الرحمی احداث المرض و لا یحدث المرض فصل دوم
از باب سوم از مقاله سوم و انی حکمت بالغه الهیه بر کمی حرارت بدن زنان باعث فنای اخلاط فضلیه
بوده باقی ماند کل غذا را که جنین ضرورت غذا رسانیده برای جنین وقت پیدایش و باشد و آن
بقیه جمع گردیده در ماهی مقداری بهم رساند باعث بر دفع حیض میگردد چنانچه بعضی مردان بسبب
نقص حرارت خلقی که لازمه ضعف است این سبب عدم تحلل فضول غذای کماهی بوجود می آید
پس حسب قرار داد مزاج شان جمع آن سبیل اجرار خون بواسیری وغیره امر عادی میگردد ظاهر
که قلت حرارت ایشان بسبب اجتماع رطوبات اکثر از آنکه محتاج الیه بدن ایشان بنا بر تغذیه باشد میگردد
و نیز آن بقیه در وقت حمل غذای جنین میگردد و بعد ولادت بحکمت بی منتهای خالق ارض و سما
در پستان تحلیل لبن گشته در ایام صغر سن جنین بواسطه رضاعت سبب پرورش مولود میگردد
و علاوه ازین باوقات دیگر چنین زیادتی آن بواسطه عروق جانب رحم مائل شده بحیض
استفراغ مییابد و ثبوت شدت مشارکت رحم به پستان انتفاخش نزدیک اول واخیض گردیده اند
فصل سوم از باب سوم از مقاله سوم تولید تعدد فرزند نسبت به بنی نوع انسان بحسب
عادات اکثریه بر دو قرار یافته بنا بر علیه عدد ثدیی ایشان بر دو مقرر گشت از انجاست که تولید
کلب اکثر بر هشت عدد مقرر گردید لهذا در ان هشت پستان مقرر شد علاوه ازین میشاید که چون
خالق بی نیاز ما خلقت نسائی را در ابتدای تکوین بر دو پستان قرار داده است عاقل دقیقه
سنجی بران منوط گردید که تولید فرزند بحسب بقای نوعیت خود بحسب خلقت نوعی ظهور یابد

چه خلافش باعث خروج نوعیت میگردد و نیز از اولۀ طبیه ثابت که حین انزال منی اربعه غدد از هر جزو من الاجزاء البدن جدا شده در انثیین آمده نضج مرتبه ثانی یافته منی میگردد و تولد فرزند از منیین با تحقیق تحقیق از انجاست که عند نقصان عضو والدین خلل العضو خاص مولود بوجود می آید از نیست خلقتش مثل خلقت والدین ظهور میگردد بشرطیکه نقصان خلقی نسبت بوالدین باشد زیرا که معدومیت العضو باعتبار اصل خلقت مجوز میباشد نه عارضی و راکثر فائده عجیبه گاه تولد مولود متعدد از حمل واحد بحکم خالق قدیر جل جلاله وعم نواله بوجود می آید چنانچه شیخ الرئیس در شفا یاد کرده که تولید یافت از حمل واحد زنی پنج مولود و زنده ماندند و حکایت کرد از زنی دیگر که وضع کرد در چهار مرتبه بست اولاد و دیگر ساقط کرد پانزده صورت و جماعت معتبری بمقام جرجانیه نقل پرداز شد که اسقاط کرد زنی کیسه که دران هفتاد صورت خرد خرد بود و بی صدیق لی فی وطننا و شهر شاهجهان آباد ولدت بنته ثلثه ولد فی بطن واحد و فی مرتبه اخری اسقط کیس فیه عدة صورت صغیرة باب چهارم از مقاله سوم لا حول ولا قوة الا بالله ساحقه زنان که در دیار هندوستان بلفظ چپٹی شهرت میدارد و در حالت عدم میسری مرد و بے فکری از نان و نفقه و نه مشغله دنیوی و شهوت ناکی و بیباکی مزاج و بیحیائی خلقے که عدم خیال امور جا بیجا مقصور است و نبودن معلمی شفیق بر سر در صورت عدم شوهری خبر گیران نشدن شوهران بلکه جدائی و هم نشینی صحبت بد که ترغیب دهنده این امر شنیع باشد ارتکاب این چنین فعل قبیح اختیار میکنند و مهارتے کلی بهم رسانند چنانچه مردان در حالت عدم میسری زنان بسببی از اسباب لواطت را اختیار مینمایند لان من البدایه للصحبه تاثیر و وقتیکه امر عادی شده تا زندگی تارک آن نمیشوند لان العادة لا یزول الا بالموت اکثر زنان بیحیا و بیشرم باین صفت متصف میباشند چنانچه مردمان اکثر بیحیا و بیغیرت میباشند معیوبیت این حسب رواج دنیا ظاهر که چشم زن زنان و مردان میباشند بر یک انگشت نما میکنند و زنان صحبت ساحقه معیوب ترین خلائق می انکارند بلکه آمد و رفت خانه خود ها نمے آیند و زنے این عندالله نیز کمتر از لواطت نخواهد بود

شعر چرا که وقتی ... اندرکه از العقیراً باشتغال ... (margin note, partly legible)

پس وسیاهی دارین مشهور گشت از انجمله بعضی زنان که طبع شان در اصل خلقت باین فعل غرب
نیست جبراً و قهراً متوجه میگردند وقت خبرگیری شوهران در صورت مهاجرت طوریکه اتفاق افتد
تارک آن میشوند بعضی که رغبتی هم میرسانند با وجود موجودگی مرد تسکین نمی یابند یا بسبب کمی
شهوت مرد که لازمه مجامعت بجای دیگر و پیرانه سالی ست و یا باعث ضعیفی او در اصل خلقت و
پر شهوتی زن که در جبلت و یا در صورت عدم توالد و تناسل که باعث کمی شهوت است وقت غلبه شهوت
و بهم رسیدن صحبت زنان این طریق فاعل این فعل هم میشوند خصوصاً بوقت مستی شاق هردو میگردند
و آنانکه رغبت کلی در نفس ایشان متمکن میشود تا زندگی تارک آن نمیشوند و مشاهده و معاینه
مردمی تا مدت العمر بدل گوارا میکنند و بخاطر نمی آرند و چرا نباشد که سر انجام این امر از مردمی
بهیچ وجه ممکن نیست علامت دانیکه طالب شاق مساحقه میشوند لاغر اندام کم گوشت و سمین
بر ظاهر جسد ایشان کم میباشد علی الخصوص بر فرج و استخوان عانه آنها و آنقدر نسبت دیگران
و خواهش از حد میدارند بر زدی مقبولان زنان میشوند و تا زندگی انس مردان گوارا نمی نمایند
و بدو قسم قسمت کرده اند قسمی از سبوره ترتیب میدهند که فلوس مس علی الخصوص تنگ شرینی که از سپا
سفاه و قابل این فعل میباشد در دره انداخته موافق گنجایش فرج تیار میکنند و بالای آن
غلاف مخمل که پارچه و نیز و نهایت نرم میباشد مرتب مینمایند و در آخر آن ریسمان کنده میسازند
و حین مساحقه زن که بجای مردمی باشد آن سبوره را بالای استخوان عانه خود و دو سر ریسمان را
بکمر و سرین خود محکم می بندد و از بهدانه و اسپغول و غیره لعاب گرفته آلوده و نرم نموده فرج
بینمایند و مثل مردان بحرکت شده منزل میکنانند و لیاسبت که زن که بالا میشود هیئت خود
مثل مردان مینماید لترغیبه بهذا الفعل لانها ما نوشته بالاشکال و اوضاع الرجال
چنانچه بعضی دستار می بندند و بعضی ریش می بندند قائم میسازند ابتدائی وقتیکه لذت این امر در دل
زن جا گرفت ترک آن هیئت بعمل می آرند و قسمی بغیر سبوره زن بالا می آید و استخوان عانه
او باستخوان عانه خود آهسته آهسته می ساید بهر قدر عرصه که میخواهند علی الخصوص بجای عصب

پیشابگاه زن زیرا از فرط لذت بیتاب شده منزل میشوند و زبان زده است که از فرط لذت
رحم هر دو بیرون آمده بیسایند و انزال مینمایند یعنی دور از قیاس است اگر باشد امر اتفاقی
زیرا که رحم پیشابگاه خود نزدیک ناف به رباطات و غشیه مربوط است و خروج او ازین فاصله بغیر
علیحدگی از اصل ممکن نیست و امکان آن غیر ممکن پس این یعنی طوری صورت نمی بندد و آنکه از کثرت
ضعف که لازمه کثرت مجامعت و توالد و تناسل و غیره است مسترخی شده وقت نشستن زن دیک
محسوس میشود و خارج مقصود نیست چرا که از ثقل حمل و غیره مزاحمت یافته میل بزیر مینماید
و یا فقط مزاحمت همین عدم اسباب استرخا دارد اگر امکان اتفاق بهر زن که صورت بندد پیشابگاه
که در اصل خلقت از واهب العطایا رباطات و غشیه او مسترخی و خود سریع الحرکت خلق شده باشد
و علاوه ازین کثرت ضعف و توالد و تناسل و غیره معاون برین البته امکان پذیر است که بمیل
بخروج کند الا زن دیگر باین صفات موجود شدن دشوار در صورت میسری آن هرگز باز زنگی
فیما بین رهائی ممکن نیست و هر چه گفته شود بجا که یعنی بهیچ وجه از مرد صورت نمی بندد و بیخ
و معانقه مرد از دل و بدن شود تا بمجامعت چه رسد و لو فرضنا بوجه من الوجوه اتفاق مجامعت
افتد از پس تنفر میگردد دوبار دیگر تن بجماع نمیدهد چرا که مرد را چه یارائی که بزبانک غیر مثل زن قائم نماید
و آن سلیقه کجا که مانند او وقعت کار باشد غرضکه قسم سوم ازین فریق با وجود کوشش و سلیقه شعاری
مرد مشکل التدارک است یا الفرض اگر چنین اقسام زنان بحسب اتفاق بدام مردی افتند مرد را
خیال محو کنانیدن این شیوه و رام کردن او در سر جا گیرد اول باید که بچنان چرب زبانی و دروغگوئی
که اصل انکار است بتقدیر رسانیده برین فعل راضی نماید طوریکه ممکن باشد چرا که خلقت این فرقه بر ناقص
عقل و دین بوده بچرب زبانی و دروغگوئی زود فریفته میشوند بل میگویند که عامل سحق زن نور اول
باظهار خوبی مساحقه و نمودن آن لذت در جماع مردان انواع چرب زبانیها راضی کرده
گرفتار دام بلا میسازند چه بمساس پیشابگاه و غیره که مرغوب زن میباشد شهوت ناک نموده
رضا باین فعل مینمایند من بعد حرکات بعض حی آرند پس اهل تجربه تدبیریکه بنا بر دفعیه آن مقرر کرده

بدو آسن بیان طراز گردیدم و معاونت قیاس تیز شاهد برای آسن اول آنکه زن را بسا سعیهای
مرغوبه شهوت ناک کرده و از بستر نرم بر زمین بخواباند و هر دو پای او منضم کنانند و مرد بالای او مثل سوار
اسپ سوار شود پس قضیب را در فرج داخل کرده پای خود را برابر پای زن دراز نموده باینطور حرکت نماید که
استخوان عانه خود بر استخوان عانه زن سائیده شود و نیز دریافت رحم را از سر ذکر ملحوظ دارد و الا اینمعنی بغیر
ذکر طویل صورت نمی بندد و در صورت داشتن تکیه زیر سرین شاید که حصول مدعا گردد و دیگر مراتب جماع که
بتفصیل یاد کرده آید لحاظ آن دامنگیر باشد آسن دوم آنکه بعد شهوت ناک کردن زن بامور مذکوره بالا
زمین را بگدیله های نرم چینی بخوبی مرتب کند و زیر سرین او بالینی نرم بدارد تا استخوان عانه او مرتفع شود
پس هر دو پای او مسترخی و بیغول ران خود داشته دخول نماید و از سر حشفه رحم زن را دریافته
نگران بوده استخوان عانه خود را از زیر استخوان عانه زن یعنی بجای پیشابگاه او داشته بطوری حرکت کنند
که لحم و شحم وغیره فرج زن بطرف استخوان عانه سائیده مائل شود پس استخوان عانه او را بملایمت بساید
و بنگرد که چه قدر بیتاب میشود و غرضکه سر آلت بدهن زن و هر دو استخوان عانه برابر باهم سائیده شوند
هر قدر که دیر درین ممکن خواهد بود باعث تعشق معشوقه خواهد گردید و اگر اینصورت از مرد ممکن
خواهد نسبت معشوقه نیز طاقت امساک زیاده کثیر نسبت مساحقه نخواهد داشت و مرد سریع الانزال
با دویه های که درینباب ترقیم یافته متوجه شده عامل این عمل گردد تا از خوف انزال ایمن بوده بانجام کار
بخوبی و دلجمعی و بدو و در انضمام سینه بسینه شکم بشکم درستی این امر دشوار است الا اگر بالینی گنده زیر سرین او
بدارد و باینطور که پشت دو تا گردد و نه چندان ارتفاع که بزن ایذا رسد و ثقل بدن خود بر استخوان عانه زن نهاده
داشته بساید البته درینصورت سینه بسینه شکم بشکم بوجه احسن مع حصول لذت امکان دارد و حرکت شدید
جهالانه که مشعر بر مجهولیت و سرعت انزال مرد و تکلیف زن و حصول وجع باستخوان عانه او که یعنی باعث
تنفر و بیمزگی اوست از حصول مرام باز مانده نارضگی او ذمه خود عائد گردانند غرضکه بهر حال یعنی لذت
خود مرعی داشته همگی همت در افزونی لذت و انزال زن مصروف کرده نگران حال زن باشد یعنی بهر حرکتی
که از بشره او انقباض و دهد باز ماند بطوریکه خوشی خاطر او باشد عمل آورده شود و مدعا محصل آنکه هر قدر که

کوشش و سعی و هوشیاری بکار خواهد بست نزد وی نتیجهٔ خوشی خواهد پرورش شد و آخر مرض لا علاجی را که از
سلف تا این زمان کسی را لب بسوی علاجی او نگشاده معالج خواهد شد و باعث سرخروئی نزد خویشان
و مداحی زنان که ثمرهٔ عیاشان روزگار است خواهد یافت از جهت تضییع اوقات عزیز با این هزلیات
یعنی رایگان نشود و بتحقیقت کماهی پرداخت تا شائقین درین امر عاری نشوند و مورد طعن زنان
نشوند و بر هر که عرفی عاید نگردد و چه جهت مردانگی تقاضای آن میکند که کمال را گذشته زبان دراز
طعن زنان بر خود گوارا نماید و سخن ناگفته با ایشان فرو گذاشت خود و خود را رسوا سازد و بقول شاعری سه
مشکلی نیست که آسان نشود مرد باید که هراسان نشود پس ظاهر که سرانجام وقوع این امر بوجه حسن قانی
گاهی بمساعدت بخت میسر خواهد شد لیکن طالبی که بوسیلهٔ شعار باشد فصل اول از باب چهارم از مقاله
سوم در طریق مجامعت مشتمل بر چهار طریق طریق اول بعضی مجربون بر آنند که وجود رطوبت
فرج زن بغیر لذت ممکن نمیباشد لیکن محبوبه حریف باعتبار حقوق امر ضروری نباشد و بعضی بر خلافش
بر اثبات قول اول نحوی پرداخته اند که تا که زن را لذت خواه در مساس خواه در گفتار که شهوت انگیز
طوری که مرغوب زن باشد حصول نشود رطوبت در فرجش نمایان نمیباشد پس حصول رطوبت موقوف بلذت
زن گردید و لذت زن منحصر بر رغبت او است یعنی اگر زن با آن مرد رغبت و مناسبت نداشته باشد
ذوق وقت مجامعت او هرگز رطوبت در فرجش نمایان نمیشود و نیز در حالت عدم میل جماع امر سخت
میدهد قضیب را تنگی دخول نمیباید مرد را ذوق و لذت چنانچه حصول نمیشود و بی تنفر میگردد
و انزال زن امر پست اهم بلکه با وجود خواهش خود تا هم گاه گاه منزل میشود و چه جای کوشش مرد
پس اگر زن پر شهوت است و با آن مرد انس میدارد یعنی از مدت دراز با آن مرد مربوط است و
مرد نیز شعور دارد و از علامات مراجعه او خبردار رها با آنهمه اول بساسهای مرغوب مزاج زن شهوتناک
کرده باشد پس بجماع مشغول شود در ان نیز هیات جماعیه او ملحوظ داشته طبیعت خود را بجای
مائل سازد و بهتر آنکه خاطر خود را بجهات زهم و وقت فلوس لباس بدستان مشغول
باشد تا که طبیعت خود را از لذت خود بخیال امور مذکوره بالا باز داشته در افزونی لذت زن

شاغل دارد چون دریابد که انزال زن نزدیک رسید آنوقت باتفاق انزال کند جماع بر پلنگ
اگرچه مرغوب اکثریست لابد است بر زمین که آنرا از گدیلهای نیبی درست کرده باشند مناسب تر چرا که
حشفهٔ ذکر باین رحم نزدیکی ملاقی میشود علاوه ازین فوائد کثیره میدارد که بر شائقین اینکار
پوشیده نیست و لذت امرد در جماع زن اجنبی و صورت شانی بندد پس اگر شوق لذت این در سر
داشته باشد و خیال رام کردن معشوقه که نتیجه اینکارست و دامنگیر باشد بغیر صحبت دو سه ماه که باشد
در اینکار خیر احتیاط در جماع دیگر او فارغ و اطوار او پیدا شد راست و درست نمیگردد و حال آنکه
زن نیز خواهان شائق نمی باشد البته آنوقت حلاوت کما ینبغی بحصول می انجامد و اگرچه شائقین
اینکار لذت زن و مرد را با مور مختلف دانسته اند در راز صواب پیدا نیست بعقل ناقص فقط لذت فاعل
مفعول منحصر بر مساوات طول ذکر و عمق فرج است چه اگر مثلاً طول ذکر نه انگشت و عمق فرج نیز همین
پس مانوسیت و دوستی و اشتیاق فیمابین چنانچه باید ممکن خواهد بود و نیز در خواهش جماع مساوی
باشند بلکه مرد پر شهوت نسبت زن باشد چرا که وقت خواهش معشوقه دیده و تامل عاید نشود و نیز بسبب
کثرت خواهش خود معشوقه را نسخه شهوت انگیز و مسافهای مرغوب طبع زن جانب خویش همیشه مرغوب و
شائق خواهد داشت بجانب دیگر طبع او مائل نخواهد شد چه حصول لذت باعث میلان طبع محبوبه و
سبب اشتیاق هردو دیگر و در یقین و اثق هر کس که مشتاق و فاعل امور مذکوره بالا باشد مرکه بدام او
خواهد افتاد و تا زندگی زنانی و علیحدگی و جدائی فیمابین امکان پذیر نخواهد شد خوبی و مردانگی
مرد هرچه گفته اند همین است و تعشق نساق همین مراد است لاخیال آنهمه ملحوظ خاطر دارد که انزال
بر انزال زن منحصر دارد ورنه اگر فاعل به پیروی و پابر مقتضای طبع و یا دیگر امورات مفعوله
بیه انزال طرف ثانی شیوه انزال خود اختیار خواهد کرد ظاهر که در عرصه قلیل باعث کثرت
مجامعت که آن سبب قلت منی اوست و قلت منی سبب کمی شهوت و کمی شهوت باعث نفرت معشوقه
در صورت چندی فیمابین بسر خواهد شد انجام جدائی و ندامت و پشیمان خواهد گردید پس مخفی نماند
مجهول نزدی فطانت نخواهد بود که اگر زن همراه مرد منزل شود و آتش عشقه او نیکی نشسته منقطع

از معاینهٔ شکلش مینماید و مرد بعد انزال از احاطهٔ مردمی خارج بوده بکاری نمی ماند خلاف زن
هر خرخرفات با ثبات رسید تا زن منزل نگردد بسبب ناخشنودی خاطر او نمیگردد و مرد عاقل فاعل اینکار
کوشش عقلی مالاکلام چندانکه تواند و ممکن باشد خواه از مساقی و خواه تملق و خوشامد بکار برده
منزل سازد و فیما بین فاعل و مفعول کار آزمودگی مرد بر زن غالب باشد زیراکه نامرد و زنکار
هوشیار و مشتاق نباشد هرگز درستی این امر صورت نمی بندد و قول بعضی نوآموختگان اینکار
که از فهم و لیاقت ایشمعنی بی بهره اند انزال زن هر روزه بل در جماع مشفق و مصر اند مردود
شناسند زیراکه اگر زن هر روزه منزل شود زنده نماند الا در هفته دو سه مرتبه از مرد کامل صاحب شیمه
در اقصی مزاج البته ممکن است اگر ایشمعنی هم دو سه ماه متواتر بوقوع رسد نوبت به ... فرد
دو عمل و اراده و غیره زن که حیات زن مراد از آنست همه برباد میرود و اکثر اهل تجربه بر آنند که
رحم زن مطلق بجانب چپ مائل میباشد و بعضی برخلاف این حق آنست که رحم مقابل سوراخ
فرج زن میباشد خلقةً و اگر از کثرت مجامعت فحش سست شده بجانبی مائل گردد آنرا حد اعتبار
نیست با عتبار اصل الخلقة فرض بشرطیکه آفرینش او مقابل فرج بوده باشد و همین جهت اکثر
شاه اوقات جماع را بسبب حصول ضعف و میلانش بجانبی حمل نمی ماند چراکه اگر فم آن مقابل باشد
ممکن است که دخول منی در فم رحم صورت بندد و باعث توالد و تناسل گردد و گاهی از روی
خلقت راست و چپ مائل میباشد درینصورت از روی مرض خلقت حریف است نه با عتبار عارضی
و جماع حیض و ... نفس از زیره بینی رسته مرد و زن را بالعکس این باعث غلبهٔ امر دیران زن میباشد
و اگر عکس شمار بالعکس طریق دوم بدانکه تا زن مست شهوت ناک نگردد تن بجماع نمیدهد و در یوقت
مجامعت بآن از خویشتن آزردن است و رایگان منی خود کردن و ضعف عائد نمودن پس
حصول لذت کجا و مستی زن منحصر بر سه مساس است یکی آنکه سر پستان که آنرا بهندی ... گویند
از دو انگشت گرفته آهسته آهسته مساس کند که بسختی گراید چراکه نرمی آن بر عدم شهوت او دال
است دوم آنکه لب پائین و زبان بمکد سوم آنکه بالای پیشابگاه زن عصبه ایست که از مساس آن

بزردی هست میشود لانه کثیر الاعصاب قلیل اللحم اما باید که وقت مساس بیقراری زن را نگران
باشد هر قدر که بیقرار گردد سست شده زود منزل میشود قبل از جماع به عورت امر کند که بول کرده آبدست
گرفته بیاید زیرا که از آبدست رطوبات فرج که باعث رطوبات ناکی و بهتر خارست و این سبب بی لذت
میباشد پاک شده ضیق بهم رساند و نیز از کردن بول عورت لذت بسیاری یابد و زود منزل میشود
بخلاف مردان که اینها را از بول شهوت زیاده میشود و از زیادتی شهوت انزال جلد نمیگردد چرا که
از تجربه ثابت است که هر قدر که شهوت کم میشود انزال جلد میگردد و نیز مرد بعد سه چهار گهری از جماع زن
نو از بول خود دائم خود دشویدتا آتشک یا خلل دیگر ازین قبیل عاید نگردد و بزردی بعد جماع بول کردن
باعث کم شهوت و زردی رنگ است و اگر زن بزردی بول کند سبب عدم حمل و زردی رنگ و ضعف او ست
پس فاعل و مفعول را لازم است که بعد سه چهار گهری بول نمایند و ظاهر است که مفعول از مالیدن پستان
و مکیدن لب و زبان بزودی خواهان جماع میگردد پس فاعل این فعل را لازم بلکه الزم است که قبل از جماع
لحاظ این حرکات را مرعی داشته و حین جماع از حشفه ذکر رحم معشوقه را دریافته آهسته آهسته بشاید و
در حرکت شود و غرضکه سر آلت بقدر خواهش طرفثانی برحم میرسانیده باشد و مساس پیشابگاه آنرا
ملحوظ داشته بهوشیاری و شعورداری بکار برده منزل کناند و اگر درین باب هوشیاری و خبرداری بکار
نخواهد برد از یافتن رحم و مساس پیشابگاه هم ممکن نیست که منزل شود مگر البته از لذت پیشاب
بیتوان کرد و مردنادان چون عورات از فرط لذت و رطوبت آید میداند که انزال کناید محض
غلط فهمی ست زیرا که عورت بکمال محنت از مرد هوشیار منزل میشود و یافتن رحم هم کاهر کاهیست
مرد هوشیار را مدرک میشود چرا که وضع طبعی آن محاذی فرجست غایت آنکه بفوق و تحت مائل
خواهد بود و اکثر اوقات بسببی از اسباب جانب چپ یافته میشود و گاهی جانب راست پس هرکسیکه
سلیقه دریافت آن نداشته باشد باید که اول محاذی فرج جوید و اگر درانجا نیابد جانب چپ
دریافت نماید باینطور که در وقت حرکت جسم خود را جانب راست عورت کرده حرکت کند درینحالت
راس فرج جانب چپ عورت میگردد و اگر آنجا نیابد جانب راست دریابد غرضکه باین ترکیب حصول رحم

ممکن می باشد و اگر اول از انگشت معاینه کرده و ریا بد حاجت باین تکلفات هم نباشد و الا اگر زن
همراز نگردد باین حرکت راضی نشود و گاهی بسبب قصر آلت یا فتق رحم ممکن نمیباشد پس
آن تدبیر جدا و جدا نوشته خواهد شد حاصل کلام آنکه با وجود یا فتق رحم و دیگر مراتب مذکوره بالا
بالفرض اگر مرضی عورت نباشد هیچ وجه هیچ مرد انزال ممکن نیست پس بهر طور که ممکن باشد
دلدهی و دلجوئی و دلداری او بکار برده دل او بدست گیرد تا باعث لذت و عشرت گردد
لساست که در حین مجامعت در حالت بیتابی خود گوید که یک ذره باش و مرد بر گفته او خلطی یا
از حرکت بنماید زن منزل نمیشود چرا که چون انزال نزدیک میشود میگوید که باش آنوقت لازم
که بر گفته او عمل نکرده در کار خود همه تن مصروف بانزال عورت باشد طریق سوم چون مرد بخواهد که
به عورت نزدیکی کند اول سر آلت را آهسته آهسته بر اندام نهانی عورت بگرداند تا خوب بلغزد کامل شوق
عورت بیقرار گردد بعده سر آلت را یک انگشت درون کرده آهسته آهسته در آرد و بر آرد تا که زیاده بیقرار
گردد بعد آن تمام آلت را دخول کرده مشغول بحرکت شود تا که زیاده تر بیقراریش ظهور یابد لیکن مرد را
لازم است که در مباشرت دم بالا بر کشیده و آهسته میکند نشسته باشد تا که زود منزل نشود و این عمل هم
نفعش اثری بیجا نیست چون بداند که بوقوع حرکت دیگر انزال خواهد شد از حرکت باز مانده و دو
چهار بار دم بر بالا کشد و از عورت جدا شده اندام خود را از رومال پاک کنند و لب پائین و
زبان بمکد و سر پستان را بمالد و بعد آن دخول کرده در حرکت شود چون بداند که باز وقت انزال
نزدیک رسید همانوقت از عورت جدا شده رومال گرفته دم بالا بر کشد و در مالیدن سر پستان
و مکیدن لب و زبان خود را مشغول سازد تا که خیال انزال از دل برود و لذت عورت برقرار باشد همین
هر قدر که بخواهد پایداری میتواند شد و مجامعت بظاهر بکمال غیرت کند لیکن در باطن خیال بجای دیگر
دارد و چشم خود را گذشت نماید یعنی دست و پا وغیره تمام بدن را ملایم بدارد تا که جلد انزال نشود و اگر چه
طریقه آسان ها اهل عیش بچند وجه نوشته اند در همه تکلفات و در تکلفات آسودگی و لذت کجا پس آسان
که در موج جهانست بهتر است و طریقه او این است که زن بر بستر نرم بخواباند و هر دو پای خود در [illegible] خود که

ران مرد بد ہرد و مرد بپا نشسته بر جماع مشغول شود وبعضی اهل تجربه براند که مرد بر بستر نرم دراز بخسپد و زن بالاے مرد آمده بجماع مشغول شود ودرین عمدگی چنان بیان کرده که اکثر اختیار بجماع بدست عورت بماند یعنی هر قدر که میخواهد آلت بجوف میگیرد و حرکت حالی خواه دل خواه میکند این ترکیب بغیر زن مشتاق و پرشهوت کار نیست یا بوقوع نمیرسد و یونانیان این طریقه را معیوب دانسته اند و میگویند که در صورت رطوبتی که از رحم آن جاری میشود در سوراخ بول مرد رفته تعفن گرفته باعث مرض سوزاک وغیره میگردد و طریق چهارم روزیکه اراده جماع باشد باید غذا کم خورد بجماع مشغول شده حرکت دخول را از یک تا صد شمار کند پس بماند تا منی بجای خود قرار یابد و مرد آسوده گردد و باز شمار نماید و باز بماند همچنان تا که زن قریب انزال رسد چون ببیند که منزل میشود خود هم باتفاق انزال کند الا برگفته کاذب نباید و که اکثر زنان مرد را فریب میدهند عمل بکنند چون فارغ شود فی الحال شیرینی بخورد تا از مضرت ضعف انزال بازماند و مردی بر جماع قادر گردد و باز جماع کند در روبال گرفته لی انزال علی گردد و این مرتبه هرگز منزل نشود و باز بخواب رود و فی الحال جماع هرگز چشم را بخواب آشنا نکند که سطل سهاک است تا ده روز همچنین مداومت نماید و در باب امساک مجاهب است و قتیکه عادت خواهد شد تا دو و سه روز منزل خواهد شد اگرچه زن انزال کند امید است خواهد فائده حکمای هند مقرر کرده اند که بوقت جماع دخول حشفه تا وقت انزال شمار در روز دیگر تقدیم صحی و خروج حشفه نموده ولی انزال به خیزد در روز سوم یک نوبت از شمار اصلی زیاده نموده پیش انزال چنین یک یک نوبت زیاده میکرده باشد در چهل روز کامل میشود مقاله چهارم بیان واگاه باشی که اکثر موقع ضعف باه این زمان نحوی بوده که چنین کثرت مجامعت بر خلاف مقتضای مزاجی خویش عدم خیال منهیات و اوامر اینکار سستی در باه رو میدهد و با وجود وجود سستی باهی باعث ضرورت اجی وقتی و بغیر خواهش سهی استعمالش ضروری میباشد از جهت تکلیف مساس را وسیله قدرت فعل جماعی تصور دیده کار روا بوده عادی میشود و چون بمدت قلیل بسبب نسبت طبیعت و امر عادی بودن از نهم حاجت بر آری میگردد و باختیار دیگر امور بهیا آن چند روزه دیگر وقفه سستی چه بد انجام کار سبب

تزاید ضعف آناً فاناً علی الخصوص بنا بر چیره طبیعت بوسطه کلفت مساس وغیره امور اشتغال بغیر جوش باه
وشدت قوای شهوانی طبیعی بدامنگیری هوس بصدق قول آنکه مصرع هرچون پیر شود حرصش جوان
میگردد بطلب جمیع خواهش نفسی وطبعی که عینه بر باه اندکرده از کار ویار مجامعت بالکل باز میماند ناچار
بجویای دوای مقوی باه متوجه شده رجوع بطبیبان زمان مینماید وایشان بغیر تحقیق سبب
واقعی حدوث ضعف باهی لسبب عدم علمیت یا باعث عدم قدرت بر تدبیرش که بسبب نقص
برو تقفیت این فن هست باستعمال نسخ کثیره خوب وزشت که هر یکی از ان بسببی خاص خصوصیت
میدارد متوجه میشوند فی الحقیقة اگرچه نسخه مجرب میباشد الا بغیر مناسبت محلی تسکین دل رنجور نگردد از تهمت
فن طب بر معدودیست نسخه مقوی باه بدنام گردید ورنه از فضل خدای کریم کارساز فن طب بتدبیر این
امورات بلا مداومت تقدیر ازلی از جمیع امورات بدینه نفسی وطبعی عاری نیست ازانجا است
که بدستی تقدیر ازلی تنبیه بر صاحب امراضیکه دفعیه آن ممکن الوقوع میباشد چنان نقوش شده اند
که اثری ازانها یافته نشد الا موت وزیست بقبضه قدرت خالق قدیرست کسی را جای دم زدن نیست
اما ازانجا که اکثر وقوع ضعف باه این زمان بر کثرت مجامعت قرار یافته لهذا تنبیه بمعالجه اش
پرداخته واسباب باقی ضعف باهی را که طبیبان شایقین مشهور گاه تجربه برش متوجه شده اند ذکر کرده
که محتمل بر تطویل لاطائل هست باب اول از مقاله چهارم پس بدانند که اسباب ضعف باه در صورت
کثرت استعمالش یا قلت روح واقع شود یا در دم یا در ریح اما قلت روح بسبب اختلاف اماکن بر سه
قسم منقسم میباشد یا قلت در روح قلبی رود یا در دماغی ویا در طبعی وضعف این هر سه روح بغیر
ضعف نفس این اعضا که محل مولد او ست هرگز ممکن الوقوع نمیباشد اما قلت دم اکثر از پیری و
تری وغیره اسباب واقع جگر بوقوع میرسد اما قلت ریح اکثر از حرارت جگر ظهور مییابد وقلت ریح نفس
قضیب نیز از انعدام رطوبت فضلی بموضع ظاهر میگردد اما ضعف معده ویا گرده ویا مثانه ویا خلل اوعیه
منی ویا سستی اعصاب نفس قضیبی که باعث ضعف باه گردد بنا بر دفعیه اش نسخ مقویه هر یک ازین اعضا
بجز تجربه می آید وقت ضرورت متوجه شوند پوشیده ارباب تجربه نمیباشد که کسانیکه از کثرت مجامعت کم طاقه

اهل این زمانست ضعف باه عائد میشود پس علاجش بجز آنکه از جماع باز ماندن تا زمانیکه قوت بهم رسد بسبب استراحت اعاده بقوت اصلی خود نماید و علامت این داعی شدن شدت شهوت بفعل جماع عشق و بیا موجودگی مجامع و تخیل و غیره و استعمال اغذیه لطیفه مقویه و یا اغذیه و ادویه قویه زیرا که اغذیه و ادویه بسبب بفعل باه نفع عظیم است لتولیده المنی و من البدایة ان المنی مادة الباه و در صورت عدم باز آمدن از جماع هیچ تدبیر و معالجه سود مند حالش نمیگردد اگرچه ابتدا از معاجین و اطلیه غیره حاجت برآری شدن ممکن الا انجام بسبب ترقی ضعف و قوت سبب قابل استفاده اغذیه و ادویه و غیره نمی ماند

فصل اول از باب اول از مقاله چهارم اما علامت ضعف و قلت روح قلبی سرعت انفعال علی الخصوص بخیال جماع و قلت لذت بسبب مطلقیت جماع و عدم قدرت بفعل جماع غیر محبوبه و ما نوسه الا بدقت بل اکثر اوقات نشستن و منقبض ماندن خاطر از دیدن پریشانی و مخوق حقانیت و ترقی شدت حرارت و عائد شدن حین کثرت برودت و متردد شدن خاطر بادنی تردد و ضعف حرکات بدنیه و عزم قلبیه انفعال زاد بسبب منفعل و خوف ما لا یخوف عنه و افراط فرح از اسباب یسیره مفرح و عدم قدرت بر جرأت امورات متعلقه قلبیه و تغیر گلگون بصفرت بتغیر خفیفه مثل غضب و غیره اما ضعف که از شدت حرارت دامنگیر گردد تدبیرش تقویات بارده قلبیه مثل خمیره مروارید و خمیره صندل و مفرح بارد و دوا المسک بارد و تشمیم ریاحین بارده مانند خس و غیره و روائح طیبه مفرحه صندل مانند آن و عطر کیوڑه و خس و گل موتیا و از بار این و دوام تغذی با اغذیه بارده خرفه و غیره بغیر لحوم و شربت اشربه بارده مسکنه مفرحه شربت سیب گوڑیل و عرق کیوڑه و قیام با ماکن بارده و وسعت و سکون که اثر شمس دران نباشد و قریب میاه جاریه و ترک حرکت قویه علی الخصوص بشمس حار و گل نیلوفر اگرچه شما و اکلا مقوی قلب حار است الا مضعف باه قرار داده اند و سیب نیز شما و اکلا مقوی قلب است و شربت کیوڑه و عرق آن با وجودیکه میلان جانب حرارت میدارند الا از بس مفرح اند و باعث قلت حرارت و تفریح مفرط و نعم المفرح حتی که قلب حار را و مار الخیار و مار الجبن نیز مفید حالش میگردد و داشتن پارچه که از صندل سفید در آب یا گلاب سائیده ترکرده بجای قلب خوب مسکن است خمیره مروارید و مروارید ناسفته یکتوله نیم سفید

سوده کهربای شمعی صندل سفید سوده طباشیر سفید از هر واحد شش ماشه نبات سفید یک و نیم آثار عسل
کشمیری مصفی پنج توله در گلاب و بیدمشک هر یک یک و نیم آثار قوام نموده ابریشم نمایند شربت یک درم تا یک مثقال خمیره
صندل براده صندل سفید بست مثقال نیم آثار گلاب تر نموده یک شبانه روز نگاه دارند بعد ازان
بجوشانند و شیره آن بگیرند و با یک من صندل سفید که با عرق کیوره و بیدمشک هر یک یک و نیم آثار حل
کرده قوام خمیره نموده ورق نقره شش ماشه اضافه کرده تیار سازند و بقدر یک تولیه ... کرده باشند مفرح
بارد مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک یک مثقال گل گاوزبان طباشیر سفید تخم ... گلسرخ صندل سفید
مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال عنبر اشهب ... ورق طلا محلول ورق نقره محلول
از هر یک دو دانگ رب سیب شیرین رب به شیرین از هر یک بست مثقال نبات سفید یک صد و بست مثقال
گلاب ... عرق بیدمشک کشمیری هر یک بست و پنج مثقال بطریق معمول معجون تیار سازند خوراک
یک درم تا یک مثقال دوا المسک بارد مروارید ناسفته کهربای شمعی از هر یک یک مثقال ابریشم خام مقرض طباشیر
سفید صندل سفید تخم گلشنج ... منزوع الاحماض کشنیز خشک مقشر تخم کدو شیرین گل گاوزبان مشک خالص
عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال رب سیب شیرین بست و پنج مثقال قند سفید پنجاه مثقال بدستور معمول معجون
سازند شربتی یک مثقال باید استعمال کرد در صورت وقوع ضعف از برودت و خفقان ... زود دوا المسک حار مفرح
و تسنیم یا ... چار گل ... با اغذیه ... لحوم و شربت شربت گاوزبان و شربت
کیوره و شربت بیدمشک ... ضعف قلب ضعف دماغ لاحق
بیشود کشته مناسب ... دوا المسک حار زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا ... از
هر یک ده درم ابریشم مقرض ... سنبل الطیب سافج هندی قاقله قرنفل از
هر یک پنج درم ... دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل ... ابریشم را مقرض نمایند که
مثل غبار شود و پس جواهر را بر سنگ سماق خوب صلایه کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته به عسل مصفی بسرشند
شربتی نیم مثقال مفرح حار سعد ... قرنفل سنبل الطیب مصطکی ... زرنب زعفران از هر یک سه مثقال
بسباسه قاقله صغار و کبار جوزبوا از هر یک یک و نیم مثقال عود خام چهار و نیم مثقال عسل مصفی هفتاد مثقال علی الرسم بسرشند

خوراک نیم مثقال با عرق گاوزبان و شربت سیب فصل دوم از باب اول از مقاله چهارم امتشان ضعف و قلت روح دماغی قلت لذت باشکال فرجاین عدم شوق و رغبت و تخیل تقبل جماع و عدم میلان خاطر تفتیش دروم مبتلا به نیز از کلام بادی سبب تحرک آن و ناگوار شدن صوت قویه و قوای دماغی بهر استخراج نتیجه و مضامین دقیقه و تفهیم مطالب بسرعت عاری شدن به تطویل کلام موذی گردیدن مسعود انگیز حال ماندن و با غبار نگاه و پریشانی عاید نمودن و تشویش فکر بفکر ضعیفه و متحیر ماندن فضیه خلعتش بصورت لحوق حرارت که تشویش افعال دماغی گواه است از خمیره گاوزبان و خمیره ابریشم کیمیلان جانب برودت داشته مفرح باشد و مفرح بارد که نسخه آن در بحث قلب ضبط یافته و تسعیط با روغن بارده روغن کدو و غیره و تشمیم بروائح طیبه بارده بهار نارنج و غیره که در بحث قلت بقید تحریر آمد اختیار کنند چه اکثر ادویه قلبیه و دماغیه خصوصاً باعتبار تشمیم مشترک النفع اند که تفریح یکی باعث تقویت دیگرے میگردد لهذا دیگر تدابیر که بقلب حار از اغذیه و اشربه و غیره مفید میگردد در جرح ختّه متوجه شوند و از اسباب حرارت داخلی و خارجی بسر محفوظ دارد خمیره گاوزبان کافوری دو دانگ مشک نیم درم زعفران یکدرم گلسرخ تراشه صندل سنبل الطیب اشنه هر یک سه مثقال بادرنجبویه پنج مثقال گل گاوزبان پنج مثقال گاوزبان گیلانی بیست مثقال سوای سه جزو اول همه را در دو رطل آب گلاب بخیسانند و جوش دهند و صاف نموده با یک رطل قند قوام نمایند و سه جزو اول داخل کرده بکار برند شربتی دو درم تا سه درم با عرق بید مشک و گلاب خمیره ابریشم طبا شیر سفید بهمین کشنیز خشک پوست بیرون پسته لودر سفید کهربای شمعی گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض از هر یک دو درم یاقوت رمانی چهار دانگ برگ گاوزبان گیلانی ده درم کافور قیصوری دو دانگ عصاره زرشک پنجدرم صندل سفید سه درم شیره آمله پانزده درم زر محلول دو دانگ ورق نقره سه دانگ مشک تبتی نیم دانگ عنبر اشهب دو دانگ آب سیب شیرین آب انار شیرین از هر یک سی مثقال گلاب بید مشک عرق گاوزبان از هر یک پنجاه درم قند سفید دو من بدستور مقرر معجون سازند شربتا از یکدرم تا دو درم لیس یا اشند کیل اگر برودت مصاحب قوای دماغی بوده باشد تدبیر جار لازم دانند امثل خمیره جات و مفرحات و دواء المسک حار که در بحث

سوء مزاج بارد و قلب گذشت هرچه مناسب وقت باشد متوجه شود و تسعیط با دهان حاره با مثلین و تبخیر
و تشمیم رد گل حاره شگوفه نارنج و مانند آن و تغذی بلحوم و مشمومات و بخورات مقویه دماغ در حار
بیار و و بیارد بجاره سریع التاثیر است و بسا است که چون برودت دماغی و حرارت دیگر اعضا مثل
معده و جگر وغیره باعث عدم استعمال تدبیر حاره میشود درین صورت دفعیه اش از تشمیم و تسعیط حاره
و در صورت خرابی معده فتوری در افعال دماغی مے افتد بل اکثر امراض دماغی از تغیر افعال معده حادث
میشود و للمحاذات والمشارکة بالعصب لهذا در امراض دماغی اصلاح معده نیز ضروری باشد از
اکل و شرب حلو بالخصوص بنجر و تشمیم گلاب از بس محرک نزله میباشد صاحبان ضعف دماغ را علی الخصوص
که از سردی باشد خمیره گاوزبان عنبری گاوزبان گیلانی سه درم گل گاوزبان کشنیز خشک ابریشم
مقرض بهمن سفید تخم بالنگو صندل سفید تخم فرنجمشک هر یک یکتوله عنبر اشهب نیم درم سوده عنبر در ده
آثار آب تر نمایند صباح بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده با یک آثار شکر سفید و عسل یک آثار
بقوام آرند و در آخر قوام عنبر داخل نمایند ورق نقره و طباشیر شش ماشه اضافه کنند هرچند که حل اینند کرده
خوب خواهد شد و گاه درین ترکیب بنابر تقویت و تفریح مروارید یاقوت زهر مهره هر یک یک مثقال
اضافه کرده میشود حکم تریاق پیدا میکند و نیز گاه برائے جذب رطوبات دماغی بهمن سرخ تودری سرخ و
سفید بادرنجبویه اسطوخودوس عود صلیب جدوار نفس هر یک یکتوله داخل میکنند اقوی در افعال
میشود و حرارت از بدن پیدا میکند خمیره ابریشم کرمانی شمسی یشب صندل سفید عود عنبر مصطکی
از هر یک نیم مثقال فرنجمشک ابریشم مقرض مروارید ناسفته هر یک یک مثقال گل گاوزبان دو مثقال
اینهمه را کوفته و بیخته در ابریشم خام ده توله عسل مصفی سی مثقال نبات سفید هفتاد مثقال گلاب دو آثار
ابریشم را در گلاب یک شبانه روز تر کرده بجوشانند هرگاه نصف گلاب باقی ماند صاف نموده یک مثقال
گاوزبان یک مثقال بادرنجبویه علیحده در قدری آب جوش داده صاف کرده با آن ضم نمایند و عسل و
نبات داخل کرده بقوام آرند اول عنبر داخل کرده خوب حل کنند که سفید شود و بعد از ان دواهایکه
کوفته و بیخته شده بیامیزند و بکار برند و از یک درم تا یک نیم درم بخورند مشموم عنبر اشهب یک درم

عود هندی دو درم صندل سه درم عنبر را بگلاب بگذارند و عود و صندل باریک سائیده در آن آمیزند
و بهم بیند نجور مقوی دهن و دماغ ست و دیگر منافع دارد وص عود هندی قسط شیرین صندل سفید
هر یک یک جزو مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و تبخیر کنند فصل سوم
از باب اول از مقاله چهارم در آثار قلت ارواح طبعی بودن تقاضای طبعی بفعل تابع الابعاد
اسباب دیگر فلهذا الیقین اتمام الطبیعة بتولید المنی لتغذیة جمیع البدن و عاجز بودن
انتفاخ جلد لعدم استحالة الغذاء بعینه و المنتهی علی ما ینبغی و دهنگیر و نقی بشره
لعدم احمرار الجلد و نورانیته و اشراقه لقلة تولید الدم ظهور نفس باد فی حرکت سریعه
لقلة رطوبات الفضلیة و تحوق الضعف او اسقط عدم استحالة الغذاء للعضو المحتسبه
و تیر عند شدت ضعفش رنگ اظفار مائل بسفیدی بوده و نیز باریک شده لعدم اغتذائیه
و لحم الانامل چسپیدن لفقدان رطوبات الاصلیة المستقرة فی جوهره و میلان رنگ بدن
بزردی لقلة تولید الدم فی ینبوعه و یا بجفت شدن لاستیلاء البرودة حین قلة الدم
تدبیر دفعیه اش در حالت استیلاء حرارت که از شدت عطش و تدخین اغذیه لطیفه و غیره پوشیده نیست
از ربان حلو و کاسنی مقطر و دیگر تدابیر مقویه جگر ملحوظ خاطر داشتن و اغذیه و اطلیه ضمادات مسکنه
مقویه مستعمل شدن و داشتن پارچه صندل بگلاب بر جایگاه جگر نیز مسکن حرارت جگرست و بدانکه
که امراض جگر عسر البرء ست علی الخصوص حرارت جگر و برودت جگر که از قلت عطش و تغیر اغذیه و اطلیه
و نشان آن ضعفا ظاهر میگردد و انجام ضعف جگر حاد گرد و سوء القنیه بل استسقاء آید میکند بنا بر دفعیه اش
معاجین حاره اختیار کنند و شش بیابورد و کلکلانج و دیگر معاجین مقوی جگر که مفرح و معاون
برباد باشد یعنی با وجود دفع برودت بر تقویت روح طبعی معاون باشد تصور کنند و در اغذیه ضمادات
و اطلیه نیز همین مراعات ملحوظ خاطر دارند و بدانند که در اطلیه ضمادات ادویه عطریه باشند تا باعث
تحلیل ارواح نشوند و کاسنی مقطر در هر دو قسام سوء مزاج جگر مفید میگردد و همچنین آب کاسنی سبز مروق
و آب عنب الثعلب سبز مروق و آب انار مفید اکثر امراض جگر حاره باردیه باشند زیرا که دفع حرارت و برودت جگر

از خواص تحفه کاسنی مقرر کرده اند و خبث الحدید نیز برای ضعف جگر مخصوص ست و صاحبان
جگر را اکثر خلل بواسیر و استسقا پیدا میباشد و ادویه مقویه جگر دافع آن میشود و دیگر تدابیر خاص به تقویه بواسیر از مطالعه
مطولات پدید گاه از قطع بواسیر ضعف باه عارض میگردد و شایق این عمل را زیان ملحوظ خاطر دارد و نیز عند
شدت ضعف جگر ضعف معده نیز در جگر میگردد و بالعکس لان الکبد حین ضعفه لا یجذب الکیموس
علی ما هو حقها فیبقی فی المعدة و یحدث الضعف در وقت ضعفش حسب تحریر مطولات مجرب
گردد و بدانند که معده عضو شریف ست لهذا اکثر خلل این خلل در باه میرسانند لان المعدة عند
ضعفها لا تهضم الغذاء و بل لا یطلب لضعفها و لعدم قدرتها علی الهضم تدبیر اصلاح
معده ست بقوا آنکه مع رعایت معاونت باه و نیز در وقت طلب و جلبش مراعات حرارت و برودت
ملحوظ خاطر باشند و ظاهر که کثرت ریاح معدی باعث کثرت باه میباشد چنانچه قول الشیخ دال
برین ست چه ریاح معدی بسبب ایلام معده میشوند نه بر آسودگی طبع که سبب قوت باه شود گفت
و کذا الحال فی ریاح الامعاء بخلاف ریاح العروقی فانها تهیج الباه کما قال الشیخ
فی القانون تریاق الکبد جهت جمیع امراض حاره و بارده و مفید است ... خشک فلفل ...
کبابی سنبل الطیب بیخ سوسن آسمان گون هر یک یکدرم شحم حنظل تخم تخمبنگشت بیخ لسان الحمل
تخم آن تخم بهیدانه بیخ آن پوست بیخ انار پوست بیخ ناخنه بادام شیرین مغز بادام تلخ بیخ
... حجیده انار تقوین بابونه حب البان زعفران هر یک یکدرم و نیم پوست بیخ شیرین بیخ کرفس
انیسون ... هر یک یکدرم و دو ثلث یکدرم بوره ارمنی ملح اندرانی زوفای خشک بیخ
جبلی سادج هندی مصطکی تخم حلبه تخم مرو ... هر یک دو درم برخی ورق شبت هر یک دو درم
و نیم تخم کرفس انیسون افتیمون رومی ورق حی العالم فطراسالیون بادرنجبویه صاف کمافیطوس
یا لسیسیبالیوس هر یک سه درم اسارون فطراسالیون قیصوم اذخر تخم انجیره بیخ اذخر لفاح کرم
افتیمون هر یک شش درم کبد ذیب خشک کرده حب الاس بیب طائفی ورق ... هر یک پنج
هر یک ده درم صیدان الملک ... صینی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر یک پانزده درم عصاره

انبرباریس بلیله زرد هر یک بیست درم همه را سوای زبیب و ورق طرخشقون و حب کاکنج کوفته بیخته
باین سه جزو بیامیزند و ترکیب دهند اما با وصف این دوا اخوریا امتزاج نخواهند یافت باید با عسل
سرشتن مناسب تر مینماید و در امراض بارده رطبه جگر با ماء الاصول سکنجبین بزوری و در امراض
حاره یابسه با آب هندبا و آب طرخشقون و آب عنب الثعلب و در سده جگر با سکنجبین بزوری و بعضی
گفته اند که جهت حرارت جگر با ماء الشعیر و ضمادش جهت اورام بارده صلبه جگر نیز مفید میباشد و بیدالورد
سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین غافث تخم کشوث فوه لک
منقی تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان عود قرنفل هیل از هر یک یکدرم ورق گل سرخ
منزوع الاقماع برابر همه ادویه عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت از یکدرم تا دو درم شربت
زرشک از رشک منقی بیست و پنج مثقال شب در آب خالص و صد مثقال بخیسانند و صباح بجوشانند
تا بقوام آید پس بگیرند آب سیب شیرین آب به شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب ترش
آب لیموی سرکه انگوری از هر یک پنجاه مثقال همه را در هم کرده چند جوش دهند و کف بردارند پس
فرود آورده بگذارند که دُرد آن ته نشین شود آب صافی آنرا بگیرند چندانکه دُرد داخل نشود و با یک
رطل قند سفید بقوام آرند پس فرود آورده سرد کرده نگاه دارند شربتی یک وقیه ضماد جهت
حرارت جگر صندل زعفران صبر مصطگی افسنتین از هر یک یک جزو عود سک سنبل هر یک دو جزو گلسرخ سه جزو
با روغن ورد قدر حاجت بیامیزند و ضماد نمایند کاکلانج بارد با ماذریون مدبر غاریقون پوست
هلیله زرد از هر یک پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم بیخ سوسن گلسرخ تخم کاسنی تخم خربزه رب السوس
از هر یک دو درم ترنجبین فلوس خیارشنبر فانید سنجری از هر یک پانزده درم صاف کرده بقوام آورده
دارو های دیگر را کوفته با آن بسرشند شربتی دو درم تا چهار درم کاکلانج حار با ماذریون مدبر غاریقون
پوست هلیله زرد سکبینج از هر یک پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصارهٔ غافث سنبل الطیب انیسون
از هر یک دو درم کوفته بیخته معجون سازند با عسل سه چند شربتی سه درم تا چهار درم مفرح جهت خفقان جگر
و معده و ضیق نفس زعفران دو مثقال مروارید یاقوت لعل برنجی کهربا مرجان ابریشم مقرض زرشک

بیدانه انار روا نه بریان کرده زوفا هی هریک یکمثقال گاوزبان نعناع خشک بادرنجبویه انیسون
نارمشک پوست بیرون پسته پوست ترنج سافج هندی عود خام فلنجمشک حب بلسان تخم کاشم سعد عود
بلسان مصطگی صندلین طباشیر گل مختوم آمله ریوند صینی دارچینی اسیون لک مغسول افسنتین اسطوخودوس
تخم کرفس ورق گلسرخ زرنباد تخم کشوث درونج عقربی بهمنین خصیة الثعلب شقاقل سنبل الطیب
قصب الذریره کماذریوس قسط تلخ عصارهٔ غافث قفاح اذخر زراوند افتیمون زنجبیل حاشا
شکاکل مسیح ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشک خالص هریک نیم مثقال با سه چندان قند سفید
بسته شربتی یکمثقال غذا نخود آب فصل چهارم از باب اول از مقاله چهارم اقلیم دوم
که باعث ضعف باه گردد از جمله لوازمات ضعف جگر ست چنین تقویت جگر تولید دم صالح رافع تقلیل دم
میگردد و اغذیه صالح لطیفه نیز تولید دم صالح مینمایند و اما قات لیکن که ضعف باه می آرد تدبیرش
با دویه و اغذیه نافخه معالج باید شد مثل نخود و سبز و دال ماش وغیره و نیز در صورت انعدام نفس
قضیبی همین تدبیر مع ترطیب نفس این عضو از طلیه و تدهین با دهان مفید حالش میگردد فائده
بدانند که لحوق ضعف باه بمشارکت عضویکه باشد اول بمعالجه عضو اصل باید پرداخت و بعدش
ضعف باه که عارضی ست بتدبیرش متوجه باید شد چنانچه ضعف معده و جگر و گرده و مثانه که باعثش
بر یکی باه شود اول بتقویت انها باید پرداخت طوریکه در مبحث انها بتطولات ترقیم ست و خلل
اوعیه منی یعنی ضعفش که ضعف باه حاید خاید بتقویات آن پردازد و اکثر مقویات باه مقوی اوعیه
منی اند خصوصاً اکلا حار را بیاره و باره و ابخار معالج باید شد و خلل منی تعفن و ترقیق و ظهور حس
خروجش شاید بل اکثر تعفن در بول حین عدم مجامعت بزمانه کثیر لاحتقان الحرارة و تاثیره فی البول
عند بشدته و یقل بهذه التعفن عند استعمال الجماع و خروج المنی معالجه اش از نسج که در باب
مریج گردیده متوجه باید شد و خفیف ضعف باه که از سستی اعصاب نفس قضیبی عارض میگردد با طلیه ضماد
و کمادات وغیره مقویه اعصاب مع استعمال معاجین وغیره مقویه باعصاب متوجه شود و قصر آلت که سبب
عدم وصول بقم رحم میگردد با دویه نامی معظمش بعلاجش باید پرداخت و بدانند که تعظیم و کبر از انیکه

بدن در نشو ست یعنی حد نهایت نمی و نحیف البنیه تعظیم امکان پذیرست بعدش بمنزلهٔ الاصلاح
تصور پذیره اند الا قریبی اش ممکن الوقوع ست اشتباه مخفی نیست که چون دوائیکه امساک
بشدت می آرد خالی از سکر نمی باشد و هم کسی را که عادت سکر نخواهد بود در وقت استعمالش نقصان
در باه و تهیج طبع البته می آرد لعدم عادة المستقره فی حد ذاته و آنکه زبان زد عوام الناس ست
که استعمال امساک قاطع باه ست شاید که از همین بوده باشد که چون اکثر ادویه امساک بغیر افیون
نمی باشد و امساک این بنا بر رویت و بوست و مخدر بوده از نیا باعث انجام نقصان در باه
می آرد و باید پنداشت که جمیع ادویه ممسکه که امساکش آید از مقتضای طبیعی بود و مضعف باشد زیرا که امساک
حبس منی است بزمانه کثیر بر نسبت عادت طبعی بسبب تخدیر طبع و اضمحلال قوای بسبب ضعف باه
میگردد و پر ظاهر که از عادت طبعی هر قدر که جبر بر طبیعت خواهد شد همانقدر موجب ضعف باه خواهد گردید
مثلاً شخصی را امر عادی بر طاقت یک گھڑی امساک به فعل طبعی ست و بوسیله امساک که جبر بر طبیعت
بتوانگفت تا دو گھڑی مجامعت کرد و در یک شب دو بار جماع را عادی ست پس از یک جماع امساکی
طاقت جماع دیگر نخواهد داشت پس اولی و انسب ممسکات از روی تجربه و قیاس به تدبیر است
نه به دوا و اوسط درجه اش که بدوا ر غیر ماکول بود و ادنی آنکه به دوا ر ماکول است بلا تدبیر و حفظ
منی اما ممسکاتیکه به تدبیر بود و اتفاق مجامعت ست در عدم سیری از غذا و بعد خواب و وقت انشراح خاطر
که تردد و خفقانیت و خوف وغیره امورات متحیره طبیعت و انگیز باشد و در محل مجامع مشغول بلذت
نشدن و خیال حبس منی و منگیر داشتن طوریکه در طریق مجامعت تحویلی مشروحاً تحریر آمده و چهارم
باستعمال اشیای رطبه مزلق و نیز اشیائیکه از خارج باستعمال بوده بحکم غیر ماکوله اند از قبیل ضماد و طلیه
وغیره و بدانند که ضماده و طلیه که بغیر آتش ترتیب داده شد بهترست از آنکه از آتش کشید نمایند چراکه
کشیدن روغنها باعتبار کمی و افزونی آتش کما ینبغی اشکال دارد چنانچه بارها اتفاق کشید گردید
اکثر خراب شد برخی درست گردیده اند و سبب تخریب آن این بیشد که اگر عمل آتش زیاده بیشتر جوهر
ادویه که باعث بر تاثیر ست بسوخت و اگر کم گردد بسبب نجاست و عدم اخراج جوهر لطیفش

که معاون بر عمل میباشد بطلان عمل میگردید و در صورت توسط که اتفاقی بوجود می آید البته
مفید و درد مند میباشد از جهت دشواری در کشید میگردد و اطلیهٔ ضماد و غیره آنوقت بکار می آید
که ضعف اعصاب قضیبی ضعف باه گردد و ادویهٔ ملذذه آنوقت بکار باید بست که بسبب قصر آلت
و بعد فم رحم که انضمام هر دو امکان پذیر نمیباشد حاجت برار میگردد و چون حصول لذت رحم بتابعیت
میلان طبعی خویش بنا بر جذب منی که چنین مس حشفه ممکن میباشد میل بزیر مینماید و در صورت
انضمام هر دو باحسن وجوه بظهور می آید و ادویهٔ ملذذه هر چند که سائیده شود موجب دوام میگردد
و ادویهٔ منزله انفسار ملذذ اند و چون انزال غایت حصول لذت است لهذا ادویهٔ ملذذه عوض
منزل میباشند و احتیاج این ادویهٔ منزله وقتی میگردد که زن بطی الانزال بدام مردی سریع الانزال
افتد و یا مرد ضعیف القوت با زن پر قوت هم صحبت شود و بسبب ضعف خلقی خود با قوت زن مقابله
نمیتواند نمود و همین جهت ممساک هر چند جرأتش خواهد بود باعث دیر تاثیر خواهد گردید بخلاف باریک
بسیار که بسبب سرعت تاثیر و قیام بزمانه قلیل میگردد و ادویهٔ مضیق قبل چنین وقت که نافی خلقی
و یا بلحوق عارضه رطوبت فرج بعد ختن از بلغمیت مزاج و یا بسببی از اسباب دیگر که دم تنگی کند
بنمایند و اکثر ادویهٔ مضیق نشف اند و ادویهٔ مضیق قبل باید که باریک باشد بشرطیکه بزودی
تاثیر آن در کار بود و اگر دیر منظور باشد جرأتش باید لبقاء اثر الدوا در مدت طویل جوارش
آمله معده را قوت دهد و ششها آورد و حرارت کبد را تسکین دهد و دل را قوی گرداند شیرهٔ آمله منقی
دوازده مثقال طباشیر سفید صندل سفید سماق منقی زرشک منقی گلسرخ بادرنجبویه پوست
بیرون پسته از هر یک یک مثقال کشنیز خشک مقشر مغز تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال مروارید
ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ نبات سفید آب
به شیرین هر یک دو وزن ادویه بدستور مرتب سازند و از هفت ماشه نهایت یک توله استعمال
سازند لیکن مقوی باه و دل و دماغ است و مداومت کنندگان او قبل از جماع و بعد از د
ایمن کننده از عرق النساء و نقرس و نقصان منی و امراض عصبانی حس مشک وانگی

ونیم دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون لسان العصافیر کبابه بسباسه قرفه دار فلفل عود جوز بوا نارمشک عنبر اشهب
زعفران هر یک یکمثقال زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج حب بلسان عود بلسان
فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم پیاز تخم شلغم تخم کونجد یعنی رطبه خشخاش سفید خشک
دو قوتخم تره تیزک تخم شبت تخم گندنا تخم بلیون خشک مربی هر یک دو درم شقاقل خولنجان خصیة الثعلب
بهمنین لسان العصافیر سقنقور هر یک سه درم زنجبیل حب الخضرا مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه
مغز پلپه دانه کنجد مقشر هر یک هفت درم با عسل ابیض شند شربتی از دو مثقال تا سه مثقال لعوب بارد
حار مزاق ص مغز بادام شیرین مقشر تخم خشخاش سفید از هر یک شش درم مغز تخم کدو پنجدرم مغز تخم
خربزه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم کتیرا دو درم تودری زرد تودری سرخ گلگون
تخم گزر تخم بلیون مغز چلغوزه از هر یک یکدرم زنجبیل خولنجان شقاقل از هر یک پنجدرم کوفته بیخته ترنجبین
یکمن ترنجبین را صاف نموده بقوام آورده ادویه را بدان بسرشند شربتی دو درم لعوق البصل مهیج
وقتی را زیاده کند ص بگیرند پیاز سفید و کوفته آب آنرا بگیرند و مقدار نیم رطل آنرا در یک رطل عسل
صاف کرده داخل نموده بپزند تا آب پیاز برود و عسل بماند در ظرف چینی باز صافی کرده وقت خواب دو
ملعقه از آن بلیسند معجون مقوی باه ص مغز بادام مغز فندق مغز چلغوزه مغز تخم خربزه مغز حب الزلم
مغز حب الخضرا کشمش خرما مغز پسته مغز نارجیل مغز حب القلقل مغز انجدان مغز اخروت مغز کنجشک بهمنین
شقاقل مصری صندل سفید خصیة الثعلب تودری لسان العصافیر از هر واحد یکدرم مغز خیارین
خرفه مقشر هر یک نه ماشه مغز تخم کدو تخم خشخاش هر یک شش ماشه ابریشم مقرض دارچینی دانه هیل هر یک
سه ماشه خشک مربی گاوزبان تخم بلیون هر یک چهار ماشه مایه شتر اعرابی تخم زردک تخم شلغم بادرنجبویه
تخم فرنجمشک تخم کونج صمغ عربی تخم بالنگو تخم جرجیر تخم انجره مصطگی از هر یک یکدرم خولنجان بوزیدان
پودینه خشک زنجبیل زعفران هر یک سه ماشه عنبر اشهب و ماشه عسل سفید دو وزن قند سفید یکوزن
بطریق متعارف معجون سازند شربتی از یکدرم تا دو درم معجون جریان باه و اسهال منی ص مروارید ناسفته
کهربا شمعی از هر یک یکتوله بهمن سرخ و سفید شقاقل زنجبیل خولنجان تخم انجره تخم شلغم تخم گزر تخم خشخاش از هر یک

دو تولہ مغز پستہ مغز نارجیل مغز چلغوزہ کنجد مقشر مغز حب السمنہ مغز حب الخضرا ماہی بدو بیان ریگ ماہی از ہر یک
چہار تولہ ماشہ جز اعراب یکماشہ ورق طلا دو ماشہ ورق نقرہ عنبر اشہب مشک خالص از ہر یک سہ ماشہ
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ از ہر یک پنج تولہ مغز سر گنجشک نرخانگی ہفت تولہ ناگیسر شش ماشہ بزرالبنج
در سایہ خشک کردہ زعفران بیخ لفاح بیخ موسلہ در شیر خلیبا تپارہ خشک کردہ از ہر یک چہار ماشہ بیخ
لفاح و بیخ موسلہ را بار دیگر نخود کردہ در شیر خمیر کردہ در سایہ خشک کردہ باشند کوفتہ مجموع ادویہ را بیہ کہ گاو
دہ تولہ چرب کردہ قند سفید عسل از ہر یک یکصد تولہ شربت فواکہ شیرین شربت لیمون از ہر یک بست تولہ
بقوام آوردہ ادویہ را بدستور معمول باین شربت اقراص سازند و یا معجون خوراک نہایت یک تولہ
حلوای زردک مقوی باہ ص زردک شیرین سرخ رنگ از پوست و استخوان دور کردہ یک آثار خرما
فربہ مغز خستہ دور کردہ نیم آثار در شیر گاو بپزند تا مہرا شود پس برآوردہ در ہاون چوبین بکوبند تا چون مرہم
شود بعد ازان آرد نخود بریان میدہ گندم از ہر یک پانزدہ درم در قدری روغن بریان کردہ و قند سفید
یک سیر و عسل خالص نیم سیر در آب حل کردہ صافی نمودہ بران بریزند و بپزند تا بقوام آید پس زردک و خرما مدقوق
مخلوط کردہ و سہ جوش دادہ فرود آوردہ مغز سر گنجشک نرخانگی چہل عدد نیز داخل نمایند و ہمہ را نیک
امتزاج دہند بعد ازان مغز فندق مغز بادام شیرین مغز پستہ مغز چلغوزہ مغز نارجیل از ہر یک دو درم
خصیۃ الثعلب کسن خرما خشک عربی دارچینی زنجبیل خولنجان از ہر یک سہ درم زعفران مشک خالص ہر یک
یکدرم باریک ساختہ ہر صباح دہ درم با پاؤ آثار شیر گاو بخورند معجون مقوی و ممسک ص مروارید
ناسفتہ سائیدہ یاقوت رمانی سودہ مرجان قرمزی سودہ کہربا شمعی سائیدہ زمرد سبز سائیدہ و
عقیق یمنی سائیدہ لعل بدخشی سودہ یشب سبز سائیدہ لاجورد مغسول سودہ ہر یک دو مثقال گاوزبان
گیلانی گل گاوزبان ابریشم مقرض بہمن سرخ و سفید تودری سرخ و سفید شقاقل مصری خصیۃ الثعلب
مصطگی قرنفل دارچینی ودالہ زعفران مشک عنبر اشہب ہر یک یکمثقال ورق نقرہ ورق طلا ہر یک
دو درم چوبچینی قسم اول بیست و پنج مثقال صندلین خارخسک پروردہ تخم خشخاش تخم بالنگو مغز پستہ ہر یک
دو مثقال عسل ترنجبین خراسانی قند سفید سہ چند وزن ادویہ روغن چرب و رکیک آثار ہفت ہشت تولہ

داخل نمایند تا پاو آثار نیز داخل نموده شد لیکن سلائی بسیار قوی میگیرد در طریق برآوردن عرق چربی [illegible]
بگیرند چربی [illegible] شیر گاو داخل کنند و یک شبانروز بگذارند بعد ازان بجوش خوب داده [illegible]
پس سنگ آنرا برآورده صاف نموده استعمال نمایند اگر خواهند که بوی چربی برطرف شود مشک و داغ کنند
و اظفار الطیب و برگ تنبول و قرنفل و جوز الطیب را بجای داغ نمودن بیندازند و در وسمه بالکل داخل
نمایند طلا مقوی با هلدی [illegible] سفید [illegible] پوست [illegible] بیخ کنیر سفید زهر [illegible] مغز حبال [illegible]
دو دام [illegible] جمال گونده و زهر [illegible] ساخته نگاه دارند و حبال گونده زهر [illegible]
یک آثار [illegible] در پارچه [illegible] جوش خوب [illegible] برآرد و اگر [illegible] زیاده باشد [illegible]
در شیر گاو [illegible] و سه جوش داده برآرد و بعد ازان [illegible] آثار
کهرل نمایند تا که خشک شود و بعد ازان قلول تا کرده در شیشه نموده [illegible] قضیب
گندم [illegible] برگ پان بندد بالائش پارچه باریک بسته خواب کنند صباح وا کنند آب سرد [illegible]
دو سه هفته استعمال نماید ایضاً که جلق وغیره امراض بارده قضیب را نفع دارد [illegible]
و دو دام [illegible] سفید مغز حبال گونده پوست بیخ کنیر سفید [illegible] هر یک یک دام [illegible] آثار [illegible]
علی الاتصال هشت پاس کهرل نمایند و در سایه خشک کرده گولیها بقدر [illegible]
معمول روغن [illegible] بر قضیب طلا نمایند و بالائش برگ پان پیچند ایضاً برای سستی قضیب
که بسبب جلق باشد [illegible] روغن یاسمین [illegible]
گرم کرده بر ذکر و خصیه بالند [illegible] ایضاً برای استحکام [illegible]
افیون مصری یک دام جوزبوا یک مثقال دارچینی یک مثقال ربع آن عاقرقرحا یک نیم مثقال [illegible]
و دو نیم مثقال پوست بیخ [illegible] سفید پنج مثقال کوفته بیخته [illegible] بشراب [illegible] کنند
و قرصها سازند و خشک ساخته بوقت حاجت بشراب [illegible] طلا نمایند ایضاً جهت مجلوق
[illegible] روغن گاو دو دام ناگیسر نیم پاو دارچینی چهار دام [illegible] چهار دام [illegible]
آب [illegible] شب [illegible]

مصطگی چهار ده ماشه زعفران هفت ماشه جوزبوا بسباسه قرنفل هر یک چهار ماشه فراستصا عهد
یکدام لوبان در پاؤ سیر ہر قدر که ست برآید روغن بادام روغن قسط ر یا سمین ہن کلوا جار دو دام
سوای فرار و لوبان در روغنها کوفته بیخته کهرل نموده قرص ساخته شب در پیاله قرص گذاشته از آب تر کرده
نگاه دارند صبحی آب دور کرده روغنها را بر آن گذاشته ممزوج سازند بعد ازان ست لوبان آمیخته بدارد
و سیماب آمیزد وقت حاجت طلا نمایند یکسا دیبا زنرگس تر تخم دار هشت دام در شیر بلیش مع براده
علاج یک شبانروز نجیسانند بعده موبیج تخم انجره دارچینی اعلی ہما قرقرحا تخم کرفس چند بیدستر قرنفل
بیر بہوٹی ہر یک هفت ماشه قرنفل صحرائی پوست بیخ کنیر بالکنگنی دار فلفل مرچ مصطگی خراطین مغز نبوله
نارجیل کهنه کنجد سیاه تخم بید انجیر گهونگچی سفید ہر یک نه ماشه ہمه اجزا را در شراب دو آتشه دوازده پاس
کهرل نمایند بعده پوٹلی ها بسته در شیر بلیش و شراب نهند دو گهڑی سیک نمایند بعد از فراغ ازین دو پیا
خراطین مصفا پوست بیخ کنیر سفید هستی غوک بیدستر تخم انجره ملس کنیری زلو از ... اول عاقرقرحا
فلفل دارفلفل جوز بویه مصطگی تخم انجره مغز ... کنجشک حب الاطین مدبر خوب سائیده در قضیب با ...
بالای برگ پان از رشته خام بسته کنند آبدست از آب گرم میکرده باشند اگر پوست مال شود روغن
چنبیلی طلا نمایند ایضاً پوٹلی جلق زده صحن آبنا ہلدی دو دام ناگیسر بالنگنی هر یک چهار دام
سم اسپ سیاه سم گاؤ سیاه ناخن فیل ناخن خر سیاه ہر یک یکدام انهمه ادویه را کوفته بیخته در پارچه
بافته سه پوٹلی برابر بندند و بعد آن چهار دام روغن ماده گاؤ و چهار دام عرق پیاز در رکابی ...
انداخته و رکابی را بر آتش نرم نهاده پوٹلی را دران رکابی گذاشته تا چهار گهڑی بالای قضیب سیک
میکرده باشند همین پوٹلی چہل ده کس کفایت میکند نسخه ممسک ... سیماب و نیم توله کلونجی نه ماشه
بیخ کٹھل دو توله نارجیل یکعدد سیماب را با گندک کجلی نمایند و دیگر ادویه را سوده باهم آمیخته نارجیل را
ٹانکی داده ادویه مذکوره را در وی پر نمایند و دهن او را از ٹانکی بند نموده بالای آن از تار نقره یا
آهن خوب بند محکم نموده در ده آثار شیر گاؤ چهار پاس جوش دهد اگر شیر کم شود دیگر بیفزاید و بعد از
نارجیل را از شیر برآورده پاره نماید و ادویه را در ... نارجیل را از پارچه صاف نموده نگاه دارند

قبل از جماع یکپاس شب شش ماشه تا نه ماشه بخورد و حب ممسک جوز بوا شنگرف عاقرقرحا افیون از هر یکی
یکدرم هر چهار را یکجا کرده کوفته بیخته بشهد سرشته بقدر نخود حب سازند و یک حب وقت عشا بخورد
بعد ازین یک بیڑه پان بخورد ایضاً یکدانه کلان پر گوشت مویز منقی یعنی تخم اندرونی آن را دور کرده
در جای آن تخم مقدار نخود افیون داشته بر گرمی چراغ خوب لت نمایند که یکذات شود کسیکه عادی افیون
باشد بجای یک خوراک و اگر عادی نباشد دو خوراک نماید و اگر بمزاج کسیکه برودت رطوبت باشد بجای
منقی یک پوتهی لسن کرده و مقدار نخود افیون را بر چراغ درست کرده استعمال سازند ایضاً
تالیف بهنگ یکماشه افیون چهار ماشه مصطگی رومی گل ارمنی عاقرقرحا سنگرف هر یک سه ماشه کوفته بیخته
بعسل مصفی بقدر حاجت سرشته بقدر حب سازند وقت حاجت یک حب تناول نمایند و بعد از
عمل و فراغت مشغول بکار شوند و بالایش غذا خصوصاً نمکین نخورند و اگر ضرور افتد شیر بخورند و بعد از
فراغ اگر وقت طعام باشد البته مضائقه ندارد ایضاً گفته اند اگر تخم حنظل طلبیده دو پاره کرده
یکپاره بکف پای راست و یکپاره بکف پای چپ چندان بمالند که تلخی آن بذائقه زبان محسوس شود
ممسک است و نیز اگر پوست تخم زهره سفید بگلاب سوده بر ذکر طلا نماید چون خشک شود بجماع مشغول
شوند ممسک است و بعضی حکما گفته اند که اگر محرور المزاج اگر کافور قیصوری در سره طلا کنند و همچنین
کافور بهر دو کف پا بمالند نیز همین عمل بکنند و ابو القاسم فرشته گوید که اگر روغن جوزماثل بهر دو
کف پا و دست و دهانه چندان بمالند که در جلد نفوذ کند ممسک است صفت روغن جوزماثل بگیرند
جوزماثل اسود بگیرند و در ربع آن حب سفید و هر دو را نیکو ب ساخته در شراب و یا آب کوکنار بستر
باشد بهتر ورنه خشک و یا در روغن گاو اندک تر کرده در شیشه گل حکمت انداخته بر آتش ملائم روغن
کشند و وقت حاجت بکار برند ظاهر است که چون ادویه امساک با وجود سکر و استعمال آن از اهل
الکف ضعیف العمل اند پس ادویه ممسکه مستعمله بخارج ضعیف تر خواهند بود ملذذ زعفران عاقرقرحا
هر یک شش ماشه مصطگی چهار ماشه سیمه سائیده دو ماشه خون کنجشک نر بقدر حاجت بهم ادویه را باریک
سائیده در خون کنجشک نر خوب حلکرده حبوب سازند وقت حاجت در آب سائیده بر قضیب سازند

دیگر گل مولسری را خشک سائیده نگاهدارند وقت حاجت آب گوند بر سر ذکر بمالند بعده گوند
مولسری را بر سر ذکر بپاشند و جماع کنند ایضاً فلفل دراز سماگه بچایل کهوتر سفید کافور بمساوی کوفته بیخته
قدر حاجت سرشته بر قضیب ضماد ساخته نزدیکی نمایند و چون عطر و گلاب چنین مجامعت استعمال کردن باکثر
امزجه بلند و بسیار رسیده الا اول ورزش بجانبین بنمایند ایضاً فلفل دارچینی سنبل الطیب خولنجان شکر
از هر یک سه ماشه بعسل که زنجبیل در آن پرورده باشند قدر حاجت ادویه بالا را کوفته بیخته باهم سرشته
ضماد کنند و بجماع مشغول شوند فرزجه مضیق قبیل نمک سه درم قرنفل یکدرم مشک قیراطی شراب
یکا وقیه شراب را گرم کنند و ادویه کوفته بیخته دران آمیزند و خرقه باریک کهنه بدان آلوده بردارند
فرزجه جهت تقویم رحم که مانع سیلان میباشد مفید مومیائی صمغ عربی گل ارمنی هر یک یکدرم
دم الاخوین دو درم با برگ سوده بدستور ابریشم پاره که در مطبوخ انار تر نموده باشند بردارند
و بدانند که داشتن مره پهٹکری خام قبل از کار نیز مضیق است و همچنین داشتن بیخ سفنج یکپاس
قبل از جماع مضیق میباشد و مسی که زنان بنابر استحکام دندان بهم میرسانند وقت کار استعمال
کردن فوراً تضییق بهم میرساند طلا ع برای تعظیم ذکر ضفدع خشک کلان بمقدار یکسیر باشد که بعد
خشک شدن پاؤ آثار بماند مغز خر پاؤ آثار ریونک خشک پاؤ آثار خراطین خشک پاؤ آثار همه را
نرم کوفته در شیشه گل حکمت انداخته چوبه بکشند و بکار برند ایضاً برای درازی سکندری
ناگوری دو دام با شیره دهتوره سائیده در سکه باده گاؤ بیامیزند و این را در هفت بار و [illegible]
خالی کرده چرب سازند و هفت روز بدارند و بعد ازان پشت ذکر را اول بسرگین گاو و میش بمالند
باز این ادویه را بر قضیب طلا سازند و از پارچه بسته شب بخسپند و از آب گرم بشویند بحث
در انتشار خواهد شد باب دوم از مقاله چهارم اما حرارت محدثه امراض یا داخلی است یا خارجی اما داخلی
مثل حرارت جگر که مستلزم بحرارت گرده گردد و نشان این کثرت شهوت و شدت عطش و
بادی تغیر لاحق محو قوه مرض ذیابیطس بودن ممکن میباشد و حرارت مثانه که باعث این
بدو حدوث می آید حرقت بول بل بصورت بی حقد الی قرحه مجری قضیب که آنرا بلفظ سوزاک

مشتهی میکنند هماندم شدن حرارت ادعیهٔ منی کثرت خواهش جماع را داعی میباشد بسبب حلت منی و
بباعث ترقیقش که لازمهٔ حرارتست سرعت انزال احداث مینماید و حرقت مایخرج دال بر حرارتش و
درحالت اشتدادش جریان جاری گردد که آنرا هندی پرمیو نامند و بلکه اهل هند پرمیو را بلفظ مطلق
بر جمیع امراض مجاری بول مے تصور کنند تدبیر دفعیه حرارت داخلی از مطولات جویند چاید که حرارت
محصله بدن انسانی عند التکوین بر دو قسم میباشد قسمی فیضان میباید مع فیضان نفس ناطقه مسمی
غریزیه دوم عند اجتماع لبنا نطفه آن مسمی با حقیقیه و این غیر غریزیست و غریزی مقوم بوجود بدن
و مفارق بعد موت است قسمے برای ماهیت بدن و باقیه بعد موت و حرارتے که در حالت مرض
بسبب اجتماع فضلات ما سوا این هر دو حاصل میشود چرا که فضلات وقتیکه جمع میشوند حاصل
میگردد دران حالت که بسبب آن استعداد این حرارت پیدا میباشد چنانچه اجتماع فضلات در خارج مثل
ابل غیره حالت حادثه دران احداث حرارت میکند و تعفن مینماید و این غیر اولین است زیرا که
مضرت با فعال میرساند و نزدیک صحت معدوم میگردد بخلاف اولین پس وقتیکه این حرارت
حادث بیفشود میگردد بوسط شریان بقلب جاری گردد و از قلب بسبب شریان بجمیع بدن سریان
نماید مسمی میگردد بحمی اما بسبب لحوق حرارت خارجی بخالف مزاج مدخول باعتبار حرارت عارضه
بر امراض چند است و هریکی را باعتبار فاعل احداز قسم آتشک میشمرند اگرچه هیئتش باختلاف
ظهورش مختلف میباشد بدانکه جریان حرارت بتغیر مزاج طبعی یا فقط با دعیهٔ منی گردد پس
تکالیف لحوق جریان انجام جریان بر راه میکند بل فقدان آتش بر فقدان آسودگی باهی معاون
بوده فقدان عیش زندگانی خواهد کرد از انجا که حرارت محصله منی فعل بر تذویب آن میکند
واگر حرارت کثیره محصله از مخالف مزاجی مفعول جانب مثانه نافذ شود حرقت بول ظهور قروح مجری
بول که عوام سوزاک مینامند افزون رنج بر رنج بربادی غیرت وحیا شرافت فاعل گشته آید
واگر بگرده رسد بمرض ذیابیطس تشنه کام زندگانی خواهد شد و اگر بجگر واصل گردد حرارت جگر
و دیگر امراض القسم آتش در جگر خواهد انداخت و لباست که بوسطه وصول حرارت بقلب گردد

اضطراب قلبی و تشویش خفقان بر خفقان مے آرد و نیز ازین محل جگر وصولش بواسطه آورده که قاسم غذا است به
بدماغ هم ممکن ست تشویش افعال دماغی گواه بر وصولش میباشد و نیز حرارت واصله دماغی رطوبات
و فضول موجوده دماغی را حدت و فساد بخشیده نزولش بمدافع طبیعے که بینی و حلق قرار یافته بتغیر هیئت
بینی و تعفن و فساد آن و سوراخ و یافوخ اعنی خناق و انقطاع آواز و زاخیم منتظم میسازد و تدبیرش ازاله
مرض اصلی ست مع رعایت حرارت دماغ و اصلاح خناق که بکتب طب منضبط یافته و اگر بجمیع اعضا
تجاوز کند عموماً عام میگردد و فسادش عیاذاً بالله از سرش بدترین اقسام می تصور ندو اگر بجلد
نافذ گردد ظهور نفاخات بر جمیع بدن ظهور یابد و اگر بجلد فقط قضیبی رسد قروح قضیبی بکیفیت ده
گردد و لیکن است که از سرایت حرارت جانب اعضاء باطنی بوده سبب این فساد و اعضاء ظاهر علی الخصوص
به قضیب که محل ظهور این علت ست میگردد و اگر حرارت آتشک ماده فاسده ببدن می یابد سبب ظهور
تغیر عظیم بظاهر بدن میگردد و ورنه فقط حصول کیفیت حار و بعفونت بچشو و تغیر مزاجش نماید و نیز
حصول حرارت با عضاء رئیسه جهت وصولش با وعیه منی بجوی میباشد که نفوذ حرارت از اوعیه بواسطه
شریان بقلب براه آورده بکبد و بباعث اعصاب بدماغ هرگاه ازین سه واصل گردد علل و امراض
آن عضو ظهور یابد و شدت حرارت یکی ازین سه اعضاء نیز باعث خرابی و برهمی مزاج دیگری میگردد
بدانکه شریان حرارت مفعوله در صورت تخالف مزاج از دو حال بیرون نیست یا آنکه از راه
مجرای بول سرایت کند سوزاک وغیره امراض مخصل بوجود می آید و اگر از راه اوعیه منی نفوذ نماید
جریان و دیگر امراض ازین قسم بظهور مے آید چنانچه بجایگاهش مبرهن خواهد گردید **فصل اول**
از باب دوم از مقاله چهارم در جریان منی که بجریان شهرت یافته بسبب تفاوت تهاشن چند طریق
قائد میگردد یا آنکه قبل از وقت خروج بول جریان منی گردد و یا بعد انفراغ بول یا بعد از
براز و مذی که قبل از انتشار و یا بعدش بوجود می آید و باعث سستی انتشار گردد و از جمله
اقسام جریان شمرده اند چه مذی که رافع انتشار نگردد و از اقسام جریان نمیباشد چنانچه از خواص
مخصصه اوست جریانش وقت انتشار بنا بر تلیین مجرای منی از آنجاست که سبب جریان لحوق

حرارت خلاف مقتضای خلقیه که حرق قوام منی کرده جریانش بوجود میآرد پیدا شود جریانیکه
بباعث کثرت احتباس منی که لازمهٔ حالت تجرید میباشد یعنی کثرت حرارت که از احتباس حاصل میشود
ترقیقش نموده جریان ظهور مینماید از عمل جماع باطل میگردد ولهذا اکثر داخل مرض نمی تصور نکرده عادت
اما از انجا که بسبب کثرت تحقق جریان در کتب طب ترقیم رقت الاجریان فی زماننا از نو احداث
مییابد اعنی بسبب کثرت مجامعت بجاهای مختلف در تفاوت اعمر چه زنان اختلاف امزاج فاعل
بوقوع میرسد یعنی حرارت مختلفه فروج مفعولات ترقیق نموده جریان عاید مینماید طبیبان ما تنها
بسبب عدم ترقیم سبب مختصه این قسم در کتب طب اگرچه باعتبار کلیت داخل از قسم حرارت اجنبیه
منی ست جزئیت را از کلیه اخراج نکرده اعنی بسبب لاعلمی بغیر تفحص حال و اعنی سبب بیجا بی استعمال
نسخ کثیره کرده و ازدحام ادویه مختلفه غیر محلی نموده عوض زوال مرض تغیر مزاج اصلی بجانبی عاید
مینماید لهذا نسخ جریان مثل نسخهٔ قوت باه بنا بالی شهر گردید پر ظاهر که از فضل کریم کارساز اکثر معالجهٔ
جریان حسب مقتضای عقل ناقص خود بتفحص سبب اعنی قرار داد جریان مظنون خود بعمل آمد بکرم
باری عز اسمه مفید و رومندش گردید چنانچه زن مرطوب المزاج از زن عمر رسیده که فرج این مرد
برودت و رطوبت از بس غالب میباشد رافع حرارت غریبه معینه به ترقیق منی مرد بوده مفید
حال میگردد بدانند که اکثر فائده ادویه جریان بدیر ظهور مییابد لبعد محل العلة و عدم وصول
تاثیر الدواء علی صرافته فلهذا لا یزول فی الاکثر الا عند زوال حرارت الشبابیة و میلان
المزاج الی برد الکهولة و الشیخوخة و ایضا بحصول الحرارة بدون تغیر البدن کانه فی
عضو واحد بعید عن وصول الدواء علی صرافته متعذر الزوال اکثر سرعت انزال لازمه
این مرض تدبیرش فی فعیه سهاب موجبه جریان است مع رعایت تغلیظ بدانند که حب الصنوبر مخصوص رسانیدن
تاثیر دوست با دعیه منی مثل زعفران قابلیت تاثیر دوا که رسانیدن آن منظور با دعیه منی باشد
همراهی حب الصنوبر از واجبات گردید سفوف بجهت جریان منی حب زنج بند سیاه تخم بلبن هر یک
سه دام گوکهرو تالمکهانه اندر جو شیرین هریک شش دام لسوڑه ثبت و چهار دام کوفته بیخته با همچنین

شکر تری آمیخته هر روز یکتوله با آب سرد بدهند ایضاً جریان در ودی منی و مذی ص اصل السوس دو درم
تخم کاهو سه درم گلنار چهار درم گلسرخ سداب تخم فنجنکشت هر یک پنج درم کوفته بیخته سفوف سازند
شربتی سه درم ایضاً مغلظ منی سنگهاڑه خشک ششماسه ماشه نشاسته ماشه تالمکهانه چهار ماشه
گوند ششماسه خصیة الثعلب چهار ماشه مصطگی سه ماشه نبات سفید هم وزن ادویه کوفته بیخته سفوف
سازند خوراک پنج ماشه تا هفت ماشه ایضاً جریان اصلاح منی ص شقاقل مصری ثعلب مصری مصطگی دارچینی
بنسلوچن تج تالمکهانه گوکهرو سنگهاڑه خشک سپستان از هر یک یکدام مصری سه دام همه را کوفته بیخته
بوزن برابر چهارده پڑی ببندند هر روز یک پڑی با شیر گاو بخورد و از ترشی و جماع پرهیز نماید ایضاً
جاریه برای تخفیف منی ص حب الصنوبر بریان مقل بریان از هر یک ده درم گلنار فارسی گلسرخ
فنجنکشت از هر یک پنج درم تخم سداب هفت درم مجموع را کوفته بیخته سفوف سازند و هفت ماشه بخورند
حب برای دفع مذی و ودی ص عاقرقرحا جوز بوا بسباسه دارچینی قرنفل سپند کبابه سیاه افیون کوفته
بیخته در شهد حب بندند بوزن دو درم سه روز یک یک حب با شیر گاو و در روز چهارم یک صباح یا شام
با شیر مذکور بخورد تا آنکه حبها خورده شود تجربه مغلظ منی ص مغز تبوله بقدر یکدو فلوس گرفته در آب
سائیده قند بقدر شیرینی در شیر گاو که قریب پاؤ آثار باشد فرنی تیار کرده هر روز همراه غذا بخورده باشند
ایضاً ثعلب مصری تخم ریحان در شیر گاو پاؤ آثار مع شیرینی بقدر کفایت فرنی تیار ساخته بخورند
معجون که سیلان منی و مذی و ودی و سیلان رطوبات رحم را که مزمن باشد مفید ص مروارید ناسفته
کهربا محرق کزمازج عذبه گل پسته گل سپیاری شقاقل زنجبیل بسباسه عود صلیب خولنجان طباشیر سفید کندر شسته
جفت بلوط صمغ عربی ثمر درخت مغیلان بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری گلنار فارسی پوست بیخ
مغیلان صمغ سپیاری کشنیز خشک صمغ درخت سنبل خصیة الثعلب قنا املہ صندل سرخ آرد بلوط از
هر یک یکمثقال مغز پسته مغز بادام مغز ناریل مغز فندق مغز چلغوزه مغز حب الخضراء تخم خشخاش تخم خرفه شسته
از هر یک دو مثقال مصطگی خاک البطم ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال پوست بلیله کابلی بلیله
در روغن گاو بریان کرده از هر یک دو مثقال غنچه گلسرخ دو مثقال عنبر اشهب نیم مثقال عسل منقی

بیست مثقال نبات سفید سی مثقال آب به شیرین آب به شیرین آب انار شیرین آب امرود از هر یک
چهل مثقال شربت فواکه شیرین شربت کشمش گلاب از هر یک بیست مثقال معجون سازند شربتی یک درم

فصل دوم از باب دوم از مقاله چهارم حرقت بول که عوام سوزاک می نامند قرحه ایست
اندر رهگذر مجری قضیب که از لحوق حرارت فضول بوجود می آید جریان ریم وگاه خون ظهور می نماید
و عند خروج آن وجع شدید تکلیف ده میشود و اکثر با بتدای مرض بسبب حرارت محل قرحه و حدت
منی شهوت تمام تکلیف میدهد لا انجام ضعف در شهوت می آرد و حرکت جماعی درینحالت باعث
ازدیاد قرحه میگردد لاحتیاج القرحة الی التسکین و بلکه جماع طویل بے انزال احتباس
بول بر مثانه از احداث آفت مجاری بول میکند مثل سوزاک وغیره امراض و بعضی گفته اند که خلل
خصیة الشاک یکی ازان فاعل و مفعول باعث بر احداث سوزاک نیست بلکه مشروط باشد بل تغیر
مزاج فاعل و مفعول یعنی یکی ازان بجانبیکه باشد تغیر مزاج دیگرے می آرد عند وقوع اختلاف و
مرض سوزاک اکثر باعث نقصان قوای مجاری بول ضعف باه می آرد چنانچه گفته اند که اکثر مجاری
بول بسبب ضعف باه میشوند و قرحه سوزاک سریع الزوال نیست و بلکه زوالش کماینبغی در اکثر بوجود
نے آید لحدة البول و مروره علیه علی الدوام لان القرحة محتاجة الی التسکین فلهذا
لا یزول بسرعة الاعتبار بالوفقة القرحة بحدة البول فی الاکثر یعود و هذا المرض بادنے
سبب یلحقه مثل اختلاف الاغذیه والاشربة وغیره و محل حدوث قرحه از سه حال
بیرون نیست یا آنکه بجانب سر قضیب افتد و یا درین آن و یا در وسط حساس و بجایگاهش عند خروج
بول شاہد محل وست شیاف و زروق مع رعایت تسکین شربا مفید قرحه سر قضیبی بیباشد الا ادویه
نوشیدنی در حصر قضیبی را اکثر مفید میشوند و اوسطی را بتدبیر اوسط پردازند و سوزاک که مرض محل
خاص ست باعث خرابی و امراض اعضای دیگر نمیگردد و بسبب حدت یا تخریج و طول قیام سوزاک
و استعمال زروق بنابر دفعیه این مرض بند کشادنی بزرگ شدن مجری بول از توابعات مرض
سوزاک گردید در اکثر عسر البرء ست چونکه توابعات مرض ست چنین زوالش کمتر زوالش بوجود آید

و باعث لحوق ضعف باعضاء تناسل بوسطه مرض سوزاک و نیز بجهت ترقیق منی از حرارت موجبه سوزاک
و ضعف ادعیه اش بر مساکش و لحوق بند کشاد اکثر سرعت انزال لاحق میگردد و زوالش باسباب موجبه اش
مع تقویت ادعیه اش بر داز دو لحوق سوزاک اکثر باطفال نابالغ بغیر جماع از حدت بول هم میبوده باشد
پیدا شده علاجش از مسکنات بول میگردد و جماع ایام حیض نیز بتغیر مزاج فاعل جانب حرارت مینماید
بل اکثر جماع ایام حیض باعث احداث سوزاک حتی که بعض اوقات بسبب شدت کثافت و غلظ
و تعفن و تغیر دم حیض السبب من الاسباب احداث آتشک مینماید علی تفاوت مراتب الحرارة و الکثافة
و التعفن و الغلظ و نیز اکثر دو طبائع که شفقه قابل تغیر بسبب حقیقه مفعولیه میگردد و بخلاف طبائع لطیف
که با دنی تغیر بمزاجش راه میباید پوشیده افهام ارباب تجربه نخواهد بود که قرحه مجری بول مانع انزال
ست نسبت قرحه مجری منی که در اکثر زوال نمی پذیرد و علامت وقوع قرحه این محل شدت وجع خصوصاً
وقت انزال علاجش از مسکنات منی و استعمال اغذیه و اشربه مسکنه اکثر مفید حالش میباشد پس باید که
در علاج این مرض اول مسکنات من بعد جالیسات اعنی مدرات پس مدملات بکار باید بست زیرا که بغیر
تسکین اول مدرات استعمال خواهند کرد در اکثر حین کثرت ماده موجوده بدنی بمعاونت ادویه مدره
و یا فقط بمعاونت ادویه مدره موجوده بدنی حین عدم کثرت آن در بدن میلانش جانب قرحه
گردیده باعث ازدیاد وجع و سوزش میگردد و وقت عدم استعمال جالیات بل استعمالش مدملات بجایش
کردن نیز موجب شدید و شدت مرض بل احتباس بول عاید میشود پس در این صورت الزام که اول
مسکنات استعمال کرده من بعد جالیسات از مثل اندری جهار و غیره استعمال نمایند و وقتیکه
تیقن خاطر گردد که قرحه از کثافت پاک شده یعنی کثرت ریم و غیره رفع گردیده باشد مدملات
بکار برند و لیکن بسا است که وقت میلان ماده جانب قرحه عند کثرت آن و احتباس بول در بعض اوقات
بنابر امالۀ و نقص ماده موجبه این حالات فصد گرفتن ضروری میافتد و گاه عند عدم زوال
این مرض از تدابیر مذکوره بالا استعمال مارالجبن رافع آن میگردد و استعمال بهروزه در اکثر قرحه حین
پاکی قرحه از ریم از بس مفید میگردد و در اکثر عرضکه تدبیر حسب تشخیص مرض بمقتضا وقت و مزاج علیل

بعمل آرند اندری چهار پیسه برار نه ماده از مجری بول و منی و آلات تناسل حص برگ ترب
نیم آثار و شیره از آن بگیرند چهار پنج پیسه وزن بر مے آید پس مقدار یکماشه تا دو ماشه شوره قلمی
دران آمیز نموده بنوشند زرد و ق برای سوزاک حص سفیداب کاشغری شب یمانی هر یک دو ماشه
هر دو را سائیده نگاه دارند وقت حاجت دو ماشه از ین دوا گرفته در گلاب هشت تولہ روغن گل
چهار تولہ ممزوج نموده مخلوط کرده در پچکاری انداخته استعمال نمایند و بعد استعمال سوراخ قضیب را
قدری بند دارند اگر مرتبه اول شفا نشود دو سه مرتبه دیگر استعمال سازند لیکن اول اندر سے چهار
بگیرند و اگر اتفاق مسهل نشود فصد باسلیق بکنند و اول پچکاری یکتوله عسل سفید در هشت دام
آب ممزوج نموده اول پچکاری نمایند بعدش نسخه مرقومه بالا بعمل آرند ایضا برای قرحه بگیرند توتیا
هندی و در آتش تند بسوزانند که بوی اوه دفع شود پس نرم کوبیده در قدح آب دریا انداخته دارند
صباح آب زلالش را گرفته در پچکاری کرده استعمال نمایند دیگر برای اندمال قرحه حص گلنار فارسی
گل ارمنی کندر کندری سوخته موی سوخته انزروت شب یمانی نشاسته صمغ عربی مردارسنگ سنگ جراحت
دم الاخوین سفیداب هر یک دو ماشه همه را سرمه سا کرده قدری از آن در شیر دختران حل نموده پچکاری نمایند
دیگر برگ تنباکو سبز یکتوله شب یمانی نیم ماشه سباده نیم ماشه در نیم آثار شیر میش جوش داده نگاه دارند بیگاه
بول کنند در همین ... باشند شیاف برای قرحه مجری قضیب بعد پاک کردن قرحه توتیا مردارسنگ
صبر کره محرق نحاس محرق اقلیمیا مغسول طین قبرسی شادنج مغسول کندر انزروت زنگار
اقاقیا ... محرق دم الاخوین ... اقماع انار ... کافور سوخته از هر کدام که باشد یا مجموع گرفته
شیاف ساخته استعمال نمایند شیاف بند کشاده حص مغز بنولے دو تولہ کافور چهار ماشه گل ارمنی
یکتوله باریک سائیده با آب برگ نیم شیاف دراز باریک بقدر ... ساخته ...
یکے از آن در سوراخ کرده لنگوٹه بندند سه روز این عمل سازند ... بعد بول کتھ سفید را باریک
ساخته از انبوبه باریک درون مجری بول ... سائیده باشند سفوف برای سوزاک حص
الاچی کلان ست سلاجیت سنگها بولی اصل السوس گوکھرو ست گلو تخم ... خرد ... مغز تخم

خیارین چکیان ببیدیر یک یکدرم جواکهار طباشیر یک یکنیم باشد کوفته بیخته سفوف باشد با آب سرد
فرو برند الضا قلعی کشته ست گلو سلاجیت الائچی خرد یکمان بیلیتی تا ملکهانه بسیاوچین هر یک
یکدام مصری برابر همه کوفته بیخته سفوف سازند هر روز نه ماشه تا یکتوله هر بن الضا برای
سوزاک با خون در یم صراحی السوس مقشر ده ماشه ست سلاجیت سوره قلمی جواکهار الائچی کلان
گل تیسو بلدی برگ حنا زیره سفید از هر یک ده ماشه نبات سپید و هفت ماشه سفوف ساخته یکدام
پخته با آب سرد بخورد الضا سی اندیال قرص سوزاک طباشیر دو درم کتیرا زرد دو درم مغز تخم خیارین
چهار درم تخم خرفه نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا الق ماميران چینی دو دانگ زرشک سپید اندرون
زرادند مدحرج از هر یک دو دانگ کهربا سفید مقشر سه مثقال یا سفید کبوزن ادویه کوفته بیخته سفوف
سازند خوراک یکمثقال با آب سرد استعمال نمایند ترکیب کشتن قلعی که در سفوفهای سوزاک بکار می آید
ترکیبش همین نهج است که قلعی گداخته هفت مرتبه در ماست سرد نموده پس ورقها باریک و
پهن نموده در میان تهیلاهای تاش که برگ نیم در ان فرش کرده باشند گذشته و تهیلا را برابر از
برگ نیم کرده در ظرف گلی گذارند و با چکسی در سفر یکیا یک گز از هر طرف باشد آتش دهند باز
یک دو روز که آتش سرد شود بر آرند و ریزه سفید شده را بگیرند و طول تهیلاهای تاش نیم گز و عرض
چهار گره باشد مقاله سوم از باب دوم از مقاله چهارم آتشک قرحه است پیدا ولی قضیب
بسبب مخالف مزاج مرخول با فاحش بجانب حرارت بر دوی سر قضیب پیدا می آید و تغیر خواهد
مزاج این هرگز وجودش ممکن نه پیدا شد الا اگر چه شناخته گرفتاری مفعوله با این مرض بجهته انواع از رد که
مشاهدات ممکن است الاعلامات بیمرزن آتشک نزد ه نیست که به وقت دخول قضیب بر فرش حرارت
محرقه سوزان عجب تفاوت مراتب قضیب محسوس شود و اگر کسی با بیمار جماع کند حصول انزال
یکدامی حیله باز باشند چرا که وقت انفتاح مجرای منی حین انزال بسبب حرارت بخوبی پیدا شد حصول
آتشک بوجود می آید پس بسبب اتفاق اگر یکدام زن علتی چنین عارضه گرفتار شوند بطور یا امکان
باید بود قصد انزال نمایند که باعث گرفتاری مرض آتشک است صورت تشخیص صحیح و لو عمر که بزن متغیره

بدیهی

بمرض خفیفه آتشک گرفتار شود فوراً حصول آتشک بهم رساند بخلاف شخص متحمل حرارت خفیفه که از حرارت
خفیفه مفعوله متاثر نمیگردد بلکه چنین مزاجش میباشد الا البته از جماع زن ملوثه بحرارت کثیره این مرض
بنسبت مزاج فاعل آتش در ولش نخواهد افتاد و یا سوزاک و امثالش نخواهد گردید و در صورت
کثرت حرارت مزاج فاعل تغیر مزاج مفعوله میگردد و هر که تابع مزاج از فریقین سبب حدوث تغیر
مزاج دیگری باعث بمرض است خواه جریان خواه سوزاک خواه آتشک بسبب قلت مراتب الحرارة
وکثرته و زوال آتشک بشرط معالج حاذق بزودی کما ینبغی ممکن است بخلاف سوزاک که عادة
معالجه این مرض بجوشش و بهتر است بشرطیکه نسخه کامل باشد و اسهال با دویه مخصوصه این عارضه
که مجرب باشد اگرچه مفید اکثر اقسامش میباشد الا ماده متصله جلدی را از بس مفید میگردد که باستعمال
الکثار و مسهله و غیره بوقوع میرسد البته گاه مفید حالش میباشد اما دوائیکه ایشان بخواص
مختصه این علت اندیشه باشد کمتاب است چرا که بغیر اخراج ماده حصول صحت کما ینبغی متعذر
و بشرط صحت از مرض آتشک از جماع زنیکه این مرض و امثالش گردیده احتراز جدید و بلا از جماع زنیکه
در حالت لحوق این عارضه اتفاق صحبت با آن گردیده باشد کما ینبغی دوری جوید ورنه باز مبتلا
این مرض خواهد شد و اگر چاره نیافته اول بمعالجه اش پرداز و من بعد صحبت اختیار کند و چون
آتشک مرض حاد است اکثر آثارش بجلد ظهور مییابد خواه بطور قروح باشد یا بثور اما عند سریان حرارت
باعضاء باطنه گاه ظهورش بجلد نمیگردد و اکثر باعث احتراق جوهر منی از حرارت آتشک قاطع
نسل است الا در صورتیکه حرارت این تغیر و احتراق بجوهر منی نماید پر ظاهر که وقت شدت اشتعال
حرارت این علت ماده موجوده بدن محترق گشته سوداء غیر طبیعی بوده باعث انواع الواع شر
میگردد بل چنین عموم احتراق و شر بجمیع بدن عیاذاً بالله جذام موهبت و اشکال اعضاء بی
رونق گردد و رونق حیات از یگانه و بیگانه تنهائی بر تنهائی سید هد و اکثر خروج و نیل بر ران که
اثر ابد گویند و گاه تعقد را لیالکه بر یک کس نام زد کرده اند از خلل خفیف آتشک بیخ بر رحمت
... اثر ابد چه چنین لحوق حرارت غیر طبیعی بجگر اخلاط موجوده جگر احتراق یافته جانب مدفع

طبیعی خود گشته بدان قرار یافته دفع گردیده باعث خروج بد میگردد و وقت جریان حرارت غریبی طبیعی تاب
دم لطیفه موجوده را نداشته و نوعی احتراق بخشیده بمدفع طبیعی او که زیاده مقرر است بسبب حرکت طبیعی
قلب راجع به الا گردیده که گرانی ظهور نماید و چون سریان حرارت جگر باعث کثرت عروق در بیشتر
قرب مدفع علت که اماره تناسل است و نیز باعث وصول حرارت از راه گرده و مثانه همین لحوق
حرارت باین هر دو موضع بجگر اکثر است لهذا ظهور بیماری اکثر میگردد بخلاف کلانی که کمتر است بسبب بعد موضع
و قلت شرائین اما از انجا که لحوق حرارت غریبی بفضول دماغی که آن زیاده است و احتراق بخشیده جانب
حلق که مدفع فضول دماغی مقرر است رجوع کرده خناق سے آرد و ظاهر که بینی و حلق مدفع طبیعی
ماده دماغی نیست چرا که مدفع طبیعی ماده نفس دماغی پس گوش مقرر کرده اند از انجاست که در مرض
خناق دماغ را قوت نمی باشد پس ظاهر که اگر بینی و حلق مدفع طبیعی ماده دماغی بودی ضرور فعال
دماغی مرض خناق را دفع گردیدی و الحال لیس کذلک و چون دماغ عضو رئیس است بهر حال
اهتمام طبیعت نسبتا افزون تر است و نیز مزاجش سرد است از جهت از حرارت خفیفه ملحوقه سرد و اثر پذیر
نمیشود و نیز بعید از موضع از نیز باعث علت واقع شده وصول حرارت کثیر باین عضو باعث تغیر
مزاجش باشد نمیگردد بخلاف فضول که صیانت طبیعت نسبتش بمقابله رئیس نمیباشد علاوه ازین
انواع انواع امراض ازین مرض عاید میگردد که اظهار آن درین مختصر گنجایش پذیر نیست تدبیرش
تدبیر مرض اصلی است مع رعایت مرض لاحقه و چون علاج جمیع امراض مختلفه حادثه از مرض آتشک
بسبب اتحاد مرض واحد اصلی آتشک واحد است لهذا بتدبیر مرض اصلی پرداخته و دیگر را فرع تصور نموده
گذاشته چرا از دفع اصل رفع فرع ممکن میباشد نه بالعکس و بداند که حصول آتشک از دو حال
بیرون نیست یا حرارتش محدثه انجرض ماده به بدن بیاید تغیر و فسادش بخشیده ظهور فساد میکند
اما در صورتیکه ماده فاسد بدن باشد فسادش عظیم خواهد شد البته از معالجه معالج حاذق رو بش
بهبودی امکان پذیر است و یا حرارت فاسده همین عدم موجودگی ماده بدنی فقط کیفیت حاده فاسد
احداث کرده فساد مزاج نماید زوالش سهل تر است علامت این در اکثر عادم ظهور آثارش بجلد است

وگاه عند شدت حرارت آثار آن بجلد قضیب وغیره بوجود می آید بحسب قاعده الحرارة وکثرتها علاجش
از مسکنات ومبردات وطلابات مع ازاله مرض اصلی که او [illegible] باشد [illegible] کرده
چون مرض آتشک از انواع مختلف میباشد علاجش [illegible] است که گنجایش [illegible] بیان [illegible]
برین تحریر مختصر کرده میباشد که امراضیکه از مرض آتشک بوجود می آیند باعث تعذر زوال آن باده
باسمع از منه بسبب اختلاف حدوث آن از دوا بدبراثر [illegible] بیشتر [illegible] معالجه اش زیاده
ملول شوند و دست از تدبیر کوتاه نکنند حب برای آتشک که مجرب [illegible] و استعمال [illegible] کردند
صبر هرتال گوبر یا مرداسنگ هر یک چهار ماشه هر دو را سائیده در قند سیاه هشت توله [illegible] که
کهنه باشد بسرشته چهار گولی بندند اول یک گولی [illegible] خالص همراه [illegible] سه گولی باقی [illegible]
هر روز یک گولی بخورد و غذا نخود بریان بی نمک وغیره تا سه روز بخورده باشند بعد سه روز یعنی
بروز چهارم اگر مریض مسلمان باشد سری پایه که دران [illegible] کرده [illegible] باشند بخورد هر دو وقت
همراه نان گندم بخورده باشد و اگر مریض هندو باشد و از خوردن سری پایه انکار کند بروز چهارم
نان و دال ماش هر دو وقت بخورد و بعد ازان بروز پنجم هرچه بدل آید بخورده باشد مگر دال مونگ
و یا چیزیکه از آمیزش دال مونگ تیار شود تا چهل روز هرگز نخورد و ایضا بجهت آتشک و وجع مفاصل
صبر سکبینج [illegible] ماشه قرنفل کلان و دار فلفل سیاه از هر یک دوازده عدد در آب همه را سائیده [illegible]
غلوله بسته دو عدد وقت صباح و دو عدد وقت دوپهر و دو عدد وقت شام همگی تا سه روز شش عدد
هر روز بخورد و گولیها را در مغز نان خمیری پیچیده یا آرد گندم را خمیر کرده قدری ازان گرفته و قرص
خرد ساخته گولیها را از چیز دیگر دران داشته با غلوله ساخته در گلو اندازد و پرهیز از آب سرد و چیز ترش
و شیرینی و دال مونگ تا چهل روز لازم داند و غذا از کله پاچه بنماید و اگر از خوردن گولیها جوشش
دهن عارض شود دیگر دو پوست ببول پوست کچنال برگ چنبیلی از هر یک پاؤ آثار در آب جوش داده
جوشانده مضمضه کنند ایضا حبی که در رفع آتشک بعد تنقیه مفید می افتد صبر زنگی یکتوله
طباشیر شش ماشه نیلا تهوتها سه ماشه تا یک هفته در پاؤ آثار آب لیمون بسایند تا که آب خشک شود

بقدر کنار جنگلی حب سازند و یک حب صباح و شام بخورند و از شیرینی پرہیز نمایند و در آب
لیمون ساییده ہم طلا نموده باشد الفضا سنکھیا سه ماشه کتھه پاپڑیا طباشیر ہر یک شش ماشه
ہمه ادویه را با برگ پان بقدر حاجت خوب حل نمایند و حب برابر دانه ماش به بسته بند
و یک گولی علی الصباح بخورند بالایش روغن زرد و داغ نموده بقدر پنج و چہار توله بخورده باشند
و غذا در اثنا این نان با روغن دیا با شوربا و پلاؤ بخورد و اگر از جنس لحم احتراز کرده
اولی است از مرچ و ترشی و دال احتراز نماید تا دو سه ہفته استعمال نماید دوا برای آتشک
بے جوشش دهن ص رسکپور یکتوله در شراب دو آتشه یا قند آب ترکرده حل نموده خشک نماید چون
خشک کامل شود در ظرف گلی انداخته دیگر ظرف گلی را بر دہن ظرف اول وصل ساخته بگل
حکمت بگیرد و بر پشت ظرف بالا پارچه با آب تر کرده بدارد و از ریسمان لاک لبست و یکبار فتیله
ساخته در چراغ نهد و در روغن زرد یا قند آب را انداخته فتیله را آتش دهد و ظرف رسکپور را آله ابر
دیگدان نهد و زیر ظرف چراغ افروخته بدارد تا تمام روغن مذکور سوخته شود ظرف چون سرد شدن
دهد و فتیله ظرف ها سرد از میان ظرف بالا احتیاط تمام جوہر برآید به بقدر یک سرخ وزن ساخته در
مویز منقی انداخته مریض را بخورانند تا ہفت روز یا زیاده حسب مزاج در روغن زرد ہر قدر که طبیعت
برداشت کند ہر روز بخورد و غذا لحم ست و اگر لحم بدست نیاید شیر برنج بخورد و دیگر ہر چیز که مرغوب باشد
بخورد لیکن غذای لحم مرغن یا شیر برنج با نبات شیرین کرده ضرور خورده باشد و از قفل سکیوره
در سلائی گاو مرہم ساخته بر زخم استعمال نمایند حب آتشک ص اجواین خراسانی اجواین دیسی
اجمود بادرنگ کتھه پاپڑیا مردار سنگ توتیا ہر یک سه ماشه بھلانوه جھالگوٹه ہر یک ہفت عدد
مکوه پره کهنه سیماب ہر یک چہار ماشه گنجه سیاه یکتوله قند سیاه چہار توله باید که اول بھلانوه و گنجه را
در ہاون بسته یکجا بکوبند و ہر وقت کوفتن کلاه بھلانوه دور نماید باز بکوبد که خوب باریک شود
و دیگر ہمه ادویه را جدا جدا بکوبد که خوب باریک شوند ہمه ادویه را کوفته سیماب را ادویه حل نماید که ادویه
و سیماب یکذات شود و بعد قند سیاه در ادویه مخلوط سازد و در ہاون و سته انداخته شش پہر خوب بکوبد

واگر ادویه از کوفتن خشک شود قدری روغن سیاه دیگر اندازد و وقتیکه قابل بستن گولیها شود گولیها
برابر تخم ریٹھه یا کنار صحرائی به بندد یک گولی چهار پاره کرده در میان بالائی جغرات در حلق
فرو برد که ادویه در دندان نچسپد باید که همین طور هفت روز صباح بخورد و اگر در هفت روز باقی ماند
هفت روز دیگر بخورد صحت خواهد یافت و پرهیز از سه چیز نماید دال مونگ و گوشت بز و شیر باقی
هرچه خواهد بخورد البته اسهال می آرد و سفوف مسهل برای آنکه ماده آتشک مخصوصا که جهان بجلد
باشد مصفی سیماب و گندهک را مساوی کجلی نمایند و هرچند که سحق کنند ابلغ خواهد بود تا مائی که خواهد آورد
و اگر کم سحق کنند قی البته می آرد و وقتیکه از کجلی فارغ شود برابر هر دو جزو حب السلاطین گرفته سحق
نمایند چون خوب سحق شود بعد از آن سنگ بصری مساوی هر واحد از سیماب گندهک گرفته یا ز
دیا سحق نمایند قدریکه سنگ باریک کرده همه را برداشته در ظرف گلی آب نارسیده لیپ نمایند و
کهرل رشته آتش را در میان ظرف مذکور اندازند اگر هر دوا مقدار دو انگشت آید بهتر و الا آب دیگر
بریزند و بالای آتش نگاه دارند تا که آب خشک شود و هنوز قدری آب و رطوبت باقی باشد که از آتش فرود آرد
و در سایه نهد و بالا کرده نگاه دارد که آب خشک شود بردارد و نگاه دارد و قدر استعمال و سرخ ست و راخراج سودا
بلغم هم خوب است لیکن لازم است که دوا را در دهن انداخته همراه شیر که آنرا لستی کرده باشند فرو برند و احتیاط نمایند
که به دندان نرسد و بعد خوردن این هرگاه قی آید و در اسهال کمی نخواهد کرد بلکه زیاده در بلی ادویه اسهال
خواهد نمود و غذا در روز تناول این مسهل سوای شیر و برنج دیگر نخورد چون مسهل قویست بجز اقویه استعمال
نباید کرد خاتمه در نصایح با مر عیاشی جمیع حرکات و سکنات و قول و فعل خلقی زنان بجهت
قضای حاجت شهوانیست چه غلبه شهوت از ذاتیات است و عفت از جمله عرضیات از انجاست که هنگام
غلبه شهوت کشته شدن را باک ندارد با وجود عجز ذاتی احتیاج او به مرد بیشتر است لهذا خواهان مرد تنومند
و طولانی و فربهی ذکر که متصف با اتیان طول نعوظ که هنگام کار سست نشود گرمی در ظاهر
باطن ... مجنون الحرکت باشد پس اگر شوق موافقت و خواهش هرگونه خاطرداری امر که بعید با
تن معشوقه باشد بیان نیاری و مرغوب طبع نازک او چه یا بوده تکلم در آئی و باندک سخن ...

قهر نفرمائی ورنه انقدر حلم را اختیار کنی که باعث خرابی تو گردد بل شیوه خیر الامور اوسطها را مرعی
داری میشاید که ملامت را بر درشتی ترجیح دهی شیرین سخنی و بذله گوئی و عاشق مزاجی و اخلاق
پسندیده پسند کنی نرم گفتار شجاع خنده طبع بازی دوست باشی خلاف گو دشنام ده و تصدیع
دهنده دی نباشی دبا اینهمه با وجود عقل کامل مناسبت طبع باین کار مناسب خاطر خلقی دارد چرا که
بدون حصول این مراتب رغبت او ممکن الوقوع نباشد و همین امکان وقوع رغبت انزال او که اهم
مراتب این فعل ست و هیچ چیز از لذت دنیا نسبت بخواهش طبع جبلی او ربانیده تر انزال نیست البته
ممکن هست و نیز بشاشت و خنده و فحش گوئی و صدمه ضربات قویه با اتصال فرجین جمین مقارنت و
کثرت ملاعبه قبل از جماع زود تر بلذت آورد و حرکات نرم بعد از جماع محبت مرد در دل زن تا
بیساز دبل ترنم گاهی ان کردن فیج وغیره لوازمات انکار و روز بان دارد که اینهمی هیچ شهوت
جانبین هست د نظر طبع عاشقانه و تعشق بیقرارانه و ملاعبه نرم بجاهای معهود حسب خواهش و رغبت
معشوقه معشوقه در رغبت جماع مینماید چه ملامسه جزوی مرغوبه هیچ لذات کلیست و فاضلترین لذت
از لذات زن جماع ست هنگام خواهش وی بل میگویند که او بنه مرتبه خواهش او کثرت خواهش مرد
باشد و کهولت سن او حرص او در بالا میکند و کمی حیا درین سن معاون برین و بهر قدر در جسامت
افزون تر و شهوت بیشتر بخلاف مرد سمین البدن که هر آئینه ضعیف الباه است و کهولت سن
این موید برین و امرار قربت و کثرت جماع قبل بهترین معالجات و دوائیه موثر بوده در سائر امراض
ایشان علی الخصوص جماع تند که باعث انزال وی باشد عداوت و غضب و غم و هم و اندوه و الم فرو نشاند
و خفگی ازین عمل بخوشحالی و محبت مبدل گردد پس جماع زن مثل مرهم ست بر جراحت ریشان
ایشان لاجرم مرد عاقل از مجالست ایشان بغیر از صحبت مباشرت از معاشرت احتراز جوید
رستگی زن ساتر عیوب او ست بقول ناصح جهلیت و بعد از خواب ظاهر گردد ابتداء عمر زن باعث
تعشق مرد لیل از آن بسبب معشوقیت مرد بقول جامی ع گه عاشق گهی معشوق بوده ام نهضت
حرکت دیده علی الخصوص جانب مرد نشان قوت باه ست و برخاستگی نوک پستان بر سرعت انزال وی

زیادتی موی زهار نیز باعث تنفر مرد و بالعکس سستی ذکر در حالت قربت محبت زن را زایل میکند
خاطر نشین توافق از زایلین حیا و شرم مرد هنگام مجامعت مزیل شهوت اوست قدم عریض نشان شهوتناکی
مردان بود درازی بطری انگشتان دست اطول ح فلانت ذکر ایشان میباشد و صد کرو خوش آهنگ الحان
خوش بیان دلدار که تیغ فراق وی دلرا مجروح کرده باشد مشتاق را بسمل مینماید چه غنا افسون زنانست
و اظهار آب دیدگی بل اشک در سخن محبت انگیز دنبرودی زن باعث زود فریبی اوست مجالست با زنان
پاکیزه نو عمر و فارغی از کدورات دنیا و انشراح خاطر عمده ترین اسباب قوت باه دانسته اند تشتت خاطر سببی
گردید سبب نقصان بل کالعدم اوست و کثرت مجامعت مضر ترین اشیا برای فریقین علی الخصوص مردان را
و انفراغ بی محل مرام زن بسحق رغبت میکنند و ترجیح دهی سحق بر مجامعت بر اختیار عمل و فراغ خلاف فعلیت دارد
چه مساس احلیل بر رحم اولی تر از فرجین بر آمر فریقین و آلت جبلی را چه نسبت بمصنوعی با اصل بعد جماع مرد احلیل
خود را از آب یکم بشوید و اگرچه جوانان نو عمر را چنین شدت ماده منویه خیال بر منهیات و مضا جماع مینماید
بلکه زبان طعن نسبت نلح دراز میکنند ولی اعتدال البیاشه چه خود دیمسازند در عوضه قلیل نقصانے
بے پرواز ند که مدت العمر تدارک آن نمیتوانند و سودی نمی یابند خفتن یکجا باعث تحیی بدن و انطفاء حرارت
غریزیه که نیستی سبب کمی شهوت مردان میباشد عائد میگردد و جمهور الناس بسبب نا واقفی این علم انزال
خود را انزال مے تصور ند و تعدد مجامعت بخیال قرار داد تسلی زن حسب عم خود بر تقلیل انیکار تفاخر میکنند
و حال آنکه از حال حقیقی آن آگاه نیستند که تسلی زن در حالت انشقاق و بهم رازی او که ادنی مرتبه
دو سه ساعت بوقوع میرسد چه جای یکدو جماع چرا که اگر باین عرصه ممتد هم از گرد مجنون ففکار
مردست زن نوکه هم هیبت شود اگر بحسب اتفاق قوت بفعل مجامعت باعث تشتت خاطر و غیره
نیا پیداز نزدیکی او باز مانده بل اظهار تنفر مزاج از وست درازی و غیره لوازمات مجامعت خود را
دور دارد و بقول بندگان عیاشی در حالت عدم قدرت جماع هرگز از مساس و دیگر حرکات بیجا
در گذر نکند چرا که در صورت عدم ظهور مساس و غیره بکی مردست و بعضی که در طفولیت قوای ذاتی
بقوت میدارند در سن از این فعل باز میمانند و در شباب وقت ظهور خفته قوای را غب

این فعل بوده تا مدت العمر تارک آن نمیشوند لهذا باید اقتصار
در طفولیت ضعف قوای دماغیه میگردد بسبب عدم تمیز نیک و بد گرفتار این
شبابیت که باعث قوت قوای دماغی ست بنجیان محبوبیت باز می آید غرضکه کسیکه
شایق این امر میشود تا زندگی ترک نمیتواند یا لان اختیار بهذه الفعل فی هذه السن دال
علی نقصان عقل پس آنانکه بطفولیت گرفتار گردند بشباب باز میمانند بظهور قوت الممیزة فی
هذه الزمان و آنکه ضعف قوای جسمانی خلقی و ضعف قلب پیدایشی دارند همیشه گرفتار
دام بلا بوده از نیکار باز می آیند وقتی من الاوقات خواه قوای شهوانی قوی شد خواه ضعیف
و بل عند شدت قوای شهوانی اگرچه بحسب سن و وقت شبابیت و دیگر امورات دنیوی عامل
این فعل بوده انجام باز نیاید الا طالب و شایق هم صحبتی این فریق میباشد لضعف خلقة
تصور حسن و جمال زن چنین مقارنت علی الخصوص مع اللذات باعث بر سرعت انزال است
چنانچه در صورت وقوع هم صحبتی مرد بطی الانزال با زن سریع الانزال صرف بتخیل و قت
مجامعت بلذت و تصور حسن و جمال و غیره بطی الانزال خود میجویند چه زن شایق بی توافق
انزالین خطا مینماید بدرد عیاشی و در غلو باظهار شهوت میباشد و جزء عیاشی بجایی دانسته و زن عیاشی
اعنی فاحشه را عادم سرا از مجامعت نامیده اند کمال عیاشی که هر که هم صحبت شود راضی و خوش ماند
و غایت تماشبینی نقصان آب باطرفشانی کرده آب خود را نگاه داشتن ست طوریکه ممکن باشد و چنانکه
ثبوت آن معشوقه نشود چرا که وقت انکشاف این امر باطرفشانی سبب انقباض او میگردد و دفاع
نگاه داشتن آب خود ظاهر که زنان کثیره را از شهوت واحد خوشنود کردن خواهش نفس واحد است
الا البته اگر اختیار شیوه مذکوره بالا مرعی خواهد داشت البته ممکن ست و اظهار شهوت پیش
کس ناکس یا ذکر محقق عار ضمانت قلیل جریان و سوزاک و آتشک بطور تفاخر سبب قلت و
نقصان فطرت ست درباره صاحبان حرکت سریعه قویه بدنیه باعتبار خلاقت قوی الاتفاق میباشد
اگرچه بسبب کثرت استعمال یا هجران ضعفی بهم رسانیده باشد بزودی بعد جماع بول کردن

سابول و بول فی الفراش میگردد و مجربین تجربه پرداخته اند که رفتن پا
دست راو بالجمله عاقل و شائق جماع را باید که از فصد و حجامت و ارسال علق و اسهال و غیر
ـت قویه خود را دور دارد و خاطر خود را بمکروهات دنیوی گرفتار نسازد علی الخصوص بدامنگیری فکر
از بس ضار ترین اشیاست بفعل جماع و صاحبان ضعیف القلب را اکثر بسبب لحوق طپش و خفقان
قلبی که چنین جرأت و اقدام امور جدید لازم میباشد قدرت بفعل جماع زن نو امکان پذیر نمیباشد
بلکه در دو سه مرتبه بمشکل قادر بر جماع میشود و حبس منی و مدافعت آن چنین میلان طبیعت با نزال ضار ترین
میباشد و در اکثر بغیبت احد البیضتین میرساند و جماع در حالت تقاضای بول و براز و یا بعد ریاضت و
یا حرکت قوی یا بعد انفعالات نفسانیه ممنوع است و تا قوای بدنیه قوی نشوند اثر دوا بروز
ممکن الوقوع است چنانچه عمر شبابیت که باعث زودی تاثیر فعل دوا میگردد و سن کهولت و شیخوخت سبب
دیر اثر دوا میباشد از اینجاست که تا اثر تا که قوی نخواهد بود از موثر ظهور اثر چیزی نخواهد گردید پس در صورت
ضعف قوی تاثیر دوا دیر و کمتر ظهور مییابد و چون تخم مرغ بمزاج اکثر مردمان این ضلع امداد حرارت
میکند پس که موافق شد قلیلش غذای مقوی باه بنظر نگذشته خصوصاً تخم مرغ را در آب جوش داده سفیدی
آنرا دور کرده و در آن زردی یکدو مرغ کشته قلعی یا زمرد خورده خوردن فائده کثیر مشاهده میشود و حکما را
در تعدد جوش اختلاف است چنانچه از مطالعه کتب عند مساس حاجت معلوم باشند و دیگر طریق خوردنش بسیار
بعضی خاگینه مرتب میکنند و برخی در روغن زرد مع قدری نمک بر آتش ترتیب مینمایند و بعضی در شیر و شکر
و نیم را حلوا ساخته میل میکنند غرضکه طوریکه مرغوب باشد رغبت شوند و همچنین بالائی شیر را در تولید منی
اثری معاینه گردید شاید که در دیگر باشد آن نبوده باشد لانه یولد المنی و المنی مادة الشهوة و کثرت آ
خس و سرکه و غیره آن که از این قبیل باشد قاطع باه است و همچنین خوردن آب سرد بعد جماع فوراً یعنی
تا زمانیکه حرارت حادثه از حرکت جماعی رو بکمی نیاورده باشد از بس ضار ترین است برای باه و استعمال ادویه بارده
کثیره مضر باه می گفتند و سمک خورده جماع کردن جنون می آرد مخفی نباشد که نسخهای مختلف المزاج درین مختصر
درج گردیدند حسب اقتضای صاحب خود مزاج را از باره تمیز داده مستعمل باید شد پر ظاهر که در صورت عدم تمیز

واستعمال جاریبقا باله سبب ضعف باه جار نقصان بر نقصان خواهد بر دست زیرا که
حکماے متقدمین و متاخرین قرار یافته و قد فرغ من تسوید هذه النسخة فی تاریخ خمسة عشر و
من شهر محرم الحرام سنه الف و مائتین و ستة عشر من هجرة النبی الحجازی صلی الله علیه و علی
آله و صحابه و سلم فی غایة العجلة و فی عین التردد و کثرة العلائق و هجوم العوائق تمام شد

خاتمة الطبع

زبان ناطقه شیرین ادا را قدرت کجا که در بیان شمه از محامد سامیه آن حکیم لاثانی که مفردات عقول
عشره از ابداع اوست و مرکبات اربع عناصر از اختراع او شیدا و ایمانی درآید فتبارک الله احسن الخالقین و
پاے عاجله فکر رسا را قوت کجا که در طریق تحقیق نکته از نعوت زاکیه آن طبیب روحانی که مجوران مرض
معصیت را شربت شفاعت نوخت و بعلاج مبتلای متلای ثقالت ضلالت پرداخت
بقطره زنی پردازد وَمَا اَرْسَلْنَاکَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد
مخفی مباد که درین زمان فرحت اقتران کتاب لاجواب عدیم المثیل بالاشتباه المسمی بضیاء الابصار
فی جد الباه که عنوانش متکفل اذواق عنفوان جوانی ست و نحوه ایش متضمن احوال وصول آمال
و امانی آب عذوبت از الفاظ لطیفش متقاطر ست و از مضامین شریفش متوالی و متواتر و هر فصلی
ازین کتاب شریف اثر فصلی بتوان دید و از هر دقیقه درین رساله منیف بدقیقه در آن لطفی بتوان رسید
من تصنیف لطیف و تالیف شریف عمدة الاطباء رئیس الحکماء ارسطو فطرت سراپا حذاقت مستخرج قانون
معانی مسیح ثانی سے خجسته طبیبی مسیحا نفس که جان از عدم آورد باز پس حکیم محمود خان صاحب
سلمه الوهاب در مطبع فیض منبع دافع انواع آلام بے ناگهی شافی صنوف اسقام بیچارے مرجع
علیل الحالان و بهور جناب منشی نول کشور صاحب سی آئی ای سابح بالفرح و السرور
واقع کانپور باحسن ترکیب سقراط دانش بقراط کمال منشی بهگوان دیال صاحب مهتمم مطبع
بار چهارم در ماه اپریل سنه ۹۱ عیسوی این تریاق اکبر تیار گردید و شفای کلی به مریضان امصار
و دیار بخشید

[illegible]

کتب طب اردو

[illegible]

[illegible]

فہرست کتب

[illegible]

کتب [illegible]

[illegible]

مطلع العلوم و مجمع الفنون — [illegible]

[illegible]

مطلع العجائب — [illegible]

[illegible]

معلومات الآفاق — [illegible]

[illegible]

اردو قاعدہ — [illegible]

[illegible]

[illegible]